

۱۲۴۷۲۲

چون



در رویش
۵۷

کتاب منتخب الرسائل

مکرر بطبع رسیده و دارای اغلاط کثیره بود لهذا تصحیح آنرا
از حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام مروج الاحکام

استاد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة والدين

آية الله في الارضين

آقای حاج شیخ عبدالکریم الحایری

« الیزدی متع الله المسلمين بطول بقائه »

استدعا نموده و آن وجود مبارک تصحیح فرموده و بجهد

کافی این اقل خدام اهل شرع حاج میرزا احمد

کتابفروش فرهومند طبع شد



یا صاحب الزمان ادر کنی

(بسم الله الرحمن الرحيم)

عمل باین رساله شریفه مجزی است انشاء الله الاحقر عبد الكريم الحایری
محل مهر مبارک

عمل باین رساله شریفه که جناب مستطاب نخبه العلماء الاتقیاء الاعلام
آقای معظم سلمه الله تعالی منتخب نموده اند صحیح و مجزی است
حرره الاحقر عبد الكريم الحایری الیزدی

رساله شریفه منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين
اما بعد پس چون کتاب مستطاب منتخب الرسائل که جناب السید المسدد
و العالم المؤید الحاج سید ابو القاسم الاصفهانی شکر الله سعیه و اجر الله
مثنویه مطابقاً الفتوای سید الفقهاء و استاد المجتهدين آیه الله فی الارضین
العامه الطباطبائی الیزدی اناد الله مضجعه تألیف فرموده بود و آن
رساله اینست در نهایت خوبی و خوش ترتیبی و با اینکه کمال اختصار

در اثبات ضائع

در او رعایت شده مشتمل است بر جل فروعات و عمده احکام لذا
این رساله شریفه را مطابق ساخته با رأی مبارک حضرت مستطاب
حجة الاسلام والمسلمین غیاث الملة استاد الفقهاء و المجتهدين آیه الله
الیزدی الحایری الحاج شیخ عبد الكريم متع الله المسلمین بطول بقائه
یا نعم آن اعم و فائده آن اتم باشد و مشتمل است بر دو مقصد

مقصد اول

در اصول دین یا اشاره بادل و اضحه بطوریکه بر هر عامی
روشن شود و قبل از شروع در آن بدانکه هر ذی شعورے بمجرد
تفکر در وجود خود یا سائر مصنوعات میباید بداند که مصنوع
بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع
صفات کمالیه و منزّه و مبرا از صفات نقص و احتیاج میباشد او را
ایجاد فرموده و متصور و معقول نیست که او هم مخلوق دیگری
باشد و الا تسلسل لازم میاید پس هر مصنوعی دلیل است بر وجود
صانع و در اثبات توحید و یکانکی و بیهمتائی حضرت صانع اکتفا
مینمائیم بچند دلیل که بفهم عوام نزدیک باشد دلیل اول اصول دین
پنج است اول توحید و آن اعتقاد بیکانکی خداوند عز ثانه میباشد
پیش دلیل اول آنکه اگر او را شریک میبود بسبب آن شریک

عالم فاسد میشد دوم آنکه شرکت نقص خدائی میباشد و نقص در خدا نیست سیم آنکه پیغمبران تمام از نزد خدای واحد آمدند و اخبار بوحدانیت او نمودند اگر خدای دیگر بود اظهار حیوة می نمود **چهارم** بر فرض تعدد یکی از آنها اگر قادر باشد بر دفع دیگر دفع آن دیگر خدائی او را کاملی مینماید پس باید دفع او را نموده باشد و اگر نتواند خدای عاجز عاجز خدا نیست پنجم خدا به پیغمبران فرموده که شریک ندارم اگر دروغ گفته نقص است و خدا ناقص نیست و اگر راست گفته مطالب ثابت است ششم آنکه میان دو چیز فاصله باید باشد تا دو بودن محقق شود و لازم میاید آنفاصله هم قدیم باشد و حال آنکه ادعاء نشده و اگر ادعاء آن هم بشود تسلسل لازم میاید و آن محال است و اما صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند که عین ذات اوست پس علماء هشت صفت ذکر کرده اند و مرجع آنها چند صفت است اول قدرت دوم علم سوم حیوة چهارم ازلی که همیشه بوده پنجم ابدی که همیشه خواهد بود و بقیه صفات او مرجع آن بعد از علم و قدرت است و بعضی از صفات افعال اوست مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر ثبوت این صفات آن است که اینها صفات کمالیه است و خدا کامل است و اما صفات سلبیه که خداوند عالم از آن منزله و مبر است چند صفت است چنانچه علماء ذکر نموده اند اول مرکب بودن دوم جسم یا جوهر یا عرض بودن سیم دیدنی بودن چهارم محل

حوادپ بودن پنجم شریک داشتن ششم احتیاج داشتن هفتم معانی یعنی زائد بودن صفات ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن جمیع ذلك علوا کبیرا زیرا که اینها صفات نقص است و خدا منزله از آن است دوم نبوت بدانکه افراد انسان معاش آنها منظم نخواهد شد مگر بمشارکت و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در رفع احتیاجات خودشان و معاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن با یکدیگر و معامله واقع نخواهد شد مگر از روی قانون عدل صحیح از جاب حق سبحانه و تعالی چرا که اگر واگذار نماید امر قانون را بخلق هر کس بر حسب رأی سخیف خود اختیار طرقی را خواهد نمود و نظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه و تعالی معین است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطه انسان کامل که از جنس خلق باشد آن احکام را بخلق برساند که بتوانند با او الفت گرفته و تعلم آن قانون و احکام را از او بنمایند و باید آن شخص کامل و معصوم از خطا باشد و بمعجزات و آیات بینات اثبات پیغمبری خود را بر خلق نماید تا اذغان و اعتقاد بنبوت و پیغمبری او نموده او را در آن احکام تصدیق کنند یا آنکه مخبر صادقی اخبار نبوت او نماید پس بدانکه از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت محمد بن عبدالله این عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و علیهم اجمعین مدو

بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه و تعالی و بشارت مقدم مبارك حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را بخلق دادند و دین آنحضرت باقی است الی یوم القیامه و نبوت آنحضرت ثابت است بشش دلیل اول آنکه باتفاق کافر و مسلم آنحضرت شاگردی استادیرا نفرموده و درس نخوانده و ننوشته و از آنحضرت و اوصیاء او در هر علمی فرمایشانی صادر شد که بی تعلیم معلم مجال عاید میبشد و صادر شدن این خرق عادات از ایشان معجزه واضحه است دوم آنکه در کتابهای آسمانی مکرراً بشارت بقدم مبارك آنجناب داده شده چنانچه در آیات شریفه قرآن بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم آنجناب که یهود و نصاری بودند تکذیب او را مینمودند و اگر اینمعنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بما برسد و حال آنکه نرسیده سیم معجزات و خوارق عادات که بتواتر از آنحضرت صادر شده و بما رسیده مثل شق القمر و تسبیح سنگریزه در کف مبارك آنجناب و امثال آن از معجزاتی که در کتب ثابت است چهارم آنکه قرآنی از جانب خداوند آورده که فصاحت و بلاغت آن عاجز نموده فضحاء عرب را که در قرآن در مقام تحدی فرموده فأتوا بسورة من مثله و همه فضحاء عرب در مقام معارضه بر آمدند و عاجز شدند پنجم آنکه کمالاتی و اخلاقی از آن جناب بتواتر

رسیده که دارای آنها مستحق پیغمبریست و زمان آن حضرت زمان طغیان کفر بوده و قاعده لطف اقتضا مینمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود ششم آنکه اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصی را بگمارد که بطریق علمی کذب او را واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت این است که شخص حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغایه و قوه یا بطریق دفع مفسد دین را بنماید سیم معاد جسمانی است که تمام خلق با همین بدن عنصری روز قیامت محشور و در موقف حساب خواهند آمد بشش دلیل اول آنکه ظلم در بنی آدم بسیار است و غالباً جزاء آنها در دنیا داده نمیشود اگر روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند جل شانه قبیح است دوم و سوم آنکه خداوند حکیم تکلیف فرموده بندگان را باموری چند و وعده ثواب و وعید از عقاب فرموده و چونکه آن صواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست باید روز جزائی باشد و الا لازم میاید تساوی مطیع و عاصی و این قبیح است و ایضاً کذب لازم میاید چهارم آنکه اتفاق اهل هر مات حقه بر آن شده پنجم آنکه اگر نبوده باشد و بیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینمایند ششم آنکه اگر بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول بنصوص متواتره در قرآن بیان نموده چهارم عدل

است و بعضی آنرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل اول آنکه ظلم قبیح است و بر خدا روا نیست **دویم** آنکه ظلم نمودن بجهة احتیاج واقع میشود و خدا محتاج نیست **سیم** آنکه خداوند جل شأنه خود منع از ظلم فرموده چگونه خود مینماید **چهارم** آنکه در کتابهای منزله اخبار بعدل خود فرموده **پنجم** آنکه نظم آفرینش عالم اقتضاء عدل او را مینماید **ششم** آنکه با احتمال ظلم رفع اعتماد میشود از صدق او **پنجم** امامت است که او را هم بعضی اصل مذهب شمرده اند و همان برهانی که ذکر شد در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج خلق بانبیاء جاریست در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و امام حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام و بقاء او الی یوم القیمه و امامت خاصه دوازده امام علیهم السلام که اول امیر المؤمنین علیه السلام دوم امام حسن سیم امام حسین چهارم امام زین العابدین پنجم امام محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام موسی کاظم هشتم امام رضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی نقی یازدهم امام حسن عسکری دوازدهم امام عصر منتظر ارواح العالمین له فداء و عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من انصاره بوده باشد ثابت میشود به پنج دلیل اول بانفاق شیعه و اهل سنت حضرت رسول فرموده

که خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشد و هر کس غیر از آنها اظهار این امر نموده یا این عدد نبودند و همچنین معصوم نبودند و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عناد آنها واضح است **دویم** آنکه هر يك از ایشان ادعاء امامت نموده اند قطعاً و عصمت آنها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه بر آنکه کمالات و حالات و عبادات و مکرم اخلاق و محامد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است **سیم** علومی که از انسان رسیده بی تعلیم از خارج بوده و آن خرق عادت است **چهارم** آنکه از حضرت رسول نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم و صفائهم رسیده چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است **پنجم** آنکه معجزات متواتره از هر کدام از آنها نقل شده که در کتب معضله مسطور است

مقصد دوم

در فروع دین است و ن احکام عبادات و معاملات و فرائض و سیاسات است و تفصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله مسطور است و عمده غرض در این و حیزه اقتصار بر مهمات احکام عبادات و معاملات و مواردی است که غالباً مورد ابتلامی عامه ناس میباشد

و تتمه احکام مو کول بکبت مبسوطه است که از فنادی حضرت
سید استاد مدظله العالی در اطراف عالم منتشر است و اما احکام
حج پس علاوه از آنکه در ضمن کتب مبسوطه مسطور است
رساله مفردة مناسک مختصر از محقق انصارى مرحوم شیخ مرتضی
اعلی الله مقامه که خاشیه فرموده اند متکفل احکام آن است پس این
وجیزه مشتمل است بر سه منهج

منهج اول

در احکام عبادات است و در آن چند مطلب است و قبل از شروع
در آن باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین
تقلیدی نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی آنرا بدانند و
بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی
باشد نظام معاش مردمان مختل می شود بلکه وجوب اجتهاد نیست
بعضی از خلق مستلزم تکلیف مالا یطاق و نسبت ببعضی موجب
عسر اکید و حرج شدید است و حال آنکه خداوند جل شأنه
منجستی را از این امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل با احتیاط
در حق عوام مستلزم آن است پس طریق عوام منحصر بتقلید است و
مناسب است مهمات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله مسئله

بدانکه شخص مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام
شرعی از مدارک مقرر آن یا صاحب قوه مزبوره نیست چه عالمی
محض باشد یا مشتعلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اگر
مجتهد باشد عمل میکند با جهاد خود و الا باید تقلید کند یا احتیاط
و برآی مجتهد هم جایز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلا
اجتهاد کرده باشد در آن مسئله یا نه و اگر متجزی باشد یعنی
میتواند بعضی از مسائل را بطریق نظر و استنباط منتهی نماید بقطع
ظاهری میتواند در خصوص آن مسائل عمل با جهاد خود کند
و در آنچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل
کند بتقلید یا با احتیاط مسئله بدانکه اقوامی جواز عمل با احتیاط
است چه برای مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکمیه چه موضوعیه
چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر در صورتیکه
احتیاط مستلزم تکرار شود که در عرف صدق امثال نکنند و
آنها باز چه حساب کنند مسئله بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا
که گاهی احتیاط مقتضی فعل عملی است مثل آنکه حکم عملی
مردد باشد مابین وجوب و غیر حرمت از استحباب یا اباحه یا
کراهت پس در اینصورت مقتضای احتیاط آوردن آن عمل است
و گاهی احتیاط مقتضی ترک است مثل آنکه عمل مردد باشد مابین
حرام و غیر واجب و گاهی احتیاط مقتضی جمع است مثل آنکه

نماز را قصر باید بخواند یا تمام و گاهی مقتضی تکرار است مثل آنکه نداند امر فلانی شرط است یا مانع پس باید یکمرتبه عمل را با آن امر بجا آورد و یکمرتبه بدون آن مسئله در مواردیکه احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یا تقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزه یا حرمت آن یا شرطیت چیزی و مانعیت آن در عملیکه قابل تکرار نیست و مثل مالیکه مردد باشد مابین دو صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر و مجنون و نحو اینها مسئله بدانکه تمیز دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری مقامات در نهایت صعوبت است زیرا که گاهی مختلف میشود باختلاف حالات و کیفیات مثلاً جواز وضو و غسل بآب مستعمل در رفع حدث اکبر محل خلاف است و بحسب ظاهر احوط ترط آن است لکن این در وقتی است که دیگرے که خالی از نقص باشد داشته باشد اما اگر آب او منحصر باشد بآن و خاک تیمم هم نداشته باشد احوط جمع مابین وضو بآن آب و تیمم است و هم چنین احتیاط از جهتی معارض میشود با احتیاط از حیث دیگر مثل آنکه در شك باینکه تسبیحات اربعه را سه مرتبه باید گفت یا يك دفعه کافی است که احتیاط در سه مرتبه گفتن است لکن در صورتیکه وقت مضیق باشد سه مرتبه خواندن آن مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج وقت لذا متعین است بر او در این موارد تقلید کردن مسئله معنی

تقلید اظهر عبارت است از الزام بعمل و مقداری از عمل مسئله طفل معین هر گاه تقلید کند صحیح است پس اگر قبل از بلوغ بجهتدش بمیرد میتواند بر تقلید او باقی بماند چنانچه در حال حیوة او نمیتواند عدول بدیگرے کند قبل از بلوغ یا بعد از آن در جائیکه مقلد بالغ نمیتواند عدول کند مسئله بجهتدیکه تقلید او را میتوان کرد باید جامع شرایط باشد که امام زمان اذن داده باشد در رجوع او بطریق خصوص یا عموم و اذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست لکن اذن عموم موجود است چنانچه در توفیق مبارك فرموده و اما الجوارث الواقعة فارحوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتي علیکم و انا حجة الله علیهم و در احادیث دیگر فرموده اند الراد علیه کالراد علینا والراد علینا کالراد علی الله تعالی و هو علی حد الشریک بالله و نیز از حضرت عسکری علیه السلام منقولستکه فرموده اند و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینہ مخالفاً علی هواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلدوه مسئله اقوی جواز بقابر تقلید میت است ولی جایز نیست ابتداء تقلید میت نماید مسئله هرگاه عدول کرد از تقلید بجهتد میت بجهتد حسی جایز نیست دوباره عود بقلید میت و هم چنین جایز نیست عدول از تقلید بجهتد زنده بدیگری مگر در صورتیکه دومی اعلم باشد مسئله تقلید اعلم با امکان واجب است علی الاحوط در صورت علم

بمخالفت و با عدم علم بمخالفت ولو اجمالا تقلید غیر اعلم نیز جایز است و هرگاه اعلم را نشناسد واجب است فحص کند تا پیدا کند و مرحوم در تعیین او اهل خبره و استنباط می باشند و مراد از اعلم کسی است که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه مدارک مسئله را بهتر بداند مسئله معتبر است در مجتهد برای صحت تقلید کردن از او چند چیز **اول** بلوغ **دوم** عقل **سوم** ذکوریت **چهارم** اثنی عشری بودن **پنجم** عدالت **ششم** طهارت مولد **هفتم** حفظ او از متعارف کمتر نباشد **هشتم** اجتهاد **نهم** حیوة پس ابتداء تقلید میت نمیتواند نمود بلی اگر در زمان حیوة او تقلید نموده جایز است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند و اگر بخواهد احتیاط کند احتیاط در اخذ باحوط القولین است ولی این احتیاط واجب نیست علی الاقوی **دهم** آنکه اعلم یعنی اسناد تر باشد در استنباط احکام شرعی از ادله آن بالفعل یا **زدهم** آنکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی همت او مصروف نباشد در اوضاع دنیوی زائد بر متعارف مسئله ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختیار یا از شیاع و بشهادت عدلین و هم چنین اعلمیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه باعلمیت هرگاه متمکن از علم نباشد بلکه هرگاه ممکن نباشد تمیز دادن اعلم ما بین چند نفر و یکی از آنها محتمل العلمیه باشد باین معنی که علم داشته باشد که اینها یا مساویند یا او اعلم است در

اینصورت معین است تقلید او مسئله هرگاه مقاد فتوای مجتهد را در همه احکام نمیداند اما یقین دارد باینکه عملیکه میکند اجزاء و شرایطش را بجای می آورد و منافات آنرا ترك میکند اقوے صحه آن عمل است اگر چه احوط اعاده آن است مسئله احتیاط مطلق را جایز است رجوع غیر نماید با مراعات الاعلم فالاعلم و بهتر عمل با احتیاط است و مخالفت احتیاط مستحبی جایز است و مستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از آن یا بعد از آن فتوے داده باشد و بگوید لکن احوط کذا یا و احوط و اولی کذا است والا احتیاط مطلق است

مطلب اول

در طهارت و آن یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث یا بآب است یا بخاك و طهارت بآب وضو و غسل است و طهارت بخاك تیمم است و برای نماز و امثال آن گاهی وضو کافی است و احتیاج بغسل و تیمم نیست و گاهی غسل تنها کافی است و گاهی وضو و غسل هر دو لازم است و گاهی وضو و تیمم و گاه غسل و تیمم باید بجا آورد و گاهی محتاج به هیچکدام نیست اما جائیکه وضوء تنها کافی است پس وقتیکه میخواهد نماز و نحران بجا آورد و موجبات غسل برائے او رو نداده و مانعی

از استعمال آب ندارد بتفصیلیکه میاید و هنوز وضو نگرفته یا گرفته و یکی از مبطلات آن باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافی است پس برای کسیستکه جنب باشد و مانعی از غسل کردن نداشته باشد اما جائیکه غسل و وضو هر دو لازم است پس جائی است که موجبات غسل غیر از جنابت برائے او روی دهد و مانعی از استعمال آب نداشته باشد و در این صورت بهتر اینستکه اول وضو بگیرد و بعد غسل کند اما جائیکه وضو و تیمم هر دو لازم میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای او رو داده و ممانع از غسل دارد و بتواند وضو بگیرد پس وضو بگیرد و تیمم بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هرگاه از وضوء گرفتن هم مانع دارد و تیمم کند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل و از جاهائیکه وضو و تیمم هر دو احوط است در بعض صور حبیرو است و احوط جمع مابین هر دو است در رمدی که بتواند ما عداى چشم از صورت را بشوید و چشم را حبیرو کند بای اگر علاوه بر خود چشم یا موضع جرح و اطراف متعارفه آنقدر معتدیه از اعضاء صحیحه را نیز نمیتواند بشوید و آب مضربان است تیمم متعین است و اگر حایلی در اعضاء وضو یا غسل باشد غیر از حبیرو مانند قیر و نجوان که رفع آن ممکن نباشد با آب دست بر او کشیده بقصد اعم از غسل و مسح و ترك

احتیاط در تیمم کردن هم تمایذ اما جائیکه تیمم تنها کافی است پس وقتیستکه موجب وضوتها رو دهد و از وضوء مانع داشته باشد و تفصیل آن خواهد آمد چنانچه اگر جنب باشد و مانع از غسل داشته باشد اکتفا نماید يك تیمم بدل از غسل بای اگر در این صورت تیمم بجا آورد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر و نماز مادامیکه مانع از غسل او باقی است برائے نمازهای بعد احوط در صورت تمکن از وضوء جمع مابین تیمم و وضوء است و در صورت تعدد از وضوء اکتفا بیکتیمم بقصد مافی الذمه نماید و احوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل اما جائیکه نه غسل لازم است و نه وضوء و نه تیمم پس برائے نماز میت است و تفصیل احکام آنها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد اول

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است اول شستن روی از رستگاه موی سر تا زنج بحسب طول و آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض دوم شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان سیم مسح پیش سر با رطوبت کف دست از تری آب وضو بقدری که مسمای مسح بعمل آید چهارم مسح دوبا برطوبت کف دست از سر انگشت پا تا بیخ پا که

مفصل است بنا بر احوط و از عرض بقدر مسمی و شرایط وضوء چند چیز است **اول نیت** و معتبر است در آن قصد قربت و آن این است که آنرا بجهت خدا بجا آورد بجهت امثال امر او و دواعی دیگر غیر از امثال مثل تحصیل ثواب یا خوف از عقاب یا غایتی از غایات دیگر که راجع بخدا باشد داعی بر امثالند نه در عرض امثال و شرط است استدامه آن تا آخر وضوء بمی هرگاه درین وضوء قصد بیرون رفتن از آن نمود یا متردد شد در آن و قیل از خشك شدن اعضاء سابقه دوباره عود کرد به نیت اول و مقصد دیگر بعمل نیامد تمام کند وضو را از آنجا که قصد بیرون رفتن نموده یا متردد شده صحیح است **دوم پاك** بودن آب وضوء سیم مباح بودن آن و در حکم نجس غصبی است هرگاه مشبه بان شود و محصور باشد بلی اگر مطام شود بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضوء آن وضوء صحیح است و لکن عوض آن آب را بصاحبش رد کند بعلاف آنکه اگر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطل است و همچنین است هرگاه مطلع شود بمضاف بودن آن **چهارم** مطلق بودن آب پس از وضوء آب مضاف باطل است بلی اگر آب مطلق مشبه شود بآب مضاف و آب دیگر هم نباشد واجب است از هر کدام يك وضو بگیرد بخلاف آنکه اگر آب مباح مشبه شود بآب غصبی که باید تیمم کند و هرگاه آب پاك مشبه شود بآب نجس و

آب دیگر هم ندانسته باشد اقوی تیمم است با ریختن هر دو ظرف آب احتیاطاً در صورتیکه هر دو آب قلیل باشند بلی اگر یکی کر باشد ممکن است گفته شود که بآب اول وضو بگیرد و بآب دیگر کر نیست اعضا را تطهیر کند و وضوی دیگری بآن آب که تطهیر کرده است بکبرد ضرر ندارد و با عدم انحصار وضوء بآب دیگر است و هم چنین در غسل پنجم آنکه وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غسله استنجاء اگرچه بانرا بطش پاکست لکن وضوء بآن صحیح نیست **ششم پاك** بودن اعضاء وضوء و کفایت میکند پاك بودن هر عضوی قبل از شروع در آن علی الاقوی **هفتم** مباح بودن مکان وضوء کپرنده بلکه محل ریختن آب وضو و اما ظریف آب اگر غصبی باشد یا طلا و قره باند ظاهراً مضر بوضوء نیست در صورتیکه وضوء باعتراف باشد مگر در صورت انحصار که تکلیف مبدل بشیم میشود **هشتم** مانع را استعمال آب ندانسته باشد که تکلیف تیمم یا جیره است **نهم** ترتیب که لول روپرا بشوید و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح کند سر را و بعد دویا را و ترتیب در پاها نیست لکن جایز نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و باهم جایز است هر چند بهتر ترتیب است **دهم** موالات با اینکه تأخیر نیندازد شستن با مسح کردن وضو را بحدیکه بسبب تأخیر

جميع اعضاء سابقه خشكیده باشد و اگر رطوبت در یکی از اعضاء سابقه باقی باشد ظاهراً کافی است و اما هر گاه بواسطه حرارت هوا یا باد مثلاً خشکیده باشد، یا خودش خشک نموده و پی در پی شسته وضویش صحیح است یازدهم میثرت یعنی خودش وضو بگیرد هر گاه بتواند با عدم امکان دیگری او را وضوء دهد و لکن نیت وضو را خودش بکند مبطلات وضو شش است اول بیرون آمدن بول و در حکم آن است رطوبت مشبه پیش از استبراء دوم و سیم بیرون آمدن غایط و باد است چهارم خواب است پنجم هر چیزیکه عقل را زایل کند ششم استحاضه و هر چه موجب غسل باشد و هرگاه با وضو بود و شکنمود در عروض یکی از مبطلات اعتنا نکند و هرگاه محدث بود و شکنمود که آیا وضوء گرفته یا نه وضو بگیرد و وضوء واجب و شرط است از برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت و اما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است از برای آن دوم اجزاء تراشیده شده از نماز و رکعات احتیاط و همچنین سجده سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگر چه جزء حج و عمره مندوبین باشد بدان که حرام است بر شخص بی وضوء بدن خود را بکتابت قرآن و باسم جلاله خداوند و صفات خاصه او بمالد و همچنین اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهراء علیها السلام علی الاحوط و

بدانکه در حال تخلی و غیر آن واجب است پوشانیدن عورتین را از ناظر محترم و حرام است رو بقبله و پشت بقبله بول یا غایط کردن و مستحب است بعد از بول استبراء و آن عبارت است از کشیدن انگشت بقوت از مقدم تا بیخ ذکر سه مرتبه و کشیدن از بیخ ذکر بدو انگشت تا سر ذکر سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه مرتبه و بدانکه استبراء واجب نیست مگر برای چیزیکه طهارت بدن در آن واجب باشد

مقصد دوم

در غسل است و اغسال واجبه شش است اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل نفاس چهارم غسل استحاضه پنجم غسل مس میت ششم غسل میت پس در آن چند فصل است

فصل اول

در غسل جنابت است بدانکه سبب جنابت دو چیز است اول بیرون آمدن منی و در حکم آن است رطوبت مشبه پیش از استبراء از آن ببول کردن دوم جماع در قبل یا رد بر اگر چه منی بیرون نیاید از برای قاعده و مفعول و واجب است غسل

جنبات برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت دوم اجزاء فراموش شده آن و رکعات احتیاط و اگر در بین نماز و رکعات احتیاط جنب شود احوط این است که بعد از غسل و ایقان بر رکعات احتیاط اصل نماز را اعاده کند و همچنین سجده سهو نلی الاحوط سیم طواف واجب اگر چه جزء حج و عمره مندوبین باشد بلکه در طواف مستحب هم صحه آن با حدث اکبر محل اشکال است چهارم روزه تفصیلیکه در صوم بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز اول مس اسم جلاله و صفات خاصه خداوند و همچنین اسماء پینمبران وائمه هدی و فاطمه زهراء سلام الله علیهم عالی الاحوط دوم مس کتبات قرآن سیم درنگ نمودن در مساجد و لکن عبور کردن از آن ضرر ندارد و در وقت عبور چیزی در آن نگذارد علی الاحوط و همچنین است اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد و ماحق میشود بمساجد مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام و الحاق صحن آنهاست بلکه رواق مطهر معلوم بیست چهارم عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول بلکه مطلق داخل شدن در آنها پنجم خواندن آیه از ایالات سجده بلکه چیزی از سایر سوره سجده نیز عالی الاحوط و اما غسل پس بر دو قسم است ارتماسی و ترتیبی و ارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یکدفعه عرقه و احوط

واظهر اعتبار بیرون بودن تمام بدن است از آب و ترتیبی آنستکه اول سرو گردن را بشوید و بعد طرف راست را و بعد طرف چپ را و غسل در شرایط مثل وضوء است مگر آنکه ابتداء از اعلی و موالات در غسل نیست و غسل جنابت کفایت میکند از وضوء بخلاف باقی اغسال و بدانکه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حیض و جنابت و جمعه و امثال آن و بقصد همه یک غسل کنند کافی است چنانچه اگر نیت یکی از آنها را نماید مجزیست از بقیه اگر چه غیر غسل جنابت را قصد کنند علی الاقوی اگر چه احوط در این فرض ایقان بقیه است

فصل دوم

در غسل حیض است بدانکه خون حیض غالباً سیاه یا سرخ و گرم و تازه و با سوزش و جهنده است و گاهی خلاف آنهاست میشود و غالب زنان در ماهی یکمرتبه می بینند و اقل آن سه روز است و کمتر از آن حیض نیست و نباید سه روز مستمراً خون بینند حتی شبها و وسط پس هرگاه مستمر نباشد حیض نیست بلی فترات بسیره در بین ضرر ندارد و مشهور اعتبار کرده اند کشفه روز متوالی باشد و پس سه روز متفرق در بین ده روز را

حیض نمیدانند لکن احوط در آن مراعات احتیاط است بجمع مابین تروك حیاض و اعمال مستحاضه چنانچه در پاکی مابین مراعات احتیاط شود بجمع مابین احکام طاهره و تروك حیاض و شرطست در حیض اینکه بعد از بلوغ و قبل از یأس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست بلی اگر مثبته باشد بلوغ و خون به بیند صفات حیض آن علامت بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه و بعد از شصت سال در قرشیه حیض نیست و حیض با حمل جمع میشود هر چند حمل ظاهر شده باشد و اقل باکی ما بین در حیض ده روز است و اکثر آن حدی ندارد و هرگاه خون حیض ششبه شود بیخون بکارت تمیز داده می شود باینکه قدری از پنبه داخل کند و بعد از زمانی بیرون آورد اگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است و اگر در آن فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العاده است یا غیر ذات العاده و ذات العاده آنستکه در دو ماه دو دفعه متساوی خون ببیند پس هرگاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات العاده رقیقه و عددیه میگویند مثل آنکه در ماه اول خون به بیند از اول ماه مثلاً تا شش روز در ماه دوم نیز همین نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العاده

و قیقه میگویند مثل آنکه در یکماه از اول آن تا پنجم ببیند و در ماه دوم تا چهارم یا تا ششم مثلاً و اگر در عدد باشند مثل هم و در وقت مختلف او را ذات العاده عددیه میگویند و لکن در تحقیق عاده و قیقه فقط و هم چنین عددیه فقط بتکرار دو دفعه محل اشکال است مگر اینکه آنقدر مکرر شود که او را در عرف صاحب عاده گیرند و غیر ذات العاده سه قسم است یا متبذیه است یعنی اول حیض است که دیده یا مضطربه است یعنی مکرر خون دیده و لکن عادت برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت و عدد تا عاده عرفیه برای او حاصل نشده بتکرار دوم در وقت و عدد فقط یا ناسیه است یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً هر یا هر دو و بدانکه ذات العاده و قیقه چه عددیه هم باشد یا نه هرگاه در ایام عادت یا در روز پیش از آن خون ببیند به مجرد دیدن آنرا حیض قرار میدهد هر چه صفات حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشد حیض بوده و اگر کمتر شد نماز و روزه را که ترك کرده اضا کنند و اگر عادت عرفیه در وقت برای او محقق نشده باشد و خون بعقات حیض نیست احتیاط کنند تا سه روز منقضی شود و اما ذات العاده عددیه آنها و هم چنین هر سه قسم غیر ذات العاده هرگاه خون ببیند پس اگر صفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العاده و قیقه والا احتیاط کنند بجمع

ما بین اعمال مستحاضه و تروك حیاض تا سه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند و الا استحاضه و بد آنکه هرگاه در ذات العاده عددیه چه وقتیه هم باشد یا نه خون از ده تجاوز نکرد و کمتر سه روز نشد تمام آن حیض است هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد عادت کرد احوط بعد از عاده جمع ما بین تروك حیاض و افعال مستحاضه است پس اگر برده یا کمتر منقطع شد تمام آن حیض است و اگر از ده تجاوز کرده همان مقدار عادت حیض است و باقی استحاضه و اما غیر ذات العاده عددیه چه مبتدئه یا مضطربه باشد یا ذات العاده وقتیه هرگاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام آن حیض است و اگر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطربه رجوع میکنند در تحایض بصفات حبض هر گاه خونها مختلف باشند پس هر گاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنگ باشد آن سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اگر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و اگر مختلف نباشد یا با اختلاف آنچه بصفات حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کنند در عدد حیض بخویشان خود اگر همه مثل هم باشند و اگر خویشان نداشته باشند یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است ما بین اینکه عدد حیض را سه روز قرار دهد بشرط آنکه نداند که زیاد تر از سه روز است یا شش روز را بشرط

آنکه نداند زیاد تر یا کمتر از آن است یا هفت روز را بهمین شرط و فرق نیست ما بین آنکه در یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد و در ذات العاده وقتیه نیز اقود قوی تخیر ما بین اعداد مذکوره است هر چند حوط اختیار هفت است و هم چنین در ناسیه العدد و اما اگر ناسیه الوقت باشد پس رجوع بصفات کنند و با عدم آن بهتر اینست که عدد معلوم را در اول خون حیض قرار دهد هر چند توی تحیز است در قرار دادن عدد را ما بین تمام ایام و اگر ناسیه الوقت و العدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیه الوقت است و من حیث العدد مثل ناسیه العدد و در اینجا چند مسئله است مسئله اول هر گاه صاحب عاده شش روز مثلا سه روز یا چهار روز خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هر چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود میکند و اگر عود کرد و برده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را جاری کنند در ایام خون دیدن و در ایام پاکی در بین احتیاط که- بجمع ما بین احکام طاهره و خائض پس روزه هائیکه گرفته باید قضا کند و اگر عود کرد در ششم و تجاوز کرد از ده روز یا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و در پاکی ما بین

احتیاط کند و اگر بعد از ششم عود کرد تجاوز در صورت استقرار عاده عددیه فقط ظاهرا معین است قرار دادن خون بعد از شش روز را حیض اگر با عادت موافق باشد مسئله دوم هر گاه مك كند در انقطاع و عدم انقطاع حیض واجب است استعمال باینکه مقداری از بنه بخود بر دارد و زمانی صبر کند پس بیرون آورد اگر آلوده بخون نیست پاك شده است از حیض و اگر آلوده است باقی است و اگر بدون استعمال غسل کند و نماز کند صحیح نیست هر چند معلوم شود که پاك بوده مگر آنکه قصد قربت از او متمشی شده باشد و معلوم پاك بودن او در هر حال غسل و یا آنکه بر جاء پاکی بحای آورد عمل را و بعد معلوم شود طهارت او مسئله سیم هر گاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر متجاوز است عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اگر پیش از عادت دید و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از ده زیادتر نیست طرفین حیض است و در ایام پاکی احتیاط کنند و اگر متجاوز است هر يك از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنا بر احوط هر چند محتمل است تحیز و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرائط حیض

در هر دو و مابین آن دو دو خون ده روز پاکی فاصله شده است هر دو حیض است مسئله چهارم هر گاه ما بین دو خون که هر دو بنقه و شرایط حیض است ده روز یا زیاده تر خون بصفه استحاضه بینند باز طرفین را حیض قرار دهد و وسط را که بصفه استحاضه است استحاضه مسئله پنجم هر گاه پیش از عادت خون بیند بصفه حیض و در عادت بیند بصفه استحاضه و مجموع بیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هر گاه عادت متعارفه باشد و اما اگر عادت حاصله از نیم باشد مشکاست پس در هر دو خون مراعات احتیاط کند و هم چنین هر گاه در عادت بیند بصفه استحاضه و بعد از عادت هم بیند لکن بصفه حیض و مجموع بیش از ده باشد بلی هر گاه ما بین دو خون ده روز پاکی فاصله شود در هر صورت هر دورا حیض قرار دهد مسئله ششم در اقل حیض شب اول و شب آخر خارج است یعنی هر گاه سه روز و دو شب که در وسط است خون بیند اقل حیض محقق شده است و هم چنین است در اگر حیض شب اول و آخر خارج است و گذارد در اقل طهر که ده روز است و احکام حیض چند چیز است اول آنکه صحیح نیست از او نماز چه واجب و چه مستحب دوم روزه از او صحیح نیست اکنون روزه واجب را باید اضا نماید سیم طواف واجب

از او صحیح نیست و اما طواف مستحبی پس چون ممنوع از دخول
مسجد الحرام میباشد ممنوع است از آن و اگر جهل یا نشاء تا هم
داخل شود و طواف کند باز صحت محل اشکالیست و مجرمات حیض
مثل مجرمات جنب است و علاوه حرام است و طی کردن در قبل
مادامیکه خون او باقی است و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل
جایز است اگر چه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوال و احوط
اجتناب از وی طی در دبر است نیز و هرگاه زوج و طی نمود در
حیض زوجة خود را هر چند کینیز غیر باشد احوط دادن
کفارة است و آن هیجده نخود طلای مسکوک است در اول حیض
و نصف آن در وسط حیض و ربع آن در آخر آن و کسایات
میکند قیمت آن و در کینیز خودش سه مد گندم بدهد سه فقیر از
برای هر فقیری یک مد و هم چنین طلاق حائض صحیح نیست
و آنکه هرگاه زوج غائب باشد یا زوجه غیر مد خوله یا حامله
باشد و بعد از پاک شدن از حیض صحیح است هر چند غسل نکرده
باشد و کیفیت غسل حیض ترتیباً و ارثامیاً مثل غسل جنابت است
و کفافی از وضو نیست پس باید از برای مثل نماز وضو هم بگردد
از غسل یا بعد از آن و بهتر بیش بودن آن است و همچنین
از غسل نفاس و استحاضه و غسل من میت و سایر اغسال مستحبه

فصل سیم

در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در وقت
زائیدن زنان می آید و نفاس ذات العاده بقدر عادت او است و
اگر تجاوز کند از عادت او زیاد تر یا کمتر منقطع شود تمام
نفاس است و اگر از ده روز تجاوز کنند همان عادتش نفاس است
و ثمه استحاضه اگر چه احوط در آن ثمه جمع است بکروه نفاسه
و افعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است و در غیبه
ذات العاده اگر زره تجاوز کرد رعایت احتیاط نا هیجده روز ترك
نشود و از برای اقل نفاس حدی نیست و اگر اصلاً در بین ده
روز خون نبیند حکم نفاس ندارد و اگر بگروز خون دید و قطع شد
همان بگروز نفاس است و اگر روز اول رسد و روز پنجم هم منلارسید و قطع
شد آن دو روز نفاس است و در آن سه روز یا کمی ما بین احتیاط
کند بجمع ما بین احکام نساء و طاهره و هم چنین هرگاه
اول و دهم یا نهم یا هشتم مثلاً ببیند ايام طرفین خون نفاس است
و دو یا کمی ما بین احتیاط کنند و آنچه بر حائض حرام و
واجب و مستحب و مکروه است بر نساء نیز چنین است

فصل چهارم

در غسل استحاضه است بدانکه استحاضه بر سه قسم است

قليله و كثيره و متوسطه قليه آن است كه كهنه يا پنبه را كه در فرج ميگذارد خون بآن برسد و لكن آنرا بتمام فرا نگیرد و متوسط آن است كه خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و كثيره آن است كه از پنبه بگذرد و بکهنه هم برسد و در قسم اول غسل واجب نیست بلی برای هر يك نماز سه چه فریضه و چه نافله يك وضوء لازم است و در قسم دوم برای نماز صبح يك غسل علاوه كند و اما اگر بعد از نماز صبح متوسط شود برای نماز ظهر و عصر يك غسل علاوه كند بنا بر اقوی و هم چنین است هر گاه بعد از نماز ظهر و قبل از عصر یا بعد از عصر و قبل از مغرب یا بعد از مغرب و قبل از عشاء متوسط شود و اما در قسم سوم سه غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبر و یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای مغرب و عشاء اگر جمع كند ما بین ظهرین و عشاءین و اگر جمع نکند و فاصله بیندازد پس واجب است برای هر نماز سه غسل علیحده چنانچه احوط آن است كه بعد از غسل وضوء نماز را تاخیر نیندازد و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون آمدن خون اگر متضرر نشود بآن و بهتر اینستكه وضو را بر غسل مقدم بدارد و جایز است و طی نمورن زن مستحاضه اگر اعسال صلوايه را بجا آورد

فصل پنجم

در غسل سایر احکام اموات و در آن پنج مبحث است

مبحث اول

در احکام حال احتضار بدانكه واجب است در آن حال محتضرا بر پشت بخواباند و پای او را رو بقبله نمایند و مستحب است شهادتین و اقرار بآئمه طاهرین علیهم السلام و کلمات فرج را تلقین او نمایند و لبها و چشمهای او را بر هم گذارده و دستهای او را بکشند و مؤمنین را اعلام کنند برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او مگر دو صورت احتمال اشتباه موت او كه واجب است تاخیران تا یقین بموت او و مکروه است كه حیض و جنب در آن حال حاضر باشد

مبحث دوم

در غسل دادن میت و در آن چند فصل است

فصل اول

بدانكه غسل میت واجب كفائی است كه بر همه مكلفین واجب است و هرگاه يك نفر بعمل آورد از دیگران ساقط است و اولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزنی خود و در غیر زن

اولی بان اولی بمیراث است اگر وصیت نکرده باشد که شخص معینی او را غسل دهد و الا وصی مقدم است بر آنها علی الاقوی و احوط استندان از ورثه است و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است و اگر هیچکس نباشد حاکم شرع مقدم است بر غیر و بعد از او عبدول مؤمنین و تمام آنچه ذکر شد در تکفین و نماز بر میت و دفن او نیز جاری است

فصل دوم

در شرایط غسل دهنده

و آن چند چیز است اول آنکه اتنی عشری باشد دوم مماثلت بامیت در زن بودن و مرد بودن در صورت وجود مماثل و الا پس جایز است غسل دادن یکی از محارم و لکن احوط عدم نظر بدن میت و عدم لمس است و بودن غسل است از زیرجامه لکن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایز است در حال اعتبار زن را شوهر او غسل دهد و بالعکس و احوط نظر نکردن بعورت اوست اگر چه اقوی جواز آن است با کراهت و همچنین کنیز را مولای او و احوط ترك غسل دادن کنیز است مولایش را و جایز است پسر سه ساله یا کمتر را زن و دختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد

فصل سیم

در احکام آن بدانکه واجب است ازاله نجاست از میت پیش از غسل و کافی است شستن هر عضو پیش از شروع در غسل آن اگر چه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل از شروع در غسل او و واجب است پوشانیدن عورت او را از نا محرم و احوط آنستکه میت را در حال غسل مثل محضض یا بقبله خوابانند

فصل چهارم

در کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد بترتیب اول بآئیکه در او سدر باشد دوم بآئیکه در او کافور باشد سیم آب خالص و احوط غسل دادن میت است در هر يك از اغسال بفصل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت و شرطست در هر یکی از اغسال نیت کردن مقارن شروع در آنها و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هر يك از آن سه غسل علی الاحوط و در تیمم و در صورت امکان عمل آوردن تیمم بدست میت احوط آنستکه جمع نماید در عمل آوردن تیمم بدست خود و بدست میت مگر در صورت عدم امکان که بدست خود بعمل آورد سوم قصد ما فی الذمه نماید چنانچه

ممکن است که در نیمم اول قصد ما فی الذمه نماید و احکام نیمم خواهد آمد

فصل پنجم

در احکام بعد از غسل بدانکه واجب است بعد از غسل خنوط کردن و آن مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور و کافی است بقدر مسمی و مستحب است مخلوط کردن خنوط از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بشرط عدم استهلاك کافور علی الاحوط بلی اگر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی خوش را نزدیک او نبرند در غسل و در تخلیط

مبحث سیم

در تکفین اس و واجب است کفن نمودن میت را سه پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که آنرا سر تاسری میگویند و شرطست در پیراهن که از شانه تا نصف سافرا پوشاند و افضل تا بقدم بودن آنست و در لنگ آنکه ما بین ناف و زانو را فرا گیرد و افضل آنکه ما بین سینه و قدم او را فرا گیرد و احوط آنستکه زاید بر قدر واجب از مال صغار از ورثه نباشد و در لفافه آنکه طولا آنقدر بلند باشد که در دوسر او را توان بست و

عرضاً آنقدر باشد که بر روی هم بیفتد و لنگ را مقدم بر پیراهن و پیراهن را مقدم بر لفافه بپند و معتبر است در کفن چند شرط اول مباح بودن آن دوم نجس نبودن آن سوم حریر نبودن آن چهارم پوست نبودن آن اگر چه از مأکول اللحم و مذکی باشد بلکه احوط آنستکه از مو و کرک مأکول اللحم نباشد و کفن زن بر شوهر است مگر آنکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب بیرون میرود از اصل مال میت اگر چه میت مدیون باشد و مستحب مؤکد است گذاردن دو جریده تر با میت از چوب نخل با امکان والا اولی سدر و بعد از آن بید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب نری کافی است و بتربت شهادتین و اسماء ائمه را بر او بنویسند

مبحث چهارم

در نماز بر اوست بدانکه واجب است کفایه نماز بر میت مسلمانی اگر چه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال او تمام شده باشد و نماز بر طفل کمتر از شش ساله مستحب است و جایز نیست نماز بر کافر و شرط است در صحت نماز اثنی عشره بودن مصلی و بلوغ شرط صحت نیست و از طفل ممیز

صحیح است و عدم سقوط آن از سایر مکلفین معلوم نیست اگر چه احوط اکتفا نکردن مکلفین است بصلوة طفل ممیز و آوردن نماز است بقصد احتیاط و جایز نیست نماز میت بدون اذن ولی چه فرادی و چه بجماعت

و کیفیت

نماز آن است که نیت کنند و پنج تکبیر بگویند و بعد از تکبیر اول شهادتین بگویند و بهتر آن است که بگویند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و وصوله ارسله بالحق بشیراً و نذیراً بین یدی الساعة و بعد از تکبیر دوم صلوات بر محمد و آل او بفرستند و بهتر آنست که بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدآ و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین والشهداء والصدیقین و جمیع عبادالله الصالحین و بعد از تکبیر سیم دعاء از برای مؤمنین بنماید و بهتر آنکه بگویند اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر و بعد از تکبیر چهارم دعای بر میت بنماید بهتر آنکه بگویند اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن عبدک و ابن امک نزل بک و انت خیر منزل

به اللهم انا لا تعلم منه الاخیراً و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه و ان کان مسیئاً فتجاوز عنه و اغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلیٰ علین و اخلف علی اهله فی الغابین و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین بعد بگوید الله اکبر و اگر میت زن باشد ضمیر ها را که راجع بعیت است مؤنث بیاورد و در نماز میت شرط است نیت و قیام و قبله و بودن سر میت بسمت یمن نماز گذار و اگر چه بجهت طول صف جماعت بالفعل در طرف یمن او نباشد و اگر میت را عکس گذارده باشند نماز باطل است چنانچه شرطست به پشت خوابانیدن میت را در آنحال و اگر در نماز بر میت صفوف متعدده باشد مشکل است بتواند همه فرادی نماز کنند مگر کسیکه بعد مفرط ما بین آنها و جنازه نباشد و سر میت هم بسمت یمن آنها باشد

مبحث پنجم

در دفن میت بدانکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنهویکه بنهات نمایند او را زیر خاک بقدریکه محفوظ ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار و واجب است او را بدست راست و رو بقبله بخوابانند و حرام است نش

قبر نمودن مگر در بعض مقامات که در کتب مبسوطه مسطور است و بجهت بیرون آوردن میت و نقل بمشامد مشترقه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن و خراشیدن آن و کندن و چیدن مو چه در موت اقارب و چه غیر آنها و هم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را اگر در کیسه کنند و دفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلۃ الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد آیه الكرسی بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد اولی آن است که ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و باعث ثوابها الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند

فصل ششم

در غسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برائے کسیکه بدن خود مس کرده باشد میترا بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن او اگر چه مس کنند دندان و ناخن او را علی الاحوط

فصل هفتم

در اغسال مستحب است و شمردن آنها موجب تطویل و در کتب مبسوطه مسطور است و غسل جمعه مستحب مؤکد است و

اگر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم آن روز پنجشنبه جایز است و اگر روز جمعه آب بدست آورد نیز بجا آوردن و وقت آن تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا آورد و قضاء آن تا غروب روز شنبه جایز است

مقصد سیم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم در نه مقام اول نیافتن آب بقدریکه کفایت کند از برای وضو یا غسل لکن اگر در بیابانی باشد که احتمال بدهد در قسمتی از آن آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند خودش یا نا نائیش در زمین نا هموار بقدر رفتن یکتیر پرتاب و در بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب در چهار سمت و هر گاه وقت تنک باشد یا ترک تفحص تیمم او صحیح است بخلاف آنکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص گه باطل است مگر آنکه در واقع آب نبوده که بر فرض تفحص نمییافت و در اینصورت با فرض نمکین از قصد قربت بغفلت و نحو آن تیمم او صحیح است بنا بر اقوی دوم آنکه بترسد بر نفس یا عرض یا مال معتدبه هر گاه بخواهد آب برسد سیم ترس ضرر از استعمال آب مثل ناخوشی و امثال آن چه بترسد از حدوث آن یا از طول کشیدن یا شدت آن هر گاه تکلیف او حبیرو نباشد چهارم ترس از عطش بر خود یا

بر انسان یا حیوان محترم بسبب استعمال آب پنجم آنکه هرگاه طلب کند از کسیکه آبی باو بپاشد یا بفروشد بر او منت گذارده شود که نتواند تحمل او را نماید عاده ششم توقف داشتن تحصیل آب است بر دادن جمیع آنچه در نزد او هست یا قدریکه ضرر بحال او برساند بخلاف آنکه ضرر بحال او نباشد اگر چه بقیمت گزاف باشد که واجب است بدهد هفتم تنگی وقت است از طلب کردن آب هشتم تنگی وقت است از استعمال آب نهم واجب بودن استعمال آب موجود رفع خبث و احوط در این صورت آنستکه اول استعمال آب کند بعد تیمم نماید و آنچه به آن تیمم کرده میشود چند چیز است اول خاک خالص دوم سنگ سوم ريك چهارم زمین کچ قبل از بختن و این چهار در يك مرتبه است اگر چه احوط حتی المقدور تقدیم خاک است و اگر آنها نباشد تیمم کند بچیزه که در آن غبار باشد هرگاه ممکن نباشد بتکانیدن غبار او جمع شود و الا لازم است و اگر آنهم نباشد اکل اگر نتواند او را بخشکد و الا لازم است و اگر آنها نباشد اقوے سقوط نماز و قضاء آن میباشد اگر چه احوط اتیان بنماز بی وضوء میباشد و قضاء آن نیز و حقیقت تیمم سه چیز است اول زدن دو کف دست است با هم بر زمین یکدفعه اگر

چه بدل از غسل باشد بنا بر اقوے و احوط بجا آوردن دو تیمم است یکی يك ضربت و یکی بدو ضربت و کفایت میکند آنکه بضربت اول اولی را تمام کند و بضربت ثانی اکتفا کند به پشت دستها دوم مسح کردن بدو کف دست با هم تمام پیشانی و جبین را از رستنه که مو تا دو ابرو و طرف بالای دماغ با مزاعات الاعلی فالاعلی عرفاً و احوط عدم انقراح اصابع است و لازم نیست اجراء هر يك بر محل اگر چه احوط است سیم مسح کردن تمام پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بکف دست چپ و بعد از آن پشت دست چپ را بدست راست و شرایط صحت تیمم یازده چیز است اول تکلیف بودن تیمم نه غسل یا وضوء دوم مباح بودن آنچه بآن تیمم میکند مگر آنکه مجبور باشد سوم پاک بودن آنچه بآن تیمم میکند و ممزوج بغیر آن نباشد که از خاک بودن مثلاً بیرون رود و اگر مشبه باشد بشبه محصوره بهر دو تیمم کند چهارم پاک بودن اعضاء تیمم پنجم زائل کردن حاجب از ماسح و ممسوح ششم نیت بتفصیلی که در وضوء گذشت هفتم ابتداء اذا علی فالاعلی هشتم ترتیب بنحوی که ذکر شد نهم موالات عرفی دهم مباشرت که خود تیمم کند یا امکان یازدهم آنکه تیمم بعد از دخول وقت نماز باشد

و جایز است تیمم در اول وقت چه امید رفع عذر داشته باشد یا نه اگر چه تأخیر تا آخر وقت اگر قطع بر رفع عذر یا امید رفع داشته باشد و احوط است هرگاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت آن اکتفا میکنند بآن برای نماز دیگر در وقت آن اگر عذر باعث تیمم باقی باشد تا آخر وقت علی الاحوط و هرگاه شخص جنب بواسطه ضرر استعمال آب مثلا برای نماز تیمم کرد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اگر آن عذر باقی باشد وضو بگیرد یا تیمم بدل از وضوء اگر از آن هم معذور است علی الاقوی مادامیکه عذرش باقی است اگر چه احوط در صورت تمکن از وضوء جمع است مابین آن و تیمم بدل از غسل و در صورت معذور بودن از وضوء يك تیمم است بقصد مافی الذمه و احوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضوء و یکی بدل از غسل

مقصد چهارم

در طهارت از خبث میباشد و در آن چند مبحث است

مبحث اول

در نجاسات است و آن دوازده چیز است اول و دوم بول و فضله انسان و هر حیوانیکه حرام گوشت و صاحب خون جهنده باشد در غیر پرنده علی الاقوی اگر چه احوط اجتناب از پرنده است نیز خصوص از بول بکر شب پره سیم منی است از هر حیوان صاحب خون جهنده چهارم مبه و اجزاء آن که در سابق حیوة داشته باشد از انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان بغسل دادن پاك میشود و هرگاه مس کنند آن را قبل از غسل دادن آن غسل مس میت واجب میشود اگر چه بدون رطوبت مس شود و همچنین نجس است اجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط آنکه روح در آن حلول کرده باشد لکن اجزاء صغریکه از انسان جدا میشود مثل پوست لب و امثال آن پاکست بنجم خون انسان و هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء حیوانیکه ذبح شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که ظاهر است و احوط اجتناب از خونی است که در عضو باشد که حرام است خوردن آن مثل سپرز و خون در زرده تخم اگر سفیده سرایت نکرده بسبب پرده که بر روی آن هست همان زرده نجس است و سفیده آن پاکست ششم و هفتم و هشتم سگ و خوک صحرائی و کافر باقسام آن ها

و اجزاء آنها اگر چه روح در آنها حلول نکرده باشد نهم شراب بلکه هر مست گشنده که در اصل روان باشد و آب انکوره که جوشیده و هنوز ثلثان نشده اگر مسکر نباشد اگر چه حرام است خوردن آن مادامیکه ثلثان نشده باشد ولی اقوی آن است که نجس نیست در صورتیکه آتش جوش آمده باشد هر چند احتیاط جواز است و اما اگر بخودی خود یا بواسطه گرمی هوا جوش آمده باشد احوط اجتناب است و اما آب مویز ظاهر آ حکم آن حکم آب انکور است و اما آب خرما بجوشیدن نه نجس میشود و نه حرام دهم فتاح که از جو گرفته باشند و الا حرمت و نجاست آن معلوم نیست اگر مسکر نباشد یازدهم عرق جنب از حرام دوازدهم عرق نثر نجاست خوار قبل از استبراء آن بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط

مبحث دوم

بدانکه ثابت می شود نجاست چند چیز اول علم بآن دوم خبر دادن ذوالید سیم شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا بر احوط و مظنه و شك کفایت نمیکند مگر در رطوبت مشتهی که بعد از بول یا خروج منی و قبل از استبراء خارج میشود چنانچه ثابت

میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن ذوالید و مظنه اگر چه بقول عدل واحد باشد علی احوط کفایت نمیکند

مبحث سوم

در احکام نجاسات است بدانکه شرطست در صحت نماز در حال اختیار پاک بودن ظاهر بدن و مو و ناخن و حیوان و لباس مصلی که ماتم فی الصلوة باشد و هم چنین است آنچه همراه نماز گذار است اگر چه بان ستر نکرده باشد بلی در مثل عرقچین و بند زیر جامه و جوراب و امثال آن که بقیهائی نمیتوان ستر عورت بآن نمود شرط نیست و محمول متجنس که بقدر سائر نباشد نیز ضرر ندارد و همچنین خون فروع و جروح تا زمانیکه خوب نشده و تطهیر بدن یا لباس از آن یا تبدیل آن که نوعاً مشقت دارد معفو است در نماز اگر چه زیاد باشد و هم چنین خون حیضات و فصد و هر زخمی که در ظاهر باشد و اگر ماده آن در باطن باشد احوط اجتنابست مگر با وجود حرج شخصی و هم چنین است بواسیر بلکه بواسیر نیز و همچنین معفو است نماز کردن با خون غیر قروح و جروح اگر کمتر از درهم باشد مگر خون حیض و نفاس و استحاضه و نجس العین و مینه

که آنها معفو نیست بلکه در خون غیر ما کول اللحم غیر از انسان نیز اجتناب خالی از قوه نیست

مبحث چهارم

در مطهرات است و آن چند چیز است اول آبست و آن یا مطلق است که بدون قید آنرا آب میگویند یا مضاف است مثل کلاب و آب تند و آب هندوانه و رفع حدث و ازاله خبث بآن نمیشود و بملاقات نجاست نجس میشود هر چند زیاده از کر باشد بشرط آنکه نجس اعلی یا مساوی با آن باشد و اگر موضع ملاقات اسفل باشد با جریان در حال ملاقات مثل آنکه از کلاب پاش کلاب در دست کافری بریزند پس بخاست آن سرایت نمیکند باعلی و آب مطلق بچشم است اول آب باران دوم آب جاری سویم آب چاه چهارم آب ایستاده که بقدر کر یا زیاده از آن باشد پنجم ایستاده که کمتر از کر باشد پس بدانکه آب باران در حال باریدن در حکم جار است اگر چه قلیل باشد که نجس نمی شود بملاقات نجاست با عدم تفسیر بنجاست و پاک میکند آب متنجس را با امتزاج علی الاحوط و غیر آب از زمین و جامه و فرش را که متنجس باشد بباریدن بر آن بعد از زوال عین نجاست و

تعدد و عصر در آن لازم نیست و اما آب جارے و آن آبی است که بجورش از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامیکه طعم یا رنگ یا بوے آن بنجاست متغیر نشود و با تغیر یکی از آنها نجس است و آب نجس غیر متغیر یا متغیر بیکه تغیر آن زائل شده باشد بائصال آب جارے یا کر پاک میشود و اقوے اعتبار امتزاج است و اما آب چاه پس اقوی آنستکه بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد و واجب نیست بواسطه افتادن چیزے در آن چیزی از آب آن کشیدن بلی مستحب است و تفصیل آن در رساله مبسوطه مسطور است بلی اگر به نجاست آب چاه متغیر شود نجس میشود و تطهیر آن بکشدن مقداریست که تغیر آن را زائل کنند به معزوج شدن آب خارج شده از ماده و اما آب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن ثبوت و چهار من شاه الا بیست مثقال صیرفی و بحسب مساحت سه وجب و نیم عرض در سه وجب و نیم طول در سه وجب و نیم عمق که حاصل ضرب آنها در یکدیگر چهل و سه وجب الا ثمن و جب است پس چنین آبی بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر استعمال شود در رفع خبث پس در غسله مزیله عین نجس است اگر چه متغیر بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب از غسله است

مگر غساله استنجاء که آن با کت بشرط آنکه عین نجاست در او نباشد و متغیر بآن نشده باشد و نجاست تعدی از محل نکرده باشد بحدی که از صدق استنجاء بیرون رود و نجاست خارجی بآن نرسیده باشد و در تطهیر متنجس از بول بآب قلیل معتبر است شستن آنرا دو مرتبه چه لباس باشد چه غیر آن و کفایت میکند در بول طفل شیر خوار یکبار غذا خور نشده باشد یکمرتبه آب بر او بریزند که محل نجس را فرا گیرد و حاجت بفشردن نیست و در غیر بول احوط دو مرتبه است و در چیزهایی که فشرده می شود معتبر است فشردن آن اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته بود بآب از هر نجاستی مگر در ولوغ سک که باید اول یکمرتبه بخاک پاک خاک مالی نمایند و بعد از آن دو مرتبه دیگر بآب خالص پاک آن را بشویند و مگر ولوغ خوک و مردن موش صحرائی در آن که بنا بر اقوی هفت مرتبه آن را بشویند و احوط در خوک اول خاک مالیدنست نیز و در تطهیر بآب کبر و جاری یکمرتبه کافی است مطلقاً بنا بر اقوی بلی در ولوغ خاک مالی لازم است بلکه احوط تعدد غسل است نیز دویم زمین که پاک و خشک باشد و آن پاک میکند برآه رفتن یا مالیدن بر آن کف پا و ته کفشی و امثال آنرا بعد از زوال

عین نجاست بشرط آنکه نجاست آن حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط سیم آفتاب است و آن پاک میکند زمین را هرگاه بتاییدن آن را بشکستند بعد از زایل شدن عین نجاست و الحاق غیر منقول بر زمین مثل عمارات و آلات متصله بآن و آنچه در آن نصب شده مثل در و پنجره و میخ و مثل درختها و میوههای آن و گیاهها که در آن است و ظرفهایی که در زمین بنا گذارده شده و امثال آن خالی از وجه نیست اگر چه احتیاط خوب است و اما در پاک کردن خضیر و بوریا یا بتابش آفتاب اشکال است چهارم مستحیل شدن نجس بچیز پاک مثل مبدل شدن شراب بر سر که و خاکستر شدن عین نجاست پنجم اشقل است مثل خون انسان که در بدن شپش و امثال آن رفته و جزء بدن او محسوب شود ششم اسلام هفتم تبعیت و آن در چند جا ثابت است اول هرگاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاک میشود پدر مسلمان شود یا مادر دوم ظرف شراب بعد از مستحیل شدن آن بر سر که سوم تخته که میترا بآن غسل میدهند و هم چنین خرقة که بر روی اوست در حال غسل دادن و دست غسل دهنده که بتبع میت پاک میشود و در غیر دست از سائر بدن و لباس غسل دهنده تامل است احوط شستن است و همچنین پا کشدن اطراف چاه و دلو و طناب و سایر

آلات نرج هرگاه چاه بتغییر نجس شده معلوم نیست احوط اجتناب است هشتم غایب شدن مسلمان پس حکم میشود پیاکی بدن و یا جامه و فرش و ظرف و آنچه از توابع اوست هرگاه عالم بنجاست آن بوده و احتمال تطهیر آن داده شود و استعمال کند آنرا فیما یشرط فیہ الطهاره با مکلف بودن او نبودنش از اشخاص بیعبارات فہم زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل یاطن دماغ و گوش و چشم و فرج و امثال آن و همچنین از ظاهر بدن هر حیوان و همچنین از مخرج غایط با فرض عدم تعدی بسنك یا کهنه و نحو آن از چیزهاییکه زائل میکند عین نجاست را بشرط آنکه پاك باشد و باید کمتر از سه عدد نباشد علی الاقوی

و هرگاه بسه عدد پاك نشد علاوه کند تا زائل شود و در حصول طهارت باستنجاہ باستخوان و سر کین محل اشکال است و استنجاہ بآن حرام است چنانچه حرام است استنجاہ بانچه محترم است در شریعت دهم استبراء کردن حیوان نجاست خوا حلال گوشت است بمقداریکه از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء است بانچه منصوص است کہ پاك میکند بول و فضله آنرا و در غیر ما کول اللحم و در جزء غیر ما کول اللحم احوط اجتناب است یازدهم بیرون رفتن خون متعارف ذبیحہ کہ پاك

میکند خونی را کہ باقی مانده لکن خوردن آن خون حرام است علی الاحوط دوازدهم جدا شدن غسله و آن پاك کننده است رطوبتی را کہ باقی میماند بعد از فشردن

مطلب دوم

در اقسام نماز های واجب است بدانکہ در زمان غیبت نماز واجب هفت است اول نماز یومیہ پنجگانه دوم نماز آیات سیم نماز طواف واجب چهارم آنچه بنذر و عهد و یمن و اجارہ واجب میشود نجم نماز والدین کہ از آنها فوت شده باشد از روی عذر بلکه مطلقاً علی الاحوط کہ بر ولد اکبر واجب است ششم نماز جمعه کہ واجب تحیزی است ما بین آن و نماز ظهر در روز جمعه بنا بر اقوی هشتم نماز بر میت و نماز های مستجبی بسیار است و لکن اقتضای می شود بنوافل یومیہ و آن هشت رکعت نافله ظهر است کہ پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعت نافله عصر است کہ پیش از نماز عصر میخواند و چهار رکعت نافله مغرب کہ بعد از نماز مغرب میخواند و دو رکعت نافله عشا کہ آن را و ثیرہ گویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند و ایستاده نیز جایز است و هشت رکعت نافله شب کہ

وقت آن بعد از نصف شب و هر چه بصبح نزدیکتر بجا آورد بهتر است و دو رکعت نماز شفع که بعد از نماز شب میخوانند و یک رکعت نماز وتر است که بعد از شفع میخوانند و مستحب است در آن خواندن سوره توحید سه مرتبه و معوذتین هر کدام یک مرتبه و مستحب است در آن قنوت و بهتر این است بعد از دعای فرج که لا اله الا الله الخایم الکرم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و مافیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه مرده باینکه بگوید اللهم اغفر لمفلان و اسم مؤمنی را ذکر کنند بعد از آن هفتاد مرتبه بگویند استغفر الله ربی و اتوب الیه و بعد از آن هفت مرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم ذو الجلال و الاکرام لجمیع ظلمی و جرمی و اسراقی علی نفسی و اتوب الیه و هفت مرتبه هذا مقام العائذک من النار و بگویند رب اسأت و ظلمت نفسی و بس ما صنعت و هذه یدی جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعه لهما ایت فیها ان اذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک الیک العتبی لا عوذ و یسعد مرتبه بگوید العوذ العوذ و دو رکعت نافله صبح است قبل از نماز صبح بجا آورد و جایز است قبل از فجر بعمل آورد و این نوافل را هر دو رکعت یک سلام بجا آورد

و اکتمفا بحمدتها میتوان کرد بدون سوره و قنوت و جایز است که بعض نوافل را بجا آورد و بعضی را ترک کنند و لکن تا بتواند ترک نکند و در سفر نافله ظهر و عصر ساقط است و اما نافله عشا را اگر بقصد قربت مطلقه بخواند بی عیب است و لکن نوافل دیگر ساقط نیست و اما احکام نماز پس در آن چند مبحث است

مبحث اول

در مقدمات نماز و آن چند چیز است اول وقت شناختن و اول وقت ظهر زوال آفتاب است از دایره نصف النهار تا بقدر اداء نماز عصر غروب شرعی مانده و وقت عصر بعد از مقدار اول ظهر است از زوال تا غروب شرعی و احوط آنستکه تاخیر نیندازد از سقوط قرص و وقت نماز مغرب از وقت غروب شرعی است تا مقدار اداء نماز عشا بنصف شب مانده و احوط آن است که پیش از زوال حمیره بجا نیاورد چنانچه اولی آن است که تاخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت فضیلت آن است و هرگاه عصیتا یا استیساتا یا جهلا از نصف شب نماز مغرب و عشا تاخیر افتاد تا قبل از طلوع فجر واجب است بجا آورد ولی ایت ادا و قضا

نکند و وقت نماز صبح از اول بهن شدن سفیدی است در افق که فجر صادق است تا طلوع آفتاب و آخر وقت فضیلت از طلوع حمزه مشرقیه است و در اینجا چند مسئله است مسئله نا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد و اعتماد بمظنه نکند بلی شهادت عدلین معتبر است و بعید نیست جواز اعتماد بر اذان يك عادل عارف بوقت بلکه ظاهراً کفایه ثقه بودن مؤذن است بلکه دور نیست جواز اعتماد بخبر دادن عارف نیز ولی اولی آن است که صبر کنند تا یقین حاصل نماید و هرگاه اعتماد بمذکور ات نمود و نماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده کنند و اگر معلوم شد در اثنا نماز وقت دال شده اگر چه قبل از اسلام باشد اعاده لازم نیست مسئله اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر یا مغرب نیساناً پس اگر متذکر شود در حالیکه در نماز باشد و ممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید اگر در وقت مختص نبوده و اگر بعد از فراغ باشد اگر نماز عشا را مقدم داشته است مجزئ است و بعد از آن نماز مغرب را بجا آورد و اگر نماز عصر را مقدم داشته است بر ظهر احوط ایقان چهار رکعت است بقدر مافی الزمه بدون تعیین ظهر و عصر مسئله جایز نیست تاخیر نماز از وقت و

واجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد بلی هرگاه عصباناً یا نیساناً تعویق انداخت تا آنکه بمقدار يك رکعت تا آخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز و اقوی آنست که در این صورت نیز نمازش اداء است مسئله حائز است ایقان بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه در وقت فریضه علی الاقوی دوم از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نماز های واجبی را رو بقبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبی نیز بلی چون نماز مندوب را سقراً و حضراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد در این حال استقبال در آن معتبر نیست و مراد قبله آن مکانی است که کعبه در آن واقع است و محاذی آن از تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است و محاذات عرفی کافی است و در اینجا دو مسئله است مسئله واجب است تجدیل علم باستقبال بر فرض امکان و فرق نیست ما بین مکه و بلاد بعیده و هرگاه ممکن نباشد تعیین آن یقین واجب است تحصیل مظنه بدان الاخری فالآخری و علامتیکه معین شده برای تشخیص قبله یلاد در علم هیئت اسباب حصول مظنه است و جایز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء آن ظاهر نشود و هرگاه در جائی ممکن نشود تعیین قبله علماً و ظناً واجب است نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد و

اگر وقت مضیق باشد هر قدر که وقت گنجایش دارد بجا آورد
اگر چه بگمرتبه باشد بهر جهت که بخواید کافی است مسئله دوم هرگاه
بعد از تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه
قبله نبوده باشد که پشت بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی
باشد و قضا کند اگر باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب
راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر باقی
نیست احوط قضاء آن است و اگر معلوم شود از قبله منحرف بوده
ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس اگر در اثناء نماز بر
آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند و نماز را تمام کند و نوازش
صحیح است و اگر بعد از نماز معلوم شود اکتفا نماید آن سیم از
مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس از نجاست خبیثی الابد در
آنچه معفو است و هم چنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث
طهارت گذشت چهارم از مقدمات نماز مباح بودن مکان نماز و بست
و باند بودن موضع سجده از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت و در
اینجا چند مسئله است مسئله واجب است جائی نماز غصبی نباشد که
نماز در مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان
باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد
حال و هر گاه زمینی در اجاره کسی است اذن مستأجر معتبر است

مطاب دوم در نماز

مسئله واجب است تمام مکن نماز پاك باشد از نجاستی که بیاف
مصلی با لباس او سرایت نکند پس هرگاه آن مکان خشك باشد و
نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که
اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشك باشد بلی مستحب
است تمام مکان پاك باشد مسئله حوط آن است که مرد وزن ملوی
یکدیگر نماز نخوانند و هم چنین زن بیش مرد در عقب او نباشد
در حال نماز اگر چه اقوی جواز و صحت نماز هر دو میباشد با
کراهت و فرق نیست مابین زن مجرم و غیر آن و کراهت مرتفع
میشود بپوشیدن حائلی که مانع دیدن باشد یا بفصل میان آن دو بقرار
ده ذراع دست مسئله مستحب است نماز را در مساجد بجا آورد در
حدیث است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر است با صد
هزار نماز و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
برابر است با صد هزار نماز و در هر يك از مسجد اقصی و مسجد
کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز
است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار
ثواب دوازده نماز است و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام معادل است با ثواب دویست هزار نماز ولی مستحب است
زن نماز را در خانه بخواند که افضل است از مسجد بلکه افضل

در صندوقخانه که بستوی اطاق است مسئله مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه کن هم اولی ترك است و مكروه است نماز در كشتی اگر بتواند بیرون آن نماز کند و هم چنین نماز در جائیکه کسی رو بروی او باشد بخصوص زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف گشاده یا کتاب یا کاغذ که خط آن نمایان باشد و همچنین مکروه است نماز در خانه که مست کنند یا سك یا صورت در آن باشد و مکروه است نماز در قبرستان مسئله مستحب است برابر مصلی ستره باشد و مراد از آن دیواری یا حائلی است که میان مصلی و آن پیش از دو یا سه ذراع نباشد و اگر عصائی در برابر گذارد کافی است پنجم از مقدمات نماز پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه دیر و بیضشان است و عورت زن در نماز جمع بدن است مگر روی و دو دست تا بند آن و ظاهر دویانا ساق و اما باطن دویارا پوشانند و لکن در کتیز و صبیحه تا بالغه پوشانیدن سرو گردن واجب نیست و باید لباس نماز گذار غصبی نباشد و از پوست میته نباشد و از اجزاء حرام گوشت نباشد بلکه میته و اجزاء حرام گوشت نیز همراه او نباشد.

بلی جایز است نماز کردن با پوست خز و سنجاب و كرك آنها و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد چنانچه احوط اجتناب است از سجااف حریر در جامه و دلا باف نباشد چه در حل نماز و چه در غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جایز نیست از برای ایشان مطلقاً و اما برای زن جایز است امور مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار و درجك و بدانکه هرگاه جورایی در پائے نماز گذار باشد که نپوشاند پشت یا وساق را احوط اجتناب و اقوی جوار است

مبحث دوم

بدانکه مستحب است در نماز هائے یومیه اذان و آن چهار مرتبه الله اکبر و هر کدام از اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله را دو مرتبه بگوید و بعد از اذان اقامه است و آن مثل اذانت در فصول مگر آنکه دو مرتبه الله اکبر از اول و یکمرتبه لا اله الا الله از آخر آن در آن نیست و بعد از دو مرتبه حی علی خیر العمل دو مرتبه بگوید قد قامت الصلوة و احوط

عدم ترك اقامه است از برای مردان در غیر موارد سقوط آن و اقوی اشتراط طهارت است در اقامه و اما ایستادن و حرف نزدن پس شرط نیست در آن اگرچه احوط است

مبحث سوم

در واجبات نماز است و آن یازده است اول نیت و معتبر است در آن قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت و هرگاه در بین نماز قصد خروج از آن نماید یا متردد شود در آن و چیزی از احزاء نماز را در آنحال بجا نیآورده و مفسدی دیگر هم بجا نیاورده پشیمان شود و برگردد از همانجا نماز را تمام کند نمازش صحیح است دوم تکبیر الاحرام و آن گفتن الله اکبر است و واجب است صحیح اداء کند سیم قیام با قدرت و الاتکیه کند و با تعدل از آن بشیند و با عجز از نشستن بخوابد بر پهلوئی راست مثل مدفون و با تعذر آن بر پهلوئی چپ و با تعذر از آن پشت بخوابد مثل محتضر بدانکه قیام در حال تکبیر الاحرام و متصل بر کوع رکن است و در حال قرائت واجب غیر رکن و در حال قنوت مستحب است و واجب است در آن استقرار و عدم اعتماد با امکان چهارم و پنجم قرائت حمد و یکسوره تمام در

دو رکعت اولی بلی مریض و مستعجل بجهة ضرورت و تنگی وقت اکتفاء میکنند بحمد تنها و در دو رکعت آخر مخیر است ما بین حمد تنها یا گفتن سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر بگدفعه علی الاقوی و سه مرتبه علی الاحوط و بدانکه واجبات قرائت چند چیز است اول ادا نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیگر باشند و صدق آن حرف بکند دوم حرکت و سکون و تشدید را درست ادا کند سیم وقف بحرکت بلکه وصل بسکون هم نکنند علی الاحوط چهارم آنکه بسم الله الرحمن الرحیم بگویند در اول حمد و سوره که جزء آنهاست مگر سوره براه و احوط تعیین سوره است بیش از بسم الله و هرگاه سوره معینه را وقت گفتن آن قصد نمود همان سوره را بخواند و اگر بخواهد سوره دیگر بخواند آن بسم الله اکتفا نکنند پنجم هر سوره خواند تا بنصف نرسیده میتواند عدول نماید بسوره دیگر بلکه تا از نصف تجاوز ننموده ظاهراً میتواند نیز عدول نماید مگر سوره توحید و حید را بلی اگر کلمه یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول سجده کند مطلقاً ششم آنکه سوره سجده واجب دار را در نماز واجب بخواند و در نافله جایز است و در آن بعد از قرائت آیه سجده کند و برخیزد و نماز را تمام کند و اما در نماز واجب اگر گوش گند آیه سجده رایسهاً بخواند بعد از نماز سجده کند

و احوط آن است که دو نماز ایماه کند و نماز را تمام کند و سجده کند و احوط اعاده اصل نماز است هفتم تمام قرائت و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده با استقرار بجا آورد و با امکان هشتم آنکه مرد حمد و سوره را در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا و صبح بلند بخواند و در نماز ظهر و عصر آهسته و دو رکعت سوم و چهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد چه تسبیحات و مناط در بلند و آهستگی ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آن است و اما زن پس در مواضع اعفاف آهسته بخواند و در مواضع جهر مخیر مگر آنکه اجنبی صوتش را بشنود و مستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در مواضع اخفات نهم ترتیب میان حمد و سوره و همچنین میان اجزاء آنها دهم موالات و فاصله نکردن مابین آنها بغیر ذکر و دعا و قرآن یازدهم قرائت را صحیح اداء کند و موافق باشد با قرائت یکی از قراء سبعة و اگر نداند تعلیم بگیرد دوازدهم سوره الضحی و الم نشرح را یکسوره محسوب دارد و هم چنین الم تر کیف ولایلاف را و بدانکه اقوی جواز قرائت حمد و سوره است از روی قرآن و او در فریضة مطلقاً و احوط اقتضای آنست بر صورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری بلکه احوط ترك است در جمیع احوال

نماز بلی خواندن قنوت و سایر اذکار و ادعیه از روی کتاب مانعی ندارد ششم از واجبات نماز رکوع است و واجبات آن پنج است اول خم شدن بعدیکه بتواند کف دست خود را بزانو برساند دوم گفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع و احوط گفتن سبحان الله سه مرتبه یا سبحان ربی العظیم و بحمده یکمرتبه سوم طمأنینه در حال ذکر چهارم بلند کردن سر از رکوع پنجم طمأنینه در حال قیام هفتم از واجبات نماز سجود است و واجبات آن هفت است اول آنکه منحنی شود بعدیکه مسامی شود جای پیشانی باجای باها بلیکه پست و بلند بودن آن بقدر کلفتی خشت ضرر ندارد دوم گذاردن هفت موضع را بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت ترك باها است سیم آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و آن زمین و اجزاء آن است که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی باشد و جایز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاک باشد و نهایت میکند با کی مقداریکه لازم است گذاردن بر زمین هر چند اطراف آن نجس باشد پس هرگاه قدری از مهر پاک باشد و قدری نجس باشد ضرر ندارد هر چند احوط این است که تمام آنچه پیشانی بر آن قرار میگیرد پاک باشد چهارم ذکر است و احوط در آن سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده

است پنجم طمأنینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت اول و سیم که تشهد ندارد آن را جلسه استراحت مینامند هشتم از واجبات نماز تشهد است و واجب در تشهد شش است اول شهادتین و احوط گفتن است بنحو متعارف دوم صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را صحیح اداء نماید سیم ترتیب ما بین کلمات آن بنحو متعارف چهارم موالات میان کلمات آن پنجم آنکه نشسته باشد در حال تشهد ششم طمأنینه در آن نهم از واجبات نماز سلام است و واجبات آن چهار است اول آنکه بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و احوط اضافه و رحمه الله و برکاته است و جایز است اکتفاء بیکی از این دو هر چند بهتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش ازان دو گفتن السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته دوم آنکه در حال نشسته بعمل آورد سیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه با طمأنینه باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال نماز پس هرگاه عمداً جزئی را که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است و حکم سهو بیان خواهد

شد یازدهم موالات یعنی بی در بی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود ما بین آن بسکوت طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدآنکه ارکان نماز پنج است اول تکبیره الاحرام دوم قیام در حال تکبیره الاحرام سیم قیام متصل بر رکوع چهارم رکوع پنجم دو سجده پس هر گاه رکن کم شود یا زیاد شود عمداً یا سهواً نماز باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز و آن چند چیز است اول حدث است چه اکبر و چه اصغر دوم منحرف شدن از قبله بهمه بدن بطوریکه پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بعد یمن و یسار عمداً و سهواً و جهلاً و اما انحراف بما بین یمن و قبله یا یسار و قبله سهواً ضرر ندارد سیم آمین گفتن بعد از حمد مگر در حال تقیه چهارم تکلم کردن بدو حرف و زیاده یا یک حرف مفهم معنی عمداً غیر از ذکر و دعا و قرآن بلی سهواً ضرر ندارد پنجم خند قهقهه

ششم گریه کردن از جهت غیر خدا و گریه از خوف خدا از افضل عبادات است و احوط در گریه بر مصیبت حضرت سید الشهداء و اهل بیت علیهم السلام آنکه در غیر نماز بجا آورد هفتم خوردن و آشامیدن در غیر آنچه استثنا شده هشتم هر فعل منافی که محو کند صورت نماز را مثل جستن و دست بدست زدن و امثال آنها نهم دست بر روی دست دیگر گذاردن مگر در حال ثقیه دهم شك در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئرا در حال شك بجا آوردن مگر آنکه بجا آورد برجاه یقین حال بر او بعد از انتقال از آن که در این صورت مضر نیست یازدهم زیاد کردن جزئی را در نماز عمداً بقصد جزئیت یا کم کردن آن هر چند رکن نباشد

مبحث ششم

در شکایات نماز است و در آن چند فصل است

فصل اول

بد آنکه هرگاه کسی شك کند در چیزی از افعال نماز و داخل شده باشد در فعلیکه بعد از آن است اگر چه مستحب باشد اعتنا

نکند مثل آنکه شك کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کند در قرائت بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه اگر شك کند در آیه بعد از دخول در آیه دیگر یا در کلمه بعد از دخول در کلمه دیگر اعتنا نکند علی الاقوی بلی هرگاه شك کند در رکوع در حال سرازیری از جهت سجده مادامیکه بعد سجده نرسیده احوط آنستکه بر گردد بایستد و بعد رکوع کند و نماز را تمام کند و بعد از آن نماز را هم اعاده کند و هرگاه شك کند در سجده بعد از برخاستن یا بعد از دخول در تشهد اعتنا نکند بلی هرگاه شك کند در حال برخاستن بر گردد و ایقان کند و اگر شك کند در تشهد بعد از برخاستن اعتنا نکند و اگر در حال برخاستن باشد باز اعتنا نکند علی الاقوی پس فرقیست در اینخصوص ما بین سجده و تشهد بلی احوط در تشهد نیز برگشتن و ایقان آن است بقصد قربت مطلقه و اگر شك کند در چیزی از افعال نماز پیش از اینکه داخل فعلی دیگر شده واجب است آنچه را که شك نموده بجا آورد

فصل دوم

شك در عدد رکعات نمازهای واجبی در بین نماز بعد

از آنکه شك قرار گرفت اگر نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقاً موجب بطلان نماز است و اگر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت اول شك میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجده دوم پس بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام کنند بعد از آن یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است هر گاه شك بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجده دوم باشد پس آنچه ذکر شد بعمل آورد نمازش صحیح است و لکن اولی آنستکه در اینصورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً و این احتیاط در همه مقامات آتی که حکم مترتب بر اکمال سجدتین است جاریست دوم شك میان سه و چهار در هر جا باشد چه در قیام و چه در رکوع و چه در سجود و چه بعد از آن و چه در بین آنها بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کنند و دو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا آورد سیم شك میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کنند و بعد دو رکعت نماز احتیاطاً بجا آورد چهارم شك میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و بعد

دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شك میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کنند و بعد از سلام دو سجده سهو بجا آورد ششم میان چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان سه و چهار و حکم آن در این جاریست و برای هر يك از قیام بیجا و اذکاریکه گفته دو سجده سهو بجا آورد و این سجده در جمیع فروض بعد که قیام را می شکند و می نشیند جاریست هفتم شك میان سه و پنج است در حال قیام می نشیند شك او بر میگردد بشك دو و چهار و حکم آن در این جاریست هشتم میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان دو و سه و چهار و حکم آن در این جاریست نهم شك میان پنج و شش است در حال قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و حکم آن در این جاریست و بدانکه کثیرالشك در اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات در آنجائیکه کثیرالشك شده اعتدلاً بشك خود تمایذ و بنا را بر صحت گذارد و نماز احتیاط بر او واجب نیست و هم چنین اعتبار ندارد شك امام یا مأموم یا حفظ دیگر و هم چنین شك بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت که اعتبار ندارد و بنا را بر صحت گذارد بلکه مظنه بعد

از فراغ و بعد از وقت در حکم شك است

فصل سیم در نماز احتیاط است

برای شكوك مذکوره بدانکه واجب است بعد از اسلام نمازی که در آن شك کرده و بناء گذارده بدون فاصله منافعی میان آن و نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در نماز احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و رکوع و دو سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز ولکن سوره و قنوت ندارد و قرائت حمد را باخفات بجا آورد حتی بسم الله را بنا بر احوط و بدانکه اگر شك کنند در رکعات نماز نافله مخیر است مابین بنا بر اقل یا اکثر مگر اینکه بناء بر اکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد بر اقل پس هرگاه شك کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت مخیر است و اگر شك کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت بنا را بر دو گذارد و تمام کند و اگر شك کند در رکعات نماز احتیاط در شكوك پس هر چند مشهور میان علماء آنرا مثل نافله دانسته اند لکن مشکل است احوط آنستکه بنا را بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد آنرا اعاده کنند و بعد از آن اصل نماز را اعاده کند و اما اگر شك کند در اجزاء نافله یا نماز احتیاط پس حکم آن مثل فریضه است که اگر در محل

است بیاورد و اگر داخل جزء بعد شده بگذرد

فصل چهارم در ظن حکم در نماز

بدانکه ظن یا متعلق بر کمات است یا بافعال (اما) ظن متعلق بر کمات پس در حکم یقین است چه در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چه در چهار رکعتی چه در اولین از آن چه در آخرین پس مثلاً هرگاه نداند یک رکعت کرده یا دو رکعت و مظنه او باحد طرفین است بنا را بر آن گذارد و نماز او صحیح است و نماز احتیاطی لازم نیست و هکذا در صور دیگر و اگر از اول امر شك کند در اینکه یک رکعت کرده یا دو رکعت مثلاً یا دو رکعت کرده یا سه رکعت و بعد از تروی شك او مبدل شود بظن باحد طرفین باز عمل کنند بظن خود و اگر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین و بعد مبدل شود بشك حکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان و بناء بر اکثر در موارد آن پس مدار در صورت انقلاب بر حیالت دوم است شك باشد یا ظن بلکه اگر ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیگر بناء را بر ظن دوم گذارد و همچنین در شك پس اگر اول شك کرد ما بین دو و سه و بنا را بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك ما بین سه و چهار یا يك و

دو حکم شك دوم جاری کنند پس در صورت اولی بنا را بر چهار گذارد و عمل شك سه و چهار بعمل آورد و در صورت دوم حکم شك يك و دو جاری کنند که بطلان نماز است و هکذا در سایر انقلابات و هر گاه حالت ترددی از برای او حاصل شود و نداند که شکست یا ظن بنا بگذارد بر آنکه شکست و حکم شك جاری کنند مثلاً نمیداند یک رکعت کرده یا دو رکعت و شک دارد که آیا احد طرفین رجحان دارد و مظنون است یا نه حکم شك جاری کنند پس بنا را بر بطلان گذارد در صورت مفروضه و اگر نداند که سه رکعت کرده یا چهار رکعت و شك کند که آیا سه رکعت بودن مظنون است یا نه بنا بگذارد بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار جاری کنند و هکذا در سایر صور و اما ظن متعلق بافعال مثل آنکه نمیداند یک سجده کرده است یا دو سجده و مظنه او بیک سجده است یا بدو سجده و نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد باحد طرفین پس در حکم یقین بودن آن اشکال است و باید مراعات احتیاط کنند و مقتضای آن در بعض صور الحاق بشك است و در بعض صور الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یا ظن متعلق است بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زیاده آن مضر بنماز

نیست یا متعلق بافعال که زیاده آن مضر است مثل رکوع و سجود و نحو این دو پس در صورت اولی اگر در محل است ایقان کنند بقصد قربت مطلقه هر چند ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز از محل است و ظن بکردن دارد بگذرد مثل شك و اگر ظن بکردن دارد و بر گردد و ایقان کنند مثلاً اگر شك کنند که آیا حمد را خوانده است یا نه و هنوز داخل در سوره نشده است آنرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه نبخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا قنوت شك کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنه او بخواندن باشد بگذرد و بنا را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او به نبخواندن باشد باز بر گردد و بخواند و هکذا در سایر آنچه از این قبیل است و اما در صورت دوم پس اگر در محل است و مظنه بنبکردن دارد بجا آورد مثل آنکه شك داشته باشد و اگر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط این است که عمل بطن کنند و بگذرد و نماز را تمام کنند و بعد آنرا اعاده کنند و اگر بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنبکردن دارد بر گردد و بجا آورد و نماز را تمام کنند و اعاده کند مثلاً هرگاه نمیداند يك سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا

قیام نشده است و مظنه او این است که يك سجده کرده يك سجده دیگر بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شك و اگر مظنه دارد که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد از نماز اعاده کنند نماز را و اگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او بکردن دو سجده باشد بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مظنه او بنکردن باشد برگردد و یک سجده دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده کنند نماز را و هکذا در سایر افعال مثل رکوع و نحو آن

فصل پنجم

در سهویات است

بدانکه سهویات متعلق است بر رکعت یا اجزاء رکعتی یا اجزاء غیر رکعتی و ایضاً یا زیاده است یا بنقصه پس اگر زیاد کند بیک رکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقاً و اگر سهواً بیک رکعت یا بیشتر را ناقص کند و بعد از سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتمام بمنافی عمدت و سهوی مثل حدث و استدبار متذکر شود برخیزد و بقیه نماز را بجا آورد و سجده سهو بجهت سلام بجا بجا آورد نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از اتمام بمنافی باشد که عمدتاً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل تکلم در

این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجده سهو دیگر بجهت تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از مثل حدث و استدبار و یا سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل است و هرگاه زیاد کند رکعتی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند جزء غیر رکعتی را مثل قرائت یا يك سجده یا تشهد و نحو آن نماز او صحیح است و لکن باید دو سجده سهو بجهت زیادتى بعمل آورد و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارک کند و جهت زیادتیا سجده سهو کند چه منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل آنکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند و یا یقین کند که دو سجده یا يك سجده از او فوت شده برگردد و بجا آورد و از برای زیادتى هر يك از قیام بحوال الله و قرائه یا تسبیحات سجده سهو کند و اگر داخل در رکن بعد شده پس اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل آنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده و هم چنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود بعد از دخول در سجده دوم بای هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجده اولی یا بعد از آن و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست صحت نماز پس

برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجده زیاد شده دو سجده سهو کند چون از برکشتن و تدارك کردن زیادی رکن لازم نمیآید و لکن معذلك احوط اعاده نماز است و سزاوار نیست ترك این احتیاط هر چند واجب نیست و اگر منسی جزء غیر رکعتی باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهت آن تقیصه سجده سهو بجا آورد و دیگر چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجده واجب باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع باید بعد از فراغ از نماز اول قضاء آن تشهد یا آن سجده را بجا آورد و بعد دو سجده سهو بکند و نماز او صحیح است و در اینجا سه مسئله باقی مانده مسئله اولی آنکه اگر ترك کند ذکر رکوع یا سجود را و متذکر شود بعد از سر بر داشتن از رکوع یا سجود نمازش صحیح است و نمیتواند برگردد هر چند داخل در رکن بعد نشده چون محل آنها فوت شده است پس باید سجده سهو بجهت یقیصه بجا آورد مسئله دوم آنکه ترك کند سجده واحده از رکعت اخیر یا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود احوط در آن آنست که سجده سهو بقصد مافی الذمه بجا آورد و تشهد و سلام بخواند بقصد احتیاط و بعد دو سجده سهو بقصد مافی

الذمه بجا آورد و دو سجده سهو دیگر بجهت سلام بیجا احتیاطاً بخواند اما اگر ترك کند سجده تین را از رکعت اخیر و بعد از سلام متذکر شود احوط این است که برگردد و اینان کند و نماز را تمام کند و در سجده سهو بجهت زیادته تشهد و در سجده سهو بجهت سلام بیجا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند مسئله سوم هرگاه در نماز مستحبی زیاد کند جزئی را سهواً نماز او باطل نیست هر چند رکن باشد و سجده سهو هم بر او نیست و اگر ترك کند جزئی را و متذکر شود در اثناء بر گردد و آنرا بجا بیاورد هر چند داخل در رکن بعد شده باشد و بجهت زیادتها سجده سهو واجب نمیشود و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است و اگر غیر رکن است بر او چیزی نیست و بدانکه هرگاه در حال تشهد شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده سهو یکبار باید بجا آورد بنا گذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام کند بعد سجده سهو را بعمل آورد و هم چنین است حکم در سجده و اگر در حال تعقیب شك کند که آیا سجده سهو یکبار بر او واجب بود بجا آورده یا نه باید بعمل آورد

فصل ششم

در سجده سهو

بدانکه واجب است دو سجده سهو از برای چند چیز اول از برای تکلم بیجا در نماز سهواً دوم از برای سلام گفتن در غیر موضع سلام سیم از برای شك چهار و پنج چنانچه گذشت چهارم از برای زیاد کردن جزئی در نماز یا کم کردن آن سهواً که متذکر نشود در محل تلافی اگر آن جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبی مثل قنوت که ترك سهوے بلکه ترك عمدی آن ضرر ندارد بلی اگر سهواً قنوت را ترك کرد و در رکوع یا بعد از سر بر داشتن از آن متذکر شد قضاء کند آن را در حال قیام بعد از رکوع و فرق نیست در خوب سجده سهو در زیاده و تقیصه ما بین اجزائیکه بر فرض ترك کردن سهوے آن بعد از نماز واجب باشد قضاء آن جزء مثل تشهد و یکسجده از یکرکعت یا غیر آن چنانچه هرگاه در دو رکعت یا سه رکعت از هر رکعتی يك سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده های فراموش شده را بنماید و برای هر يك دو سجده سهو بجا آورد بدانکه سجده سهو را باید بعد از نماز بلا فاصله بجا

بجا آورد بلی اگر قضا اجزاء منسیه هم باید بکند قضا را مقدم بدارد و هم چنین اگر نماز احتیاط باید بکند آنرا مقدم داد بر سجده سهو و اگر قضا اجزاء و نماز احتیاط داشته باشد مخیر است در تقدیم هر يك هر چند احوط تقدیم نماز احتیاط است و اگر سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذکر شده باید بجا آورد اگر چه بعد از ایتان بمنافی باشد و ضرر بنماز او ندارد و واجب است در سجده سهو چند چیز اول نیت دوم آنکه دو مرتبه سجده کند سیم ذکر در هر يك از دو سجده و آن گفتن بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته است چهارم آنکه مراعات کند در آن آنچه معتبر است در سجده نماز بنابر احوط پنجم تشهد مثل تشهد نماز ششم سلام و آن گفتن السلام علیکم است و اولی و احوط اضافه و رحمة الله و برکاته است

مبحث هفتم

در نماز آیات است

و واجب میشود این نماز برای ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی اگر چه جزئی از آن باشد اگر چه باعث خوف نشود و هم چنین واجب میشود بر رسیدن

زمین اگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند و سرخ و تار بکی شدید و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از حوادث آسمانی از اموری که نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اگرچه او ترسد و آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود و تفصیلش آن است که نیت میکند و تکبیر میگوید و بعد از آن حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و ذکر رکوع میگوید و سر از رکوع بر میدارد و حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحجاباً رکوع میرود بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و بعد از سر بر داشتن از آن باز حمد و سوره و قنوت میخواند مستحجاباً و رکوع میکند و بعد از قیام از آن باز حمد و سوره میخواند و بر رکوع میرود و بعد از قیام از آن باز حمد و سوره میخواند و بر رکوع میرود و بعد از قیام از آن دو سجده بجا میآورد و بر میخیزد حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحجاباً باز بر رکوع میرود و هم چنین تا پنج رکوع تمام شود رو بعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجا میآورد تشهد میخواند و سلام میگوید و جایز است بنحو دیگر بعمل آورد و آن چنین است که بعد از تکبیر الاحرام حمد تمام بخواند و يك آیه از سوره انا انزلناه را بخواند و بر رکوع رود و بعد از سر برداشتن از آن آیه دوم انا انزلناه را بخواند و رکوع رود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد

از هر رکوع يك آیه خوانده تا در رکعت اولی یکحمد و یکسوره تمام تا پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و همچنین در رکعت دوم قبل از رکوع یکحمد بخواند و یکسوره را تبعیض کند مابین پنج رکوع و نماز را تمام کند و اقسام دیگر هم ممکن است و وقت نماز کسوفین از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط آنست که مؤخر ندارد از وقت شروع بانجلاء و اما نماز زلزله و سایر آیات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است و لکن احوط عدم تأخیر آن است از وقت آیت و هرگاه مظلم شد بر خسوف و کسوف در وقت و ترك کرد نماز آیات را عمداً یا سهواً واجبست قضاء آن اگرچه تمام آن نگرفته باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام منجلی شد بعد مطلع شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضاء نیست و اگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن و جایز است نماز آیات را بجماعت بخواند پس اگر در رکوع اول امام رکعت نمود متابعت مینماید مثل جماعت در نماز یومیه و قرائت از او ساقط است و در غیر رکوع اول احتیاط در ترك اقتداء است و این احتیاط ترك نشود و نماز آیات دو رکعت محسوب است پس هرگاه شك کنند در عدد رکعات نمازش باطل است و اگر در رکوعات از هر رکعتی یا اجزاء شك کند حان او حال یومیه است در آنچه گذشت از احکام آن و همچنین احکام سهو و تذکر در

محل یا بعد از محل و غیر آن در آن جاری است و همچنین حکم زیاده و تقیصه در آن همان است که در یومیه ذکر شد

مبحث هشتم

در بقیه نمازهای واجبی است و آن چند قسم است اول نماز قضاء است بدانکه هرگاه ترك نماید نماز واجبی را با اجتماع شرایط وجوب آن عسیاناً یا از او فوت شود بجهت خواب یا فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهت مست شدن بچیزیکه از جانب خود باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف نمازیکه از جهت حیض یا نفاس از او ترك شده که قضاء آن واجب نیست اگر در تمام وقت حیض یا نفاس بوده و الا اگر طاهره در یابد مقدار نماز را در وقت چه در اول وقت و چه در آخر آن و ترك نماید اداء را واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار یک رکعت را از آخر وقت دریابد بدون عذرے از اعتذار مذکوره واجب است بر او نماز و اداء خواهد بود و اگر ترك نمود معصیت کرده و قضاء آن بر او واجب است و واجب است در نمازهای یومیه بهمان ترتیبی که از او فوت شده بجا آورد اگر چه ترتیب آن را نداند علی الاقوی و حاصل میشود ترتیب آن بشکرار نماز پس

اگر میداند در پنج روز هر روز یک نماز از او فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد و همچنین اگر نمازهای بسیار از او فوت شده و ترتیب آن را نمیداند آنقدر نماز قضا کند که یقین کند آنچه بر او بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمده اگر تکرار آن مستلزم عسر و حرج نشود والا وجوب ترتیب بشکرار ساقط است و واجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را بر ادا اگر چه احوط تقدیم آن است خصوصاً اگر آنچه فوت شده یک نماز باشد و خصوصاً اگر نماز همان روز باشد و معتبر در اتمام و وقصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصرأ قضاء نماید اگر چه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اگر در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر بالعکس بعید نیست که مخیر باشد در قضاء آن ما بین قصر و اتمام اگر چه احوط اختیار آن است که در آخر وقت تکلیف او بوده و بهتر از آن جمع است دوم نمازیکه فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاقوی و فوت آن بسبب عذرے بوده بلکه مطلقاً علی الاحوط واجب است بر ولی قضاء نماید آن را و مراد بولی پدر بزرگ میت است و بر دختر او واجب نیست و شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن

آن پدر در وقت فوت پدر و اگر میت پسر نداشته باشد یا داشته باشد ولی بدون عذر نماز از او فوت شده احوط استیجار کبار ورثه است نسبت بحصه خود از ترکه و اگر وصیت کرده باشد که نمازهای او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده می شود از ثلث ترکه او مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت از اصل ترکه بیرون می شود و احوط امضاء کبار ایشان است از حصه خود بلکه بعید نیست که مطلقاً بیرون کرده شود از اصل مال و اگر ولی بمیرد پیش از ایقان بقضاء نمازهای میت واجب نیست بر ولی او قضاء نمودن آن و بر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیره را بجهت قضاء نماز میت و معتبر است در آن ترتیب بنحویکه فوت شده اگر چه بتکرار باشد چنانچه در قضاء نماز خود گذشت و اقوی سقوط ترتیب است در صورت مشقت در آن

سیم نماز استیجاری بدانکه واجب است بر شخصیکه احیر شده که نمازهای میت را بجا آورد ایقان کنند بهرچه بآن ملتزم شده از مستحبات و کیفیات آن اگر بر وجه تقلید باشد و اگر اخلال بآن نمود مستحق اجرت نیست اگر چه ذمه میت یا ولی بری شود و جایز است زن احیر شود که نمازهای مرد را بجا

آورد و هم چنین بعکس پس زن در نمازهای چهارمیه میت مخیر است ما بین چهار و اخفات اگر چه نماز برای مرد باشد چنانچه بر مرد معین است چهار در آن اگر چه برای زن باشد

مبحث نهم

در نماز جماعت است بدانکه نمازهای واجبی را بجماعت کردن مستحب و در یومیه مؤکد است خصوص صبح و مغرب و عشا که مؤکد تر است و منقول است که نماز باعالم برابر است با هزار نماز و با سید قرشی برابر است با صد نماز و بتعدد جماعت فضیلت آن بهمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مأمومین مضاعت می شود ثواب آن و در نماز جمعه با اجتماع شرایط جماعت واجب است و اگر کسی حمد و سوره او درست نباشد و ممکن باشد او را تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند او را درست کردن آن و فرادے یا جماعت کردن و اگر ممکن نشود او را درست کردن بجهت تنگی وقت و مانند آن معین است برای او جماعت کردن و اگر ممکن نباشد او را هیچ وجه تصحیح قرائت در این صورت جماعت واجب نیست و با آنچه متمکن است از قرائت میتواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است و اقل

عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری مأموم و مأموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط است موافق بودن نماز امام با مأموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن یومیه را بنماز میت یا عیدین یا آیات و بعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتدا نمودن حاضر بمسافر و مسافر بحاضر و قضاء را بادا و بعکس مطلقاً و جواز اقتدا نماز طواف یومیه و بعکس خضالی از اشکال نیست و احوط ترك اقتدا است در این دو صورت و هم چنین جایز است کسیکه نمازش را قرادی خوانده است آن نماز را اعاده نکند بجماعت بلکه مستحب است و اما نماز بکه احتیاطاً بجا میآورد ادا یا قضا اقتداء بآن جایز نیست علی الاحوط بدالاقوة اگرچه نماز مأموم هم احتیاطی باشد و شرطست در امام جماعت چند چیز اول عقل دوم بلوغ سوم ایمان چهارم طهارت مولد پنجم مرد بودن اگر مأموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقاً ششم عدالت یعنی ملکه و کفایت میکند در احراز آن حسن ظاهریکه کائف نوعی از وجود آن باشد ولو موجب وثوق و اطمینان نشود علی لاقوی هفتم ایستاده بودن امام هرگاه مأمرمین ایستاده باشند هشتم

صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند ببعضی و مأموم سالم باشد از آن اقتداء باو جایز نیست نهم نبودن حایل ما بین مأموم و امام باصف پیش که مانع دیدن او باشد مگر آنکه مأموم زن باشد دهم دور نبودن مأموم از امام یعنی محل سجده مأموم از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یک کام بلند نباشد یا از یکی از دو طرف متصل باشد بصف متصل بامام یا زدهم بلندتر نبودن جای امام از جای مأموم بقدر معتدبه یعنی یک وجب یا زیاد تر بلی اگر فی الجمله سرایشب باشد ضرر ندارد و اما جای مأموم هر قدر بلندتر باشد از جای امام ضرر ندارد باصدق اتصال و اقتداء دوازدهم پیش نبودن مأموم از امام و احوط مؤخر بودن مأموم است از امام اگرچه جزئی باشد و بدانکه واجب است بر مأموم متابعت کردن امام در افعال نماز باینکه افعال صلوٰه را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط ناخیر است و اما در اقوال پس تکبیر الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست اگرچه احوط است خصوص در سلام و جماعت منعقد می شود بذكر نمودن امام را در حال رکوع اگر چه امام ذکر رکوع را گفته باشد و رکعت اول او محسوب است و در نماز اخفائی در حال فراست امام بهتر آنستکه مأموم مشغول

ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهری هم جواز اشتغال یا آن است و اجوط سکوت مطلق و گوش دادن بقرائت امام است بلی اگر در نماز جهری ماموم قرائت یا همهمه امام را بشنود واجب است ترك قرائت و اگر بهیچوجه نمیشود اولی بلکه اجوط قرائت حمد و سوره است آهسته و اگر امام در قنوت باشد و ماموم تكبیرة الاحرام گفت مستحب است بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین در تشهد نیز متابعت کتد و نشستن بطور تجافی در حال تشهد امام اجوط است بآنکه دو زانوی خود را از زمین بلند کند و در رکعت دوم خودش قرائت را آهسته بخواند اگر چه در نماز جهریه باشد و در رکعت آخر امام میخواهد متابعت کند امام را تا سلام بنشستن بتجافی و ذکر بگوید و اگر نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام از سنده دوم برخیزد و نمازش را تمام کند چنانچه هر جائی از نماز جماعت بخواند بجهت عذری منفرد شود جایز است در صورتیکه از اول قاصد افراد نبوده باشد و الا اصل صحت اقتداء در اینحال محل اشکال است بلکه بدون عذر نیز جایز است در صورتیکه از اول قاصد افراد نباشد هر چند خلاف احتیاط است و اگر امام را عادل میدانست و بعد از نماز معلوم شد که کافر یا فاسق یا محدث

بوده نمازش صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد افراد کند و هرگاه ماموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر گفت و برگشت هنوز بقیام نرسیده امام بر رکوع رفت قیام را بجا آورد و بر رکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع برداشت برگردد و بر رکوع برود و اگر قدری خیم شد و هنوز بعد رکوع نرسیده امام سر بر دارد او هم بر سر رکوع ضرر ندارد و هم چنین است سجده در متابعت کردن

مبحث دهم

در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر آن بهفت شرط اول آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد و آن هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائی یا باینمقدار باشد مثل آنکه کسی دو وطن داشته باشد و ما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن باهم هشت فرسخ باشد مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار فرسخ و برگردد همان روز یا بعد از

آن و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اگر چه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست و اگر شك داشته باشد که آیا باین مقدار هست یا نه قصر نکند دوم آنکه این مقدار را بقصد مسافت طی کند پس هرگاه مثلاً عقب کمریخته می رود و نمیداند بقدر مسافت می رود یا نه قصر نیست اگر چه زیاده از این مقدار هم برود بلی در برگشتن اگر بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند سیم آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد و متردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری از آن را که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نمود و بعد متردد شد در رفتن یا برگشتن قصر نیست و اگر باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه بقدر مسافت است قصر کنند و الا احوط جمع است خصوصاً هرگاه قدری را بدون قصد طی کرده باشد چهارم آنکه قطع سفر نکند یکی از سه چیز تول بقصد اقامه در جائی تا ده روز دوم برسیدن بوطن خود سوم بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه ده روز بشرط آنکه محل نردد یکجا باشد پس هرگاه بعضی از سی روز در مکانی و بعضی آن در مکان دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج شدن از محل نردد ولو بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت

در همان روز یا شب آن یا روز بعد که عرفاً از صدق بودن در یکجا سی روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود و واجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جائی نمود و یکنماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز بر گردد یا متردد شد باید نمازهای خود را تا آنجا است تمام بخواند اگر چه بخواند همان روز بر گردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگر چه ده روز در آنجا هم بماند بدون قصد و کسیکه قصد اقامه ده روز را در جائی نموده اگر در بین ده روز بخواند باطراف آنجا برود که کمتر از مسافت باشد و يك شب آنجا بماند و بر گردد بمحل اقامه خود احوط جمع است در وقت مراجعت و ایام مکث در محل اقامه اگر قصد ماندن ده روز ندارد و اگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و برگشتن در همان روز باشد بدون ماندن شب ضرر ندارد و باید تمام کند علی الاقوی والاوی و احوط در اینصورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است ما بین قصر و اتمام و اگر در اینصورت برود و شب هم بماند احوط جمع ما بین قصر و اتمام است و هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد بر خروج از محل ترخص

یکمتر از مسافت و ماندن شب در آنجا احتیاط بجمع را ترك نکند پنجم آنکه سفر کردن ثقل و عمل او نباشد مثل ساریان و مکاری و ملاح و هیمة کن و قاصد و امثال آن که اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل آنکه برای زیارت کردن برود قصر کند و حکم وجوب اتمام بر آنها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و ثقل آنها سفر کردن است اگر چه در اثناء سفر اول آنها حاصل شود و منقطع میشود وجوب اتمام بر آنها بماندن ده روز در وطن چه قاصد اقامه باشد چه نباشد پس در سفر اول بعد از اقامه ده روز در وطن وجوب قصر متعین است و اما اگر ده روز در غیر وطن اقامه نمود اگر قاصد بوده حکم آن حکم اقامه در وطن است و اگر قاصد نبوده کفایت نمودن اقامه ده روز بدون قصد معلوم نیست پس احتیاط ترك نشود در سفر اول آن جمع مابین قصر و اتمام و اگر کسی را ثقلی پیش آمد که سه سفری در پی نمود بدون آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث اتمام کردن در سفر نمیشود ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از آقای خود قرار کند و مثل آنکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود و یا اینکه قصد او از آن سفر نوصل بترك واجب باشد مثل آنکه سفر کند بقصد فرار از دین واجب و اما اگر سهی کند بقصد ترك صوم معین بنذر یا اتمام صلوة که واجب

شده باشد بنذر پس وجوب اتمام در چنین سفری معلوم نیست و اظهر وجوب قصر است و هم چنین است اگر سفر کردن از برای صید لهوے باشد که در این صورت نیز واجب است اتمام و مناط در وجوب اتمام حال عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام ~~کند~~ و هر وقت عاصی نباشد قصر کند اگر چه مابقی بمقدار مسافت نباشد هفتم خروج از محل ترخص در خصوص وطن بآنکه انقدر از شهر دور شود که دیوارهای آن ناپدید شود یا اذان شهر را نشنود و احوط تحقق امرین است و فرق نیست در این شرط میان رفتن و برگشتن و اما اعتبار حد ترخص در بلد اقامه محل تأمل است بلی اگر در وقت رفتن بجائی رسید و شك نمود که بعد ترخص رسیده یا نه در آنجا نماز را تمام کند و در وقت برگشتن در همانجا قصر کند و احوط جمع مابین قصر و اتمام است و بعد از تحقق شرایط واجبست قصر مگر آنکه در چهار جا اول مکه دوم مدینه سوم مسجد کوفه چهارم حایر حضرت سیدالشهداء که در آنها مخبر است مابین قصر و اتمام هر چند احوط قصر و افضل اتمام است اما روزه در آنها نگیرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلی اگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح

است و اگر در جائیکه اقامه عشره ~~کرده~~ باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل احوط در این صورت اعاده است و هر گاه حکم را امید آنست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر یا مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز متذکر شد اگر وقت باقی است اعاده نماز کند و اگر وقت گذشت قضاء ندارد و هرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش و تمام نخوانده تا از حد ترخص خارج شد احوط جمع ما بین قصر و اتمام است چنانچه اگر مراجعت کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید بعد از دخول وقت و نماز را نخوانده نیز احوط جمع است و اگر در هر دو صورت نماز از او فوت شد احوط در قضاء او نیز جمع است

مطلب سوم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارتست از امساك كردن از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهاییکه ذکر می شود و در آن چند مباحث است

مبحث اول

در شرائط روزه و آن چند چیز است اول عقل پس اگر در جزئی از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد دوم اسلام سوم ایمان چهارم خالی بودن از حیض و نفاس در تمام روز پنجم مسافر نبودن ~~بمسافریکه~~ تکلیف او قصر است در نماز بای هرگاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید و هنوز افطار نکرده روزه او صحیح است و هم چنین هرگاه بعد از زوال سفر نمود روزه او صحیح است و بدانکه جائز است اختیاراً سفر کردن در ماه مبارك رمضان اما در باقی اقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین و امثال آن پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر در سفر باشد و روزه معین بر او باشد اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اگر نذر کرده باشد روزه روزه معینی را در خصوص سفر یا سفرأ و حضراً روزه بر او واجب و صحیح است اگر چه در سفر باشد و قصد اقامه بر او واجب نیست ششم ایمن بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بترسد که روزه گرفتن باعث حدوث مرض یا زیادهای مرض شود روزه او صحیح نیست بلکه اگر بترسد ضرر بر طفل خود بآنکه شیر او کم شود و طفل بسبب آن متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامله که نزدیک باشد

بوضع حمل او و بترسد بر خود یا بر طفل چه از تشنگی یا گرسنگی روزه او صحیح نیست و هم چنین مرد پلر و زن پسر هرگاه عاجز باشند از روزه گرفتن روزه بر آنها نیست چنانچه اگر کسی دردمند دارد که سیراب نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز روزه بر او نیست و در تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اول که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید بمدی از طعام و در تمام صور در وقت نمکن قضا نمایند و اما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آن است از طفل ممیز

مبحث دوم

بدآنکه شرطست در روزه نیت امساك از اموری که ذکر میشود و کافی است در آن اینکه در شب آن روز قصد او این باشد که فردا روزه بجا میآورد قربة الی الله و لازم است تعیین اگر متعین نباشد و اینکه روزه را محض امثال امر خدا بگیرد بلی در روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است و اگر تواند آن ده چیزیکه میآید تفصیلاً بذهن بگذراند بلکه همیقدر

اجمالاً قصد امساك از مفطرات نماید کافی است و احوط در روزه ماه رمضان آن است که شب اول نیت روزه تمام ماه را بنماید و هر شب هم علی حده نیت کند و هرگاه نیت را فراموش نمود قبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند کافی است و هرگاه بعد از زوال متذکر شود بقیه روز را امساك کند و لکن روزه باطل است و هم چنین است سایر روزه های واجب چه قضاء و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافعی بعمل نیاورده تجدید نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود وقت آن اما روزه مستحبی پس وقت نیت آن باقی است تا پیش از غروب و در يوم الشك معتبر است نیت روزه آخر شعبان پس اگر روزه قضاء یا نذر یا كفارة و امثال آن بر او باشد معین است نیت آن را بنماید و الا نیت روزه مستحب بنماید و اگر هر وقت از آن روز معلوم شد که ماه رمضان است فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح است و اگر يوم الشك را به نیت ماه رمضان روزه گرفت باطل است و همچنین هرگاه تردید در نیت کند که هرگاه از رمضان است از آن و الا از آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح نیست اگر چه در این دو صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده و هرگاه در بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یا قصد ریا کرد و بعد

عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است و اگر نیست نمود که یکساعت بعد افطار میکنم اگر آن مفطریکه قصد نموده بجا نیاورد و روزه را باتمام رساند اقوی صحت است

مبحث سوم

در بیان آنچه باید از آن امساك نمود و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و آشامیدن است عمداً و فرق نیست ما بین ما کول و مشروب معتاد و غیر معتاد اگر چه بمثل فرو بردن بقیه غذائیکه در بین دندان مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه بفرو بردن آنها سهواً اگر چه مقصر باشد در خلال نکردن و لکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن است هرگاه خلال نکرد و جایز است جائیدن طعام برای طفل و حیوانات و چشیدن نمک آش و امثال آن مادامیکه عمداً چیزی از آن فرو نرود و اولی و احوط ترك آنهاست و هم چنین جایز است مضمضه کردن برای وضوء بلکه خنك شدن هم و مستحب است بعد از آن سه دفعه آب دهن را جمع کنند و بیندازد و اگر بدون اختیار یا غفلة یا نسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهت نماز و اجبی بلکه یا مستحبی بوده چیزه بر او نیست اگر چه احوط در غیر

وضوء برای نماز واجبی قضاء روزه است و اگر بعنوان عبث یا خنك شدن بوده قضاء لازم است و جایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه مستحب است و لکن مسواك بیرون نیاورد مادامیکه مسواك میکند و اگر بیرون آورد آن را خنك کند و دو باره داخل دهن کند و الا آب آنرا فرو نبرد و اما بلع نمودن اخلاط سر و سینه اگر چه مبطل بودن آن معلوم نیست مادامیکه از لب بیرون نیامده و لکن احوط ترك آن است بلکه این احتیاط ترك نشود اگر بقضای دهن بیاید سیم جماع است که مفسد و موجب قضا و کفاره است یا در قبل یادبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً باشد و امسها یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بهیض تذکر خود را خلاص کند چنانچه باحتلام روزه باطل نمیشود و جایز است برای او تاخیر غسل و هم چنین جایز است استبراء نمودن بیول و تمسجات از برای محتلم در روز روزه چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام میباشد و احوط الحاق حضرت زهرا و باقی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است و مختص است بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است و بگوید و الا مبطل نیست اگر چه در واقع کذب باشد و غلط خواندن قرآن و دعاء سهواً ضرر ندارد پنجم ارتماس در آبست که مبطل و موجب قضا و کفاره است خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگر چه موئی سر بیرون

باشد و چه منافذ سر کشوده باشد یا نه و چه روزه واجب باشد یا منجوب بلی اگر بدفعات هر دفعه بعضی از سر راز بز آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا با فراموشی روزه یا بخيال آنکه فرو نمیرود فرو رفت یا آنکه آب زیادی ر سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد و اگر در آب مضاف مثل کلاب و امثال آن فرو رفت اقوی عدم بطلان و احوط اجتناب است و هرگاه عمدتاً قصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه و غسل هر دو باطل است بلکه اگر در حال ماندن زیر آب هم قصد غسل کند و اما اگر در حال بیرون آمدن هم قصد غسل کند ظاهر صحت غسل است بخلاف روزه واجب معین غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است و در دو صورت دیگر صحیح است و اما در روزه واجب غیر معین روزه ش باطل و غسل او در هر سه صورت صحیح است و همچنین است در روزه مستحبی چنانچه اگر در حال غیر عمدتاً رئاس نموده در روزه واجب معین چه رمضان و چه غیر آن به محض تذکر و اختیار فی الفور سر را بیرون آورد و اگر در این حال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است و اگر صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل می شود ششم رسانیدن غبار بحلق که مخرج خاء است و آن مفسد و حجب قضاء و کفاره است اگر عمداً باشد اگر چه آن غبار غیر غلیظ باشد بنا بر احوط و فرق نیست ما بین غبار حلال مثل

آرد یا حرام مثل حاک چه خودش باعث برایش غبار شود یا دیگرے مثل آنکه بایستند در موضعی که غبار است و خود را حفظ نمایند بخلاف آنکه هرگاه خود را حفظ کند بتجویبه باید و بعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود و بخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن و نحو آن باشد یا غیر آن بلکه خالی از قوت نیست هفتم فی کردن است عمدتاً و آن هم عالی الاقوی موجب قضا و کفاره است و اگر بدون اختیار فی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت اقتضا کند فی کردن را دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه است و هرگاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید نا بحلق برسد و بر گردد ضرر ندارد و اگر در قضاء دهن بیاید باید آن را بریزد و ضرر ندارد بلی اگر عمدتاً فرو برد مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است هشتم اخراج منی از خود نمون است عمدتاً بغیر جماع هر چند بملاعیه و ملامسه یا تقبیل یا با حلیله خود باشد بشرط آنکه قصد او انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد و اما مجرد ملاعیه یا ملامسه یا تقبیل بدون خروج منی موجب بطلان صوم نیست بلکه اگر قصد او انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد مذکورات و منی خارج نشود نیز بطلان صوم معلوم نیست و همچنین اگر عادت او نبوده و قصد انزال هم نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگر چه احوط قضاء

است و بدانکه اگر کسی در روز روزه مجتلم شد مثلاً میتواند عمداً استبراء کند بیول اگر چه یقین داشته باشد بخروج آنچه در مجرعه مانده از منی نهم اماله کردن بماغ است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و بجمامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است دهم بقاء بر جنایت است عمداً تا طلوع فجر و آن هم حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و این مختص بشهر رمضان و قضاء آن است و در باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقاء بر جنایت است بقاء بر حیض و نفاس و لکن اقوی در آن ثبوت قضا است نه کفاره در خصوص شهر رمضان و در غیر آن حتی قضا آن ثبوت قضا نیز احوط است و در حکم تعمّد بقاء بر جنایت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد آن و بیدار نشدن تا صبح و اما اگر از آن خواب اول بیدار شد و دوباره خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد تا صبح قضا تنها بر او واجب است و این دو خواب هیچکدام حرام نیست اگر چه احوط ترك خواب دوم است و اما اگر بیدار شد دیگر حرام است بر او خوابیدن و اگر عصیان کرد و خوابید و بیدار نشده قضا بر او لازم است و احوط کفاره است نیز و اما اگر جنب شد و غافل شد از جنابت یا از غسل کردن یا آنکه فردا واجب

است روزه بکپرد و غسل نکرد بر او چیزی نیست اگر چه احوط قضا است و اگر ممکن شد از برای جنب و حیض و نفاس غسل کردن واجب است بر آنها لیتم کنند و بعد از نیم احوط بیدار بودن است تا صبح اگر چه لازم نیست و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و توقف بر اغسال هم محل تأمل است و لکن واجبه بر او بلکه توقف بر اغسال هم محل تأمل است و لکن ترك احتیاط نماید خصوصاً اغسال آنها ریه و شب گذشته و احوط آن است که مقدم بدارد غسل صحیح را بر طالع فجر اگر چه اقوی عدم رجوع آن است

مبحث چهارم

در این جزوها که موجب قضا آنها میشود و آن چند چیز است اول آنکه پیش از انقضای روزه از صبح منظره بعمل آورد و معلوم شد که صبح بود قضا آن روزه واجب است و اگر نفحص نمود و مطمئن شد ببقاء شب کشف خلاف شد هر چند مشهور گفته اند قنای لازم نیست لکن ترك احتیاط نشود دوم آنکه اعتماد نمود بقول کسی که گفت شب است بعد کشف خلاف شد قضا لازم است سیم اگر کسی در خواب بود که صبح است و او گمان توخی نمود

و معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضاء است چهارم اگر کسی خبر دهد که مغرب است و خودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت و افطار نمود بعد خلافتش ظاهر شد قضاء بر او واجب است و اگر قدرت داشت و ملاحظه نکرد کفاره هم لازم است مگر آنکه مخیر عدل یا عدلین باشد و اگر بجهت ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد معلوم شد که روزه بوده قضاء واجب نیست

مبحث پنجم

در اقسام روزه واجبیه و آن هفت است اول روزه ماه مبارک رمضان دوم قضاء آن سیم صوم روز سیم اعتکاف چهارم صوم ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع پنجم هجده روز بدل بدنه ششم روزه که واجب شود بنذر و عهد و یمن هفتم روزه کفاره افطار ماه مبارک رمضان و آن دو ماه متوالی است و واجب است بوجوب تحیزیه ما بین آن و عتی و اطعام شصت مسکین و روزه کفارات بسیار است و بدانکه واجب است بر پسر بزرگ قضاء روزه که از والدین فوت شده و معذور بوده

اند و اگر معذور نبوده اند و اگر معذر نبوده اند احوطست و هرگاه وصیت کرده یا غیره تبرعا از جانب آنها بجا آوود از او ساقط میشود بلی اگر مریض بود و افطار نمود و بهمان مرض مرد یا قدرت بر گرفتن آن نداشت تا مرد قضاء آن لازم نیست و هرگاه مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان آینده قضاء از او ساقط است ولی بدل هر روزی یکمده از طعام کفاره بدهد و احوط قضاء کردن است اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء بگیرد و احوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی از طعام و اما هرگاه عذرش بر طرف شده و قدرت داشت و نکرقت تا رمضان دیگر گنه کار است و باید قضایش را بگیرد هر وقت که بخواهد و بدل هر روزی مدی از طعام بدهد و هرگاه چند سال بر او بگذرد و بعد قضاء کنند همان يك کفاره سال او اول کافی است

مطلب چهارم

در احکام زکوة است و در آن دو مقصد است

مقصد اول

در زکوة بدن و در آن سه مبحث است مبحث اول بدانکه

واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط اول باوغ دوم عقل و عدم اغماء سیم آزاد بودن و این سه شرط هم شرط وجوب است و هم شرط صحت و اما اسلام شرط صحت است نه وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن منطبق میشود بمالك بودن اخراجات مال خود و عیال واجب النفقه خود اگر چه بضعتی باشد که بتدریج آن صنعت اخراجات آنها را بگذرانند و وفاقی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است و بر او فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر یکصاع بیشتر نداشته باشد اولی آنست که بدهد از بابت فطره یکی از عیالات خود که فقیرند و او بدیگری بدهد و او بدیگری تا آخر عیالات و او میخواهد یکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبی

مبحث دوم

بدانکه واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد چه واجب النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد با آزاد و همچنین مهمانی که از ایالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که دلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده فقیر باشد و مهمان غنی بر خود مهمان واجب است و زنی که

چیز دار باشد و شوهرش فقیر باشد و خرج زن را بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهر است فطره او بر منفق است و هم چنین است غیر زن بر سایر عیالات او

مبحث سوم

در جنس فطره و مقدار آن و زمان و جو و مصرف آن و در آن چهار فصل است

فصل اول

در جنس آن و آن چند چیز است اول گندم دیم جو سوم خرما چهارم مویز پنجم كدشك ششم شیر هفتم عدس و نخود و امثال آن و اجبوط اقتصار بر چهار اول است و افضل خرما و مویز است

فصل دوم

در مقدار آن و آن يك صاع است و مقدار اوصاع شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است از تمام اجناس و دادن قیمت کافی است

| فصل سیم |

بدانکه واجب میشود فطره است بغروب گردن آفتاب روز آخر ماه مبارك رمضان و اولی جدا کردن آنست در شب و احوط عدم تأخیر است از نماز عید از برای کسیکه بنماز عید حاضر میشود و اگر جدا نکرد تا بعد از نماز احوط آنست که همان روز بقصد قریت مطلقه بدهد و قصد اداء و قضاء نکند و اگر جدا نمود جایز است تأخیر دادن بفقیر را برای انتظار مستحق مسعینی

| فصل چهارم |

در مصرف آنست و آن فقراء میباشند و اولی آنکه اقارب را بر غیر مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم را بعد از ایشان بر غیر آنها و عدالت در فقیر شرط نیست اگر چه احوط است و بهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است و شرطست در گیرنده فطره آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه فطره دهنده هم هاشمی باشد و مکرر در صورت ضرورت و هم چنین شرطست در فقیری که فطره میگیرد واجب التفرقه فطره دهند نباشد و جایز است زن فطره خود را بشوهر فقیر خود بدهد و احوط آنست که هر فقیری کمتر از یکصاع ندهد مگر آنکه زیاد باشند فقراء که بهر يك يك سر فطره نرسد

| مقصد دوم |

در زکوة سال و در آن چند مبحث است

| مبحث اول |

در شرایط تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ و عقل و آن دو چیز است اول مالک بودن نصاب دوم امکان تصرف در آن در تمام سال در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است و در غیر آن وقت تعلق زکوة بآن آنکه غاصبی غصب نکرده باشد بلی اگر نوقف داشته باشد امکان تصرف در آن بر دادن قدر قلیلی از مال و ندهد احوط دادن زکوة آن مال است و اما اگر بدون دادن مال ممکن باشد گرفتن از غاصب بعد از گذشتن زمانی بالقول واجب نیست زکوة قرض و مثل آنست هر گاه قادر بر بیع باشد نه تصرف در عین و زکوة قرض بر قرض گیرنده است نه بر دهنده و بدانکه معتبر نیست در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه بز مالک نصاب واجب است زکوة آنرا بدهد اگر چه وافی بمثونه سال او نباشد و هم چنین قرض دارے مانع زکوة نیست پس اگر شخص مالک نصاب باشد و معادل آن یا زیاده قرض

داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است و اگر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستاجر زارع است

مبحث دوم

در آنچه زکوة آن واجب است و آن نه چیز است اول طلا دوم نقره و در این دو شرطست آنکه مسكوك باشد سیم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو و در این پنج شرطست گذشتن سال و متحقق و مستقر میشود بدخول ماه دوازدهم اگر چه آنماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر بماند و الا زکوة آن واجب نیست و در گوسفند و شتر و گاو شرطست در تمام سال چریده باشند در علف صحرا و معلوفه نباشند و مدار بر صدق اسم سائمه است اگر چه گاهی خزئی از مال مالك خورده باشند بنحویکه از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه بودن متحقق میشود به خوردن چیزیکه مملوك باشد و در اولاد آنها اعتبار بحال مادر آنهاست و مبدء سال در اولاد وقت زائیدن آن است و شرط است در شتر و گاو آنکه کار کن نباشد مثل آب کشی و آسیا کردن و سوارے و مدار بر صدق عرفی است که آنها را کار کن نگویند در تمام سال ششم گندم هفتم جو هشتم مویز نهم خرما و

شرطست در این چهار آنکه مالك آنها را پیش از وقت وجوب مالك باشند چه بقراعت و چه بیع و امثال آن واحوط اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت و موضوع گردن آنها محل اشكال است بلی آنچه را که از عین این اشیاء میبرند ضرر مالك و مستحقین هر دومی نبود و زکوة آن بر مالك واجب نیست

مبحث سوم

در نصاب آنها است و در آن چند فصل است

فصل اول

در نصاب طلا و نقره است و از برای هر يك دو نصاب است نصاب اول طلا پانز ده مثقال صیرفی است و نصاب دوم سه مثقال و در نصاب اول ربع مثقال و ثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد و در نصاب دوم عشر مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صدو پنج مثقال صیرفی است و نصاب دوم بیست و يك مثقال صیرفی است و در نصاب اول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید بدهد و در نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشران و ضابطه کلیه آنکه هر وقت بمقدار نصاب از طلا و نقره رسید و بالا رفت چهل

يك بدهد اگر چه بعضی اوقات قلیلی زیاده داده و در حکم زکوة طلا و نقره است زکوة مستقلات و مال النجارة

فصل دوم

در گوسفند پنج نصاب است اول چهل و زکوة آن يك گوسفند است دوم صد و بیست و يك و زکوة آن دو گوسفند است سوم دویست و يك و زکوة آن سه گوسفند است چهارم سیصد و يك و زکوة آن چهار گوسفند است پنجم چهارصد و زکوة آن و هر چه بیشتر شود هر صد گوسفند يك گوسفند بدهد و گوسفندی را که برای زکوة میدهد اگر بز باشد باید داخل سال سوم شده باشد و اگر گوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد

فصل سوم

در نصاب شتر و آن دوازده است اول پنج و تا پنج نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست و پنج و زکوة هر پنجی يك گوسفند بدهد ششم بیست و شش و زکوة آن یک شتر است که داخل در سال دوم شده بدهد هفتم سی و شش و زکوة آن يك شتر است که داخل در سال چهارم شده بدهد هشتم چهل و شش و زکوة آن يك شتر است که داخل در سال پنجم شده بدهد نهم شصت و يك و زکوة آن يك شتر است که داخل در سال دهم هفتاد و شش و زکوة آن دو شتر است که داخل سال سوم شده بدهد یازدهم نود و يك و زکوة آن دو

شتری که داخل سال چهارم شده بدهد دوازدهم صد و بیست و يك پس زکوة آن و هر چه بیشتر شود در هر پنجاه شتر يك شتری که داخل در سال چهارم شده یا در هر چهل یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد و آنچه قبل از بلوغ نصاب یابین نصابها است در آن چیزی نیست و معتبر است در شتریکه برای زکوة میدهد باید ماده باشد

فصل چهارم

در گاو و نصاب است اول سی دوم چهل و بعد از چهل مخیر است در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس معین است اعتبار آنچه فرا گرفتن در آن بیشتر میباشد پس در هر سی يك گاو یک ساله چه نر باشد و چه ماده و در هر چهل يك گاو ماده که داخل سال سیم شده بدهد

فصل پنجم

در نصاب غلات اربع از گندم و جو و مویز و خرما و نصاب آنها یکی است و پیش از رسیدن آن زکوة واجب نیست و آنچه زائد باشد اگر بچه جزئی باشد زکوة آن واجب است و آن سیصد صاع است و آن مطابق است با صد و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی و بن تبریز دویست و هشت من الا چهل و پنج مثقال مزبور و بعبار حقه نجف

که نهصد و سی و سه مثقال هشت نخود است هشت وزنه و پنج حقه و نیم الا پنجادو هشت مثقال و ثلث مثقال صیرفی و بحقه اسلامبول سه دویست و هشتاد مثقال است و بیست و هفت وزنه و ده حقه و سی و پنج مثقال است و مقدار یکی باید اخراج نماید در غلات عشر است اگر در آب دادن محتاج بچرخ و آلات آب کشی نباشد و آب نهر خودش در آن می نشسته یا بآب باران عمل آمده و تصف عشر است اگر محتاج بچرخ و آلات آب کشی بوده و اگر یا اثر کت بوده و بعضی اوقات محتاج بآن بوده و بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد و مناط صدق و شرکت عدم آن است نه مساوات و اغلبیت پس با فرض صدق شرکت سه ربع عشر و با غایب احد هما حکم تابع آن است و بدانکه وقت تعلق زکوة صدق اسم گندم یا جو یا غوره یا بر است اگر چه در اخیرین نیز اعتبار صدق انگور و خرما خالی از رجحان نیست و مناط در نصاب مقدار خشک آنها است

مبحث چهارم

در مصرف زکوة و آن هشت صنفند اول و دوم فقرا و مساکین بدانکه اگر کسی ادعای فقر کند و صدق و کذب آن معلوم نباشد احوط استعمال حال او است بتحصیل ظن غالب بفقرا و

خصوص کسیکه سابقا غنی بوده بای با سبق فقرا و قولش مسموعست و مراد از فقیر در مصرف زکوة فطره گذشت سوم کسانی که جمع زکوة میکنند چهارم مؤلفه قلوبهم پنجم در آزادی بنده هائیکه در شدت باشند ششم قرض داران هفتم مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسه و مسجد و رباط و بل و اعانت زوار و حجاج و امثال آن هشتم اشخاصیکه بغرب افتاده اند و بیچاره میباشند و در ولایت خودشان غنی میباشند بشرط آنکه ممکن نشود از برائے آنها قرض گرفتن

مبحث پنجم

بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت و شرطست در زکوة دادن قصد قربت و کفایت قصد قربت نمودن مالک وقت دادن آن بواسطه که باصناف برسانند و مستحب است که بیک نفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر آنکه آن مقدار یکی باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد و جایز است آنقدر بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است و در آن دو مبحث است

مبحث اول

در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و شرایط آن و در آن دو فصل است

فصل اول

بدانکه چیز هائیکه خمس بآن تعلق میگیرد هفت چیز است اول مالی که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرگاه جنگ باذن امام باشد و همچنین هر مالیکه از کفار حربی بدزدی یا حبله از تصرف ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط ولی داخل در قوائد و ارباب است که خمس آن بعد از وضع مؤنه سال است ددم معادن حتی نمک و گوگرد سیم گچ چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن در آن بیرون میآورند مثل مرجان و مروارید و آنچه بغیر فرو رفتن از دریا میگیرند داخل منافع مکاسبست که میآید پنجم زمینیکه ذمی از مسلم بخرد و اگر هبه باو نماید خمس ندارد و خمس تعلق میگیرد بعین او ششم مال حلالیکه مخلوط بحرام شده و نمیز آن ممکن نباشد هفتم منافع مکاسب از تجارت و صنایع و جمیع انواع اکتساب و زیادتیی آنچه ندارد نموده از برای سال چه از خوراکی باشد یا غیر آن و هم چنین زیادتیی منافع

زراعت و کسب اگرچه کمی باشد بانواع و اقسام کسب خمس آنها واجب است و هم چنین در هبه و هدیه و آنچه بجستن یا وصیت باو منتقل شود و در صیدے که بیزحمت بدست آید و نماء اگر زیادتیی عینی باشد و میراث ممن لا یحتسب احوط دادن خمس آنها است بلی زیادتیی قیمت مالیکه خمس آنرا داده یا حاصل شده بدون اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود اوزراعت بوده نه فروش یا اصلا قصد منفعت نداشت و لکن منفعت غیر عینی در او بهم رسید خمس در این نیست

فصل دوم

در شرایط آنها بدانکه شرطست در تعلق خمس بمعدن و کسب آنکه بعد از وضع نمونه استخراج آنها قیمت بقیه بحد نصاب یکی از تقدین رسیده باشد و نصاب نقره صدو پنج مثقال صیرفی و در طلا بانزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة گذشت و هم چنین در عوض شرطست که بعد از اخراج مؤنه آن قیمت بقیه مقدار سهر ربع مثقال صیرفی طلا باشد و در تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک آن و کفایت میکنند در حلیت آن دادن خمس آن اگر چه علم اجمالی داشته باشد بزیاد تر بودن حرام آن خمس لکن در اینصورت زائد را صدقه بدهد علی الاحوط و اما اگر مالک و قدر هر دو معلوم باشد

باید همان قدر بمالك آن بدهد و اگر مقدار را بداند و مالکش را نشناسد بعد از یأس از مالك تصدق دهد آن را از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا عوام و حاجت باستندگان از حاکم شرع نیست بلی احوط استیدان و دادن بغیر سادات است مگر با علم بسادات آن مالك مجهول و اگر بداند مالك را و نداند مقدار را قدر متیقن را بدهد کافی است مگر آنکه حالت سابقه معلومه ازید باشد مثل آنکه میداند مثلاً ده نومان از مالك نزد او بوده و نصف آن را یقیناً داده و نمیداند باز هم داده یا نه در اینصورت با عدم تراضی بصلح نصف دیگر که تمام پنج نومان است بدهد و شرطست در تعلق خمس بانتفاعات و ارباح مکاسب آنکه بعد از وضع خرج سال و عیال خود چیزی زیاد آمده باشد اگر چه جزئی باشد و در خرج معتبر است میانه روی بر حسب حال خود پس اگر زیادتى نماید از میانه روی آن زیاده بر او محسوب میشود و خمس زیادتى را باید بدهد بخلاف آنکه اگر برخود تنك گیرى کند که احوط در آن خمس دادن است و داخل میشود در مؤنه سال او قیمت کسب و غلام و حیوان سوارى و ظروف و کتب و لباس و مسکن و آنچه بر حسب لیاقت خود محتاج بان است اگر صرف در آنها در بین سال است و همچنین از مؤنه است صدقات و هدایا و خرج نکاح و ضیافت و سفر طاعت

از زیارات و حج مستحبی و همچنین آنچه لازم شود بر او بنذر و شبه آن و کفارات اگر در آن سال بر او لازم شده باشد و همچنین اخراجات حج واجب اگر در آن سال مستطیع شود چنانچه اگر بتدریج سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و اگر در آن سال از رفتن حج معذور باشد بر او محسوب نمیشود و خمس آن واجب است بلکه اگر معذور نباشد و عسماً تأخیر بیندازد خمس آن را بدهد بنا بر احوط اگر چه پولش تلف شده باشد چنانچه از مؤنه آنست اداء دین و خسران آن سال اگر چه مثل غرامت اتلافات باشد و همچنین اگر از سالهای سابق مدیون باشد و تا آن سال قدرت بر اداء آن نداشته بخلاف آنکه اگر در یکی از سالهای سابق قادر بوده و نداده که از مؤنه محسوب نیست علی الاحوط اگر چه از دست او رفته باشد و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب و مزارع بگذراند مثل آنکه ارثی باو رسیده اولی بلکه احوط وضع آن است از غیر منافع و ابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در مکاسب و حصول فائده است در غیر آن و در اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اگر چه کمی باشد خمس واجب

میشود لکن جایز است تاخیر دادن خمس آن تا آخر سال بجهة اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در آنها فورے است و تأخیر آن جایز نیست

مبحث دوم

در قسمت و مصرف خمس و شرایط آن و در آن دو فصل است

فصل اول

در قسمت آن و آن بشش قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام علیه السلام و آن در اینصورت است حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه میباید و سه سهم دیگر از ایتم و مساکین و ابن السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و لازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام علیه السلام و غیر آن و در سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از آن

فصل دوم

در شرایط آن بدانکه شرطست در اصفاف غیر از امام علیه السلام چند چیز اول مؤمن اتنی عشری باشند اما عدالت در آنها

پس شرط نیست دوم آنکه از اولاد هاشم باشد که جد حضرت رسول صلی الله علیه و اله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها سوم فقیر بودن ایتم و مساکین و معنی فقیر گذشت و شرط است در ابن السبیل بیچاره بودن در آن بلدیکه خمس میگيرد و قسمت کردن مابین این سه طایفه شرط نیست و احوط آنکه زیاده از مؤنه سال آنها ندهند در صورتیکه دفعه بدهند و اما اگر تدریجاً دادند تا باندازه سال شد زائد بر آن جایز نیست بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر رسیدن خمس است باو و فرق نیست در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام و غیبت او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم آن حضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات و اما سهم امام علیه السلام پس اختیار آن با مجتهد عادل است اگر چه غیر اعلم باشد و مصرف آن تمة مصرف سادات است یا بعض از مصارف دیگر که قطع برضاء امام در آن است پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط آن است که دو باره بدهد اگر چه دور نیست باضاء مجتهد اکتفاء بان بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد برساند جایز است خودش با عدول مؤمنین از بابت

مرقام سادات بدهند و سید نمیتواند مبلغ کسای خمس را بجزئی مصالحه کند و تضييع حقوق سادات را بنماید بلکه از قطع نظر از تضييع چون حق شخصی ندارد مصالحه آن وجهی ندارد بلی اگر بنحو دستگردان مالك بعنوان خمس بدهد تا آنکه مبلغ کسای طلبکار شود و سید بقرض مالك دهد و بجزئی مصالحه کند و اول همچنین قصده داشته باشد این داخل در تضييع حقوق است و جایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد عادل و اگر از سید فقیر طلبی داشته باشد و خمس بر او واجب شود میتواند پاي او حساب بکند از بابت سهم سادات و اعلام او واجب نیست و همچنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیز اگر چه احوط اذن مجتهد است در آن و هرگاه خمس را بسید داد با مظنه فقرا و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بآن مشکل است احوط دوباره دادن است

مطلب ششم

در احکام نذر و عهد ویمین

و در آن چند مبحث است

مبحث اول

در احکام نذر و در آن سه فصل است

فصل اول

در صیغه نذر و آن چهار قسم واقع میشود اول آنکه مثلاً بگویند ان رزقت ولد الله علی صیام شهر و ان را نذر بر میگويند دوم آنکه مثلاً بگویند ان شوفی مريضی فالله علی صدقة عشرين درهماً و ان را نذر شکر گویند سیم آنکه مثلاً بگویند ان ترکت صلوٰة اللیل فالله علی صوم یوم و آن را نذر زجر میگويند چهارم آنکه بدون شرطی ابتداء مثلاً بگویند لله علی صیام شهر و آن را نذر تبرع میگويند و در تمام اقسام اگر ترجمه آنرا بزبان غیر عربی هم بگویند منعقد میشود

فصل دوم

در چیز هائیکه در نذر کنندۀ معتبر است و آن چند چیز است اول تکلیف ببلوغ و عقل دوم قصد سیم اختیار پس نذر صبی و مجنون و هازل و مکره منعقد نمیشود چهارم اذن مولی و زوج نسبت بنذر عبد و زوجه در چیز هائیکه منافی اداء حق آنها باشد

بلکه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اگر منافعی حق زوج نباشد هم خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت آن است و هم چنین استبدان از پدر در نذر فرزند احوط است اگر چه اقوی عدم اشتراط است و این سه طایفه اگر بدون اذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یا زوج یا پدر امضا نمودند صحیح است و اما اذن و امضاء مادر پس مدخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد ولی اگر نهی نماید پدر و مادر از عمل منحل میشود ظاهراً و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار آن است و نذر کافر منعقد است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطه مقدوریت اسلام مقدور است

فصل سوم

شرطست در متعلق نذر دو چیز اول آنکه آن فعل یا ترك مقدور او باشد دوم آنکه راجح باشد که توانست آن کار را بجهة خدا قرار داد و فرق نیست در متعلق نذر آنکه فعل واجب یا مستحب باشد یا ترك حرام و مکروه و فرق نیست در انعقاد نذر مابین آنکه روزه روز معین را نذر کنند مثلاً یا روزه یکروز را بدون تعیین آن پس در نذر معین واجب است روزه همان روز و جایز نیست از برای او در آن روز افطار و سفر کردن و

اگر در سفر باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنا بر اقوی و آن روز را روزه بگیرد بلی اگر نذر کرد روزه آن روز را سفرأ و حضراً سفر جایز و اقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت بلکه اگر نذر کرد در خصوص سفر و نیز واجب می شود و در هر سه صورت اگر ترك کرد روزه آن روز را واجب است قضاء آن بلکه کفاره نیز و اگر مانع شرعی برای او پیدا شد مثل آنکه در آن ایام مریض شد یا حیض شد یا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است و اما در نذر مطلق هر وقت بجا آورد اداء است

مبحث دوم

در یمین است و آن عبارت است از قسم یاد نمودن باسماء الله که فعلی را بجا آورد یا ترك کند و منعقد نمیشود بغیر اسم خدا و صیغه آن بغیر لفظ عربی نیز منعقد میشود و معتبر است در آنکه قسم میخورد باوغ و عقل و اختیار و قصد و در متعلق قسم مقدور بودن آن و اذن مولی بلکه اذن زوج در آنچه منافعی حق او است و اما در تأثیر منع زوج در غیر آنچه

منافی حق اوست محل تأمل است و پدر بناء بر آنچه اسناد داده شده است بمشهور لکن معلوم نیست بلی با منع زوج و پدر منعقد نمی شود و از برای ایشان است حل آن اگر بدون اطلاع واقع سازد و احوط استیذان است و معتبر نیست در متعلق آن رجحان پس قسم بر فعل یا ترك مباح هم منعقد است و واجب میشود و اگر تخلف نمود كفارة باید بدهد

مبحث سوم

در عهد است و معتبر است در آن آنچه معتبر است در قسم و صیغه آن چنانست که بگوید عاهدت الله ان اصوم شهراً مثلاً یا آنکه بگوید عاهدت الله متی شوفی مریضی ان الصدق بعشرین درهماً و بفارسی هم منعقد میشود و بدانکه كفارة خلف نذر و عهد كفارة و افطار روزه شهر رمضان است و مخیر است مابین آزاد کردن يك رقبه مؤمنه یا اطعام شصت مسکین یا روزه گرفتن دو ماه بی دری و در كفارة قسم بر فرض تخلف مخیر است مابین آزاد کردن رقبه مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین یا پوشانیدن آنها و با عجز از آنها سه روز متوالی روزه بگیرد

مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است

و در آن چند مبحث است

مبحث اول

بدآنکه حلال میشود و طی کردن زن بعقد دائم و منقطع و بملك یمین و بتحلیل و اول و دوم و چهارم محتاج بعقد میباشد و معتبر است در عقد ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح شدید است لازم است در آن احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین و صداق و ماضی بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء تزویج و بعبی جارے نمودن آن با امکان اگر چه بتوکیل غیر باشد و ترتیب در ایجاب و قبول و آنکه دو نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد باشند زن بگوید انکحتك نفسی علی الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی علی الصداق یا آنکه زن بگوید زوجتک نفسی علی الصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی الصداق یا زن بگوید زوجتک بنفسی علی المهر المذکور پس مرد بگوید قبلت

التزويج لنفسی علی المهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی من
نفسک بالصداق المذكور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی بالصداق
و بهتر آنستکه بگوید همه را و معتبر است که صحیح اداء کنند
و در صیغه متعه هم مراعات بنحو مزبور ترك نمایند و علاوه از
تعیین زوجین و صداق معتبر است در آن تعیین مدت بنحوی که
مضبوط باشد پس هرگاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بگوید
متعتک نفسی فی المدة المعلومه بالمهر المعلوم پس مرد بلا فاصله
بگوید قبلت التمتع لنفسی بالمهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی
فی المدة المعلومه بالصداق المذكور پس مرد بگوید قبلت النکاح
لنفسی هكذا یا زن بگوید زوجت نفسی نفسک فی المدة المذكورة
بالمهر المذكور پس مرد بگوید قبلت التزويج لنفسی هكذا و جایز
است تو کیل غیر از برای مرد و زن یا یکی از آنها پس بجای
کاف انکحتک یا زوجتک یا متعتک انکحت یا زوجت یا متعت موکملک
و بجای نفسی لموکیلی بگوید

مبحث دوم

در احکام آنست بدآنکه زن مالک میشود تمام مهر را بمجرد عقد
و جایز است از برای او قبل از دخول امتناع نماید از نمکین

تا تمام مهر را بگیرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد
شرط کنند تمام مهر یا بعض آن را تا مدتی بدهد وفاء بآن شرط
لازم است و از برای مهر حدی نیست از کم یا زیاد و کافی
است در آن اگر چه تعلیم سوره قرآن باشد بلی مستحب است کم
بودن مهر و مهر السنه یا نصد درهم میباشد و آن بحساب قرانهای
این زمان که یکمئقال صیرفی است مطابق است با دویست و ثنت
و دو قران و نیم و واجب است بر زوجه تمکین نماید از زوج
خود بانواع استمتاع و واجب است برزوج نفقه زوجه خود را بدهد
از آکل و شرب و لباس و سکنی و خادمه و امثال آن بر حسب
لیاقت او بنحو متعارف و هم چنین واجب است بر او نفقه مطلقه
رجعیه خود مادامیکه در عده اوست بخلاف بائن و اگر نداد دین
است بر ذمه او مگر آنکه زن نائزه باشد و تمکین نکند از شوهر
خود که در این حال مستحق نفقه و هم خوابی نیست و گنه کار
است پس شوهر او را نصیحت کند و اگر اجابت نکرد از فراش
او دوری کند بآنکه پشت کند باو در فراش پس اگر فائده نبخشید
او را بزند پس اگر باز اجابت ننمود حاکم شرع را بان اطلاع
دهد که او را الزام تمکین کند و اگر زوجین هر دو از
هم اعراض نمایند حاکم شرح دو نفر را حکم قرار دهد یکی

یکی از کسان زوج و دیگری از کسان زوجه که مابین آنها را اصلاح نمایند و جایز است از برای مرد اگر آزاد باشد تزویج تا چهار زن حره بعقد دائمی با هم و زیاده از آن جایز نیست و از کنبز بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند و اگر بنده باشد تا چهار کنبز میتواند تزویج کند بعقد دائمی و از حره بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد آزاد میتواند چهار حره یا سه حره و يك كنبز یا دو حره و دو كنبز با هم بعقد دائمی داشته باشد و زیاده نمیتواند و بنده میتواند چهار كنبز یا دو كنبز و يك حره یا دو حره داشته باشد و زیاده نمیتواند و از برای متعه و ملك یمین حدی نیست و زوجه دائمه هر گاه متعدد باشد باید مباشرت با آنها بنحو نساوی باشد که اگر در شبی در نزدیکی بخوابد لازم است که با دیگران هم چنین کند بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اگر حره باشد هر چهار شب یکشب حق هم خوابی دارد و اگر اکرامه باشد هر هشت شب يك شب حق دارد و همچنین اگر حره کتایه باشد و اکرامه کتایه باشد هر شانزده شب یکشب و اگر تزویج نمود دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص باوست و اگر تزویج نمود پشه را سه شب مختص باوست و جایز است از برای مرد سفر کردن پس حق هم خوابی زن مادامی که در سفر است ساقط است و اما سفری که چند سال طول بکشد

خصوص در جائیکه بقصد توطن بماند پس جواز آن بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف خارج است و از جهت حق المواقعه در هر چهار ماه یکمرتبه امر اشکل است و احتیاط باسترضاء زوجه ترك نشود و جایز است برای زوجه که بذل کند حق هم خوابی خود را بشوهر خود و جایز است رجوع کند در بذل خود و واجب است جماع کردن با زن دائمه در هر چهار ماه یکمرتبه اقلا

مبحث دوم

در رئائیکه حرام است تزویج آنها و در آن چند فصل است

فصل اول

در محرمات بنسب و رضاع است و آن هفت طایفه اند اول مادر و جد و هر چه بالا رود دوم دختر و دختر یا پسر هر چه پائین رود سوم خواهر چهارم دختر خواهر و هر چه پائین رود پنجم عمه خود و عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و جد و ششم خاله خود و خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و جد و هفتم دختر برادر و هر چه پائین رود و حرام می شود برضاع مثل این هفت طایفه که حرامند بنسب بچند شرط اول آنکه شیران زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم و چه

غیر دائم و یا مالت یمین و یا تحلیل یا وطی بشبه دوم حیوة مرضعه سیم آنکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند و بحلق آن طفل بریزند و بمکیدن باشد نه اینکه در حلق او بدوشند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط بآن باشد پنجم آنکه شیر از یکشوهر باشد نه از دو نفر پس هر گاه مثلا زن شیرده را طلاق دادند و زن دیگری شده و از او حمل بر داشت و شیرش متصل بود و قبل از وضع حمل مثلا ده مرتبه شیر بطفلی داد و وضع حملش شد پنجم مرتبه دیگر هم از شیر شوهر دوم بآن طفل شیر داد نشر حرمت بآن نمیشود و هم چنین هر گاه از شوهری شیر کامل بدهد دختر را و از شیر شوهر دیگر پسری را این دو خواهر و برادر نمیشوند و با هم محرم نیستند هر چند آن زن مادر رضاعی هر دو است و هم چنین شرطست اتحاد مرضعه باین معنی که شیر کامل از یکزن باشد پس هر گاه بعض عدد از يك زن و بعض دیگر از زن دیگر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند ششم آنکه شیر خوردن آن طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد و در مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع حمل او هر چند با این حال احوط ترك تزویج و نظر محرمانه است هفتم آنکه طفل

مريض نباشد که شیر را قی کرده باشد و الا احتیاط نمایند هشتم آنکه مقداری از شیر او بخورد که گوشتی برآید و استخوانش قوت بگیرد از آن یا آنکه یکشبهانه روز هر وقت گرسنه باشد شیر باو بدهد یا آنکه پانزده مرتبه متوالیه شیر باو بدهد که در بین آن رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقیق این شرایط آن طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر اوست و آن هفت طائفه که در نسب حرام بودند امثال آنها از رضاعی بر آن طفل حرام می شوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله و غیر مدخوله نیز بر او حرام میشود و جایز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کنند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و همچنین دختر نسبی مرضعه را اگر چه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اگر چه آن طفل از غیر دختر او باشد آن دختر بر شوهرش حرام مؤید میشود بسبب آنکه زن او از اولاد نسبی مرضعه است و هم چنین اگر زن پدر زن شیر دهد طفل زن شخص را پس زن بر او حرام مؤید میشود بسبب آنکه اولاد صاحب شیر است

| فصل دوم |

در زنانیکه از غیر حجه نسب و رضاع نکاح آنها حرام مؤبد است و آنها بازده طایفه اند اول مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد می شود بر عاقد اگر چه با زن وطی نکرده باشد بلکه اگر چه او را طلاق داده باشد دوم معقوده پدر که بر پسر حرام است و همچنین معقوده پسر بر پدر و همچنین کنیز منظوره یا ملموسه ایدهما بر دیگرے حرام است سیم دختر زن مدخوله چهارم زنیکه شوهر دارد یا در عده رجعی یا غیر رجعی غیری باشد و با علم بحال او او را عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه باو دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عده است بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر اوعلی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر آنکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد می شود پنجم زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت آن بلکه هم چنین است عقد نمودن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اگر مرد محرم نباند ششم زن آزادی که شوهر او را نه مرتبه یا کنیزیکه او را شش مرتبه طلاق عدی داده باشد که بر آن مرد حرام مؤبد است لکن حره بعد از طلاق سوم و ششم و کنیز بعد از طلاق دوم و چهارم حواز نکاح و

توقف دارد بر نکاح محلل هفتم زوجه ملاعنه یا مقدوفه بزنا که از حجه کریا کنک بودن لعان در آن جاری نیست هشتم زنیکه در عده رجعی یا شوهر دار باشد و با او زنا کنند نهم خواهر و مادر و دختر پسریکه با او وطی کرده باشد و ظاهراً فرق نیست مابین این که هر دو صغیرین یا کبیرین یا مختلفین باشند دهم زنیکه پیش از نه سالگی او را وطی کرده افضا کنند بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است یازدهم زنا سابق بر عقد که موجب حرمت مادر و دختر و نچوان است بنا بر احوط و هم چنین وطی بشبهه اما زناے لاحق منشاء حرمت نمیشود و همچنین وطی بشبهه

| فصل سوم |

در زنانیکه تزویج آنها حرام است در بعض احوال و آنها چند طایفه اند اول تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق بائن مطلقاً یا بر رجعی یا گذشتن عده او مانعی ندارد دوم خواهر زن دائمی یا بامتنعه خود تزویج نمودن مادامیکه زنش در حیاله او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقاً یا رجعی یا گذشتن عده او ضرر ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هیه آن ضرر ندارد بشرط انقضاء عده بنا بر احوط هر چند عده او باینه است سیم دختر برادر زن یا

دختر خواهر او بدون اذن او و با اذن او مانعی ندارد چهارم زن کافره غیر کتایه تا بکفر خود باقی است حرام است بر مرد مسلم نکاح او اگر چه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمة حرام است شوهر کند بکافر اگر چه کتایی باشد و اما نکاح کتایه پس اقوی جواز آن است هر چند احوط ترک است خصوصاً در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتایه عقد او باطل نمیشود بی اشکال

خاتمه

بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط و همچنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنی که اراده تزویج او را نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزه که میخواهد او را بخرد و همچنین نظر کردن بزنهاى ذمیه در آنچه متعارف آنها عدم ستران است مادامیکه ربه و تلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزنی و مرد بمرد در دو ماعدای عورت جایز است و در حکم آنها میباشند معارم و از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی عورت و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت نفقه دادن بوالدین خود با فقر و عجز آنها از کسب و بر پدر است با قدرت او نفقه اولاد فقیر خود را و با نبودن او یا عجز او بر جد پدری و با نبودن یا عجز او بر مادر است و با نبودن یا عجز او بر پدر

مادر است و نفقه مملوك و حیوانات محترمه بر مالك آنهاست

مطلب هشتم

| در طلاق است |

و آن عبارت است از رهانیدن عیال دائمی را از قید زوجیت و در آن چند فصل است

| فصل اول |

در شرایط طلاق دهنده و آن چند چیز است اول بلوغ دوم عقل سوم اختیار چهارم قصد داشتن پس طلاق صبی و مجنون و مکره و هازل صحیح نیست و جایز است که ولی مجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی طفل

| فصل دوم |

در شرایط زنیکه او را طلاق میدهند و آن چند چیز است اول آنکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در آن جدائی حاصل میشود بانقضاء مدت آن یا بخشیدن زوج مدت او را دوم خالی بودن او در وقت طلاق از حیض و نفاس مکرر آنکه غیر مدخوله یا آبستن باشد یا شوهر که او را طلاق داده

غایب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال آن زن اگر چه بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض یا نفاس بوده سوم آنکه در طهری باشد که در آن طهر یا او جماع نکرده باشد در غیر طلاق صغیره و یاائسه وزن ابستن و اما زنی که در سن حیض است و لکن نمیبیند پس بعد از گذشتن سه ماه از وطی کردن با او صحیح است طلاق او چهارم تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنهای خود بدون تعیین

فصل سیم

در شرایط طلاق و آن دو چیز است اول صیغه آن بلفظ عربی صحیح بآکه مثلا بگوید رقیة طالق و بغير عربی لفظ طالق واقع نمیشود دوم حضور دومرد عادل حال طلاق و شنیدن آنها آنها

فصل چهارم

بدانکه طلاق بر دو قسم است اول طلاق بائن که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند و آن در پنج مقام است اول طلاق زن یاائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود بتمام شدن پنجاه سال هلالی از عمر او و در قرشیه شصت سال و با شك در آن احوط مراعات احتیاط است در آن دوم طلاق صغیره که نه سال اولمأم نشده باشد سیم طلاق غیر مدخول بها چهارم طلاق زنیکه کراهت

داشته باشد از زوج خود ومالی را به شوهر بدهد در عوض آنکه او را طلاق دهد و آن را طلاق خلعی مینامند وهمچنین اگر زوجین هر دو از هم کراهت داشته باشند وزوجه چیزی را بزوج دهد در عوض طلاق دادن او که او را مبارات میگویند پس در این دو قسم مادامیکه زن در عده خود رجوع نکرده بر زوج خود در آنچه بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع باو بنماید بلی اگر زن رجوع بعوض نمود در عده رجعیه میشود پنجم طلاق سوم زنیکه سه دفعه او را طلاق داده است که در دفعه سوم نمیتواند رجوع کند بآن زن قسم دوم طلاق رجعی است که مادامیکه عده او منقضی نشده جایز است بآن رجوع کنند و متحقق میشود رجوع بهرچه دلالت کند بر آن اگر چه بفعل باشد و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است که ارث میرسد تا عده او منقضی نشده و بعد از انقضاء آن دیگر ارث نمیرسد بلی اگر مرخصی طلاق داد زوجه خود را و آن مرض مرد آن زن ارث میرسد از او تا یکسال هلالی بشرط آنکه آن زن شوهر نکرده باشد و آن مرض متصل بموت او باشد وهمچنین مرد ارث میرسد از مطلقه رجعیه خود اگر آن زن در عده بعیرد

فصل پنجم

در عده است بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عده ندارند مگر عده وفات و زنی که حیض می بیند عده او سه طهر است بعد از طلاق و در طهر اول کفایت میکند يك لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عده بیرون میرود اگر حره باشد و امه عده او دو طهر است چنانچه عده متمتع بها دو حیض است و در این دو اگر خون نمی بیند عده آنها یکماه و نیم است و عده زنیکه آبستن باشد زائیدن اوست مطلقا اگر چه سقط کند و عده وفات چهار ماه و ده روز است مطلقا مگر در آبستن که عده او ابعدا لاجلین است و مکر کنیز که دوماه و پنجروز است مطلقا مگر آنکه آبستن باشد که ابعدا لاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الوان و سرمه کشیدن و امثال آن در ایام عده و جایز نیست از برائے مطلقه رجعه که از آن خانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون رود و همچنین بر مرد حرام است بیرون کردن او مگر در بعضی موارد و مبدء عده مطلقه طلاق اوست اگرچه ندانسته باشد و مبدء عده وفات شنیدن اوست وفات زوج خود را

منهج دوم

در مهمات احکام معاملات است و در آن چند بابست

باب اول

در احکام خریدن و فروختن و در آن چند مبحث است

مبحث اول

در آداب تجارت و مستحبات و مکروهات و مجرمات و در آن چند فصل است

فصل اول

بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقه عیال واجب الفقه بلکه همچنین است هرگاه اداء دین موقوف بر آن باشد بنا بر احوط و تجارت مستحب آن است که اشتغال بآن بجهة توسعه روزی بر خود و عیالات باشد یا برائے اتفاق و صدق نمودن و زیارت رفق و امثال آن باشد

و آداب و مستحبات آن چند چیز است اول یاد گرفتن مسائل آن بلکه هرگاه نداند صحت و فساد معامله را نمی تواند تصرف کند در عوضیکه میگیرد پس واجب است صحت و فساد را بداند تا بتواند تصرف کند دوم فرق نگذاشتن میان دو خرید از مسلم در قیمت سیم اقاله کردن با کسیکه از خرید و فروش پشیمان است چهارم مسامحه نمودن در معامله پنجم آنکه در وقت فروش راجح وزن وزن کند و در خریدن اندکی مرجوح

فصل دوم

در معاملاتی که مکروه است و عمده آنها چند چیز است اول صرافی دوم طعام فروشی از کسندم و جو و امثال آن سیم کفنی فروشی چهارم قصابی پنجم خرید و فروش با مردمان دنی ششم معامله با ظلمه یا آنکه ندانی عین آن مالیکه از او میگیرد هفتم است هفتم ملک فروشی هشتم دخول در معامله مردم با قصد خریدن نهم بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ دهم قسم راست یاد نمودن در آن یازدهم معامله بین الطلوعین

فصل سیم

در معاملاتی که حرام است و آن در چند مقام است اول

خریدن و فروختن عین نجس اگرچه اقوی جواز انتفاعات مجلله بآن است ولکن منتهی اقوی جواز معامله بآن است برای انتفاعاتی که مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا در چیزی که تطهیر آن ممکن باشد دوم بیع و شرع بمال غضب اما اگر چیزی را بدمه بخرد و در عوض آن مال غضبی بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه صاحب مال و بایع هر دو است بلکه اگر از حین خریدن بناء داشته باشد که از مال غضبی اداء مافی الذمه کند صحت معامله هم خالی از اشکال نیست و همچنین است اگر مالیکه بدست او میاید بجز حرام نباشد و همچنین هر گاه بنای دادن عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند مال غضبی است بر او هم حرام است گرفتن بعنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش رد کند سیم معامله بچیز هائیکه مالیت ندارد مثل حشرات و مسوخات و سباع چهارم معامله بچیزیکه منفعت مقصوده آن منحصر بحرام است مثل آلات لهو یا آنکه قصد متابعت صرف کردن آن در حرام باشد مثل خریدن انسکور برای شراب انداختن پنجم معامله بچیزیکه در آن غش کرده باشد و مشتری نداند پس اگر معامله بر کدای نموده اند و مغشوش را داده تفاوت مغشوش با درست بر ذمه اوست باید بدهد و اگر معامله بر همان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر نجس باشد و در بقیه خیار تبیض صفاقه ثابت است

و همچنین است در جانب مشتری اگر پول قاب بدهد ششم زیاد نمودن در بین معامله دو نفر هر گاه قصد خریدن نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بزیاده با اینکه زیاده مقدار ارزش از جنس باشد هفتم معامله ربوی بدانکه در حدیث است که کناه يك در هم ربا بزرگتر است از کناه هفتاد زنا با محارم و رباء در معامله آن است که کسی بخرد یا بفروشد جنسی که مکیل و موزون باشد بهمان جنس با زیاده اگر آن چه زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه اگر چه زیاده غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط و همچنین است اگر جنس تقدی را بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بینه بلی اگر در هر دو طرف ضم غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضرر ندارد و در معدود مثل کردو و نخم مرغ و چیزهایی که بذراع یا مشاهده تعیین میشود رباء نیست و مناط در مکیل و موزون بودن در بلد معامله است اکثر هر بلدی بطوری تعیین کنند مثل هندوانه و بادنجان که در بعض بلاد عددی است و در بعض موزون است بلی اگر در اغلب بلاد چیز موزون باشد و در بلدی معدود احوط اجراء حکم رباء است در آن بلد نیز و فرقی نیست در تحقق رباء مابین جنس خوب و بدو صحیح و معیوب و واجد صفتی و فاقد آن مادامیکه همان محسوب شود مثل برنج صدری و کرده که هر دو يك جنس

میباشند و مس شکسته بدرست و طلائے ساخته بنساخته و مسکوک بغیر مسکوک اگر چه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم رباء در همه جاری است و احوط اجراء حکم رباء است در صلح که در مقام بیع باشد و در هر مقامی که دو جنس محسوب باشند رباء نیست بلی کنندم یا جو شرعاً در باب رباء معاملی در حکم يك جنس میباشد و رباء در آن جاری است و بدانکه رباء در چند مقام حرام نیست بلکه رباء نیست اول در معامله مابین پدر و فرزند اگر چه دختر باشد لکن احوط اقتصاد بر پسر است دوم مابین زن و شوهر سیم مابین سید و مملوک چهارم مابین مسلم و کافر حربی در صورتیکه از حربی زیاده بکیرد و رباء دادن با وجایز نیست بخلاف غیر حربی که مطلقاً جایز نیست

مبحث دوم

در عقد بیع و شری بدانکه فروختن عبارت است از آنکه عینی را تمليك غیر کنند بعوضی و بعد از تعیین مبیع و ثمن با بیع بمشتری بگویند بعتك هذه الدار بالف تومان بلا فاصله مختصری بگویند قبلت هكذا یا اشتريت هكذا یا با بیع بگویند ملکك هذا الكتاب بعشرة دراهم بشتري بگویند ملکك یا اشتريت و معتبر

است در آن ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف مشتری و باید معنای صیغه آنرا بداند و قصد انشاء و تملیک و تملك کنند بان و میتوانند هر کدام از بایع و مشتری وکیل کنند کسیرا در اجراء عقد بلکه هر دو یکنفر را یا احدهما دیگر را وکیل نماید و مباشر طرفین ایجاب و قبول یکنفر باشد علی الاقوی بلکه اقوی کفایت عقد غیر عربی است اگر چه بتواند بهر بی اداء کند یا کسیرا وکیل نماید بلکه جایز است معامله بمعاطاه که جنس را بقصد تملیک بدهد و پول را بقصد تملك بگیرد خصوص در آنچه یسیر باشد و مفید ملکیت است علی الاقوی بلی معاملی که هیچکدام تصرف در آنچه بآنها رسیده نکرده باشند میتوانند رد کنند و معامله را برهم بزنند بخلاف آنکه اگر یکی از آنها یا هر دو تصرف کرده باشند در آن بانلاف یا نقل اگر چه خیاب فسخ در آن دایسته باشد یا تلف شده باشد که در همه صور معامله لازم شده

مبحث سوم

در شرایط متتابعین و عوضین و آن چند چیز است اول بالغ بودن بایع و مشتری پس جایز نیست معامله نا بالغ اگر چه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را از نا بالغ بعنوان خریدن گرفت

ضامن است و باید بولی آن طفل برساند و آن بولی که بطفل داده اگر تلف شد از کیسه او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل و نه از ولی او دوم عاقل بودن متتابعین سوم قصد خریدن و فروختن چهارم راضی بودن بان پنجم مالک بودن آنچه میخرند و میفروشند یعنی مالك معامله کردن بان باشند و این شرط لزوم است پس اگر مال غیر را فضولا بدون اذن او بلکه یا عدواناً و غصباً خریدند یا فروختند ازوم آن معامله موقوف باجازه مالك است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد و الا باطل است و هم چنین است اگر مال او را با مال خود با هم بفروشند بشمی پس آن معامله در مال فروشنده لازم است و در مال غیر موقوف باجازه او پس اگر اجازه نمود که هیچ و الا نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما خریدار میتواند آن معامله را فسخ کند بخیار قبض صفة بشرط آنکه کیفیت را ندانسته خریده و الا نمیتواند مگر آنکه بایع راضی بان شود و علی کل حال مشتری رجوع میکند بر بایع بانقدر از قیمت که در مقابل مال غیر باو داده و در کیفیت معرفت بمقدار آن تفضیلی است شمس آنکه هیچ يك از عوضین متعلق حق غیر نباشد و الا صحیح نیست و موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است و عمده آنها در چند مقام است اول عین مرهونه که ملك راهن و متعلق حق مرهون است پس

جایز نیست فروش آن از برای راهن مگر باذن مرتهن و نه از برای مرتهن الا برای استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگر چه راهن راضی نباشد دوم مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است و جایز نیست بیع آن مگر در چند موضع اول جائی است که ما بین موقوف علیهم بواسطه مال وقف نزاع شدید باشد که مظنه آن مال یا نفس در ابقاء آن باشد دوم در صورتیکه عین موقوفه خراب و مضحک شود که منفعت مقصوده از آن حاصل نشود مثل حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشند و پول آن را صرف در اقرب بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان و موارد دیگر نیز هست سیم بیع ام ولد از آقای خود در صورتیکه انعقاد آن ولد در ملک او باشد و جایز نیست از برای مالک فروش آن کثیر مادامیکه آن ولد نمرده است الا در چند جا که در محل خود ذکر شده و مقامات دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است هفتم آنکه مبیع عین باشد نه منفعت و اما در ثمن پس کافی است منفعت بودن هشتم آنکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع یا عدد و کافی نیست وزن و کیل آن بعیار غیر معلوم چنانچه جزا فاهم کافی نیست مگر در چیزهاییکه بمشاهده رفع جهالت آن می شود و مناط در هر بلدی

رفع جهالت هر جنسی است بمعارف آن بلد نهم قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام گریخته صحیح نیست مگر با ضمیمه که صحیح است اگر چه آن غلام بدست او نیاید

مبحث چهارم

در خیارات است و آن چند قسم است اول خیار مجلس که مادامیکه متابعین از هم متفرق و جدا نشده باشند میتواند معامله را بر هم زند و بعد از جدا شدن بیع لازم می شود دوم خیار حیوان است تا سه روز برای مشتری نه با بیع مگر آنکه ثمن هم حیوان باشد و فرق نیست در اقسام حیوان اگر چه غلام و کنیز هم باشد سیم خیار شرط برای هر که شرط قرار دادند تا مدتی که معین نموبند چه با بیع چه مشتری یا هر دو چه اجنبی و فرق نیست ما بین شرط رد مثل ثمن تا مدت معینه و غیر آن از شروطیکه خلاف مقتضای عقد و کتاب و سنت نباشد پس بدانکه جایز است شرط کردن در ضمن العقد بهر شرطی مثل خطاطه ثوب معین یا قرض دادن مقداری باو و لازم است وفاء آن شرط بر فرض قدرت و الا کسیکه از برای او شرط شده مخیر بر فسخ آن معامله خواهد بود و هم چنین جایز است در ضمن العقد شرط کند

که فلان کتاب مال او باشد و آن را شرط نتیجه گویند چهارم
خیار غبن از برای مغبون با چهل بآن غبن در وقت معامله پنجم
خیار تأخیر دادن ثمن یا ثمن تا سه روز در چیزهایی که بماندن
یکروز فاسد نمیشود و در آنچه فاسد می شود تا یکروز بگذرد
اگر نیامد مالک مختار بر فسخ معامله است اگر شرط تأخیر نکرده
باشد ششم خیار رؤیت و آن چنانست که جنس معینی را درست ندیده
باوصافی بخرد اگر دارای آن اوصاف نباشد و مشتری هم اطلاع
بر عدم آن اوصاف نداشته باشد مشتری بعد از دیدن آن مختار
بر فسخ است و اگر بهتر در آمد فروشنده خیار دارد در صورت
عدم اطلاع بایع بوصف بهتر هفتم خیار عیب است اگر چه بعد از عقد و قبل
از قبض حادث شده باشد و مشتری مختار است بر فسخ آن معامله
با امضاء آن یا گرفتن تفاوت ما بین صحیح و معیوب و هم چنین
بایع مختار است اگر ثمن معیوب در آید و این خیار ساقط می
شود بچند چیز اول علم مشتری بآن عیب در وقت معامله دوم آنکه
بعد از اطلاع بر آن عیب مشتری راضی بان شود سیم آنکه خیار
عیب را ساقط کرده باشد چهارم آنکه فروشنده تبری از عیوب
آن کند علی الاحوط بلکه بفروشد با وجود عیب معین یا هر عیبی
که دارد بلی اگر تبری از عیب معینی بنماید خیار عیب دیگر
ساقط نمیشود پنجم نصرف کردن مشتری در آن چه بتصرفی که

عن را تغییر بدهد چه قبل از عام بعیب یا بعد از آن که مسقط
رد است اما میتواند ارش بگیرد و خیار عیب فوری است و حضور
با بیع شرط صحت فسخ نیست هشتم خیار تلبس است و آن چنان
است که فروشنده یا خرنده در مال خود کاری کند که آن را
بهتر بنمایاند و بعد از علم بآن میتواند فسخ کند یا امضاء نماید
بدون ارش نهم خیار شرکت است و آن چنان است که کسی جنسی
بخرد و معلوم شود که قدری از آن مال غیر بوده و آن غیر
امضاء معامله را نگیرد که در اینصورت با تغییر در آن مال
شریکست پس مشتری مخیر است مابین فسخ یا گرفتن آنچه از ثمن
که بازاء مال غیر باو داده و آن را خیار تبعض صفت هم میکنند
دهم خیار تعذر تسلیم مثل غلامی که گریخته باشد بعد از فروختن و
قبل از رسیدن آن بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است

مبحث پنجم

در بیع صرف است و مراد از آن بیع طلا بطلا یا نقره بنقره
یا طلا بنقره یا نقره بطلا است بدانکه شرطست در صحت آن قبض
در همان مجلس و احکام رباع اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد
در آن جاریست بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا باز یادنی

مانعی ندارد پس اگر در همان مجلس بعضی از آنرا قبض کرد
و بعضی نزد او ماند و از هم جدا شدند بیع در آن وقت برقرار
داده در آن صحیح و در آن قدریکه نداده باطل میشود و خیار
تبعض صفقه از برای آنکه تمام آن باو نرسیده ثابت است و غرق
نیست در ثبوت احکام بیع صرف مابین آنکه عوضین هر دو مسکوک
باشد یا یکی از آن دو مسکوک باشد یا هیچکدام مسکوک نباشد
و اقوی عدم جواز فروختن خاك نقره است که از معدن آن
بیرون می آورند بنقره خالص بلی حازر است بطلا یا غیر آن و
همچنین خاك طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن

باب ششم

در نقد و نسیه و سلف است بدانکه مبیع و ثمن یا هر دو
در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه
ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکال در صحت صورت اولی
و بطلان صورت ثانیه نیست و اما صورت سوم که مبیع نقد
باشد نه ثمن پس آن بیع نسیه است و صحیح است و شرطست در
آن که تا مدت معین قرار دهند مثلاً تا یکسال هلالی و بعد از
آنکه مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً بایع بدهد و تا

مدت آن بسر نیامده بایع مستحق مطالبه آن نخواهد بود
بلی اگر مشتری مرد آن دین معجل میشود و میتواند مطالبه آن
را بخواهد از ورثه اگر چه مدت منقضی نشده باشد و اگر جنسی
را تردید بفروشد مثلاً بگوید فروختم آن را بشو نقداً بیکتومان
یا سبباً بدو نوماف اظهار در این معامله استحقاق بایع است باقل
ثمنین و اما تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد و اما
صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس آن را سلف میگویند
و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده من کندم
را مثلاً که یکسال دیگر بدهد بده قران نقد و همچنین معتبر است
معین نمودن از جنس را باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت آن
و احوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مگر آنکه
منصرف شود بموضع عتد یا جای دیگر و همچنین معتبر است آن جنس
در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد و جایز نیست مشتری قبل از انقضاء
مدت آن جنس را که سلف خریده بغیر سلف بفروشد

باب دوم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و در
بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن

است و صغه آن اقراضك و امثال آن است که دلالت کند بر آن و جایز است قرض بدون صغه و علی کل حال قرض اگر چه از عقود لازمه است با شرایط آن ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض گیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول آن و اگر شرط کنند بر مقرض که چیزی زیاد تر باو بدهد رباء و حرام است اگر چه آن زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگر چه آن زیاده شرطی یا وصفی باشد و جایز نیست رفرض گیرنده آن مالی را که با شرط زیادتی قرض کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند و اگر تلف شد مثل آن را هر گاه مثلی باشد یا و قیمت آن را هر گاه قیمتی باشد باید بدهد بلی اگر زیاده را در ضمن العقد شرط نکنند و قرض گیرنده بر سبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بعقرض بدهد ضرر ندارد بلکه مستحب است و در حرمت رباء در قرض شرط نیست که آن جنسی را که قرض میدهد مکمل و موزون باشد بلکه رباء در معدود نیز جاریست و اگر در ضمن عقد قرض شرط مدت کند محل اشکال است بلی در ضمن عقد خارج لازم دیگری شرط مدت از برای دین بکند علی الظاهر عیب ندارد و جایز نیست قبل از انقضاء مدت مطالبه کند از او و بعد از انقضاء میتواند مطالبه کند مگر آنکه مدیون قدرت بر

اداء آن نداشته باشد یا آنکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکنتی اوست و اسب سوارے و کنیز و غلام با احتیاج آنها و امثال آن که در اینصورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کنند تا مدیون قادر بر اداء دین شود و اگر کسی پولی یا چیزی دیگر بکسی قرض داد و قیمت ساقیه آن کم شد مقرض همان قدری را که قرض کرده بدهد کافی است و معتبر است در آن چیزیکه قرض میدهد تعیین مقدار آن و تخمین کفایت نمیکند

باب سوم

در رهن و آن عبارت است از کرو کردن مالی را نزد کسیکه از او طلبکار است بعنوان وثیقه و اطمینان او که اگر طلب او را نداد از آنمال استیفاء نماید و کرو دهنده را رهن و کرو گیرنده را مرتهن میگویند و آنمال را غیر مرهونه و معتبر است در رهن ایجاب و قبول بهر لفظیکه دلالت بر آن کند و معتبر است در رهن و مرتهن بلوغ و عقل و در رهن جواز تصرف در آنمال و در عین مرهونه آنکه عینی باشد که فروش آن صحیح باشد و در دین آنکه ثابت در ذمه رهن باشد چه عین

باشد چه منفعت و اگر رهن گذارد مال دیگری را موقوف باحازه اوست و عین مرهونه و منافع آن مال مالک آن است و لیکن جایز نیست از برای مرتهن او نقل آن عین بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف در آن مگر باذن راهن پس اگر یکی از آنها در آن تصرف نمود بدون اذن دیگری موقوف بر اجازه اوست و اگر مرتهن آنرا باذن راهن فروخت ثمن آن نیز رهن است بشرط آنکه باین قید فروخته باشد که ثمن آن رهن باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاریست و هر وقتیکه جایز باشد از برای مرتهن مطالبه دین بعد از مطالبه و ندادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد و استیفاء طلب خود را از آن بنماید اگر چه عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید با امکان باذن حاکم شرع باشد و اگر قیمت عین زائد از طلب او باشد تنعمه را براهن بدهد و اگر دیون دیگری هم داشته باشد و مفلس شده و مالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء با مرتهن شریک نخواهند بود در مقدار طلب او بلی سائر غرماء در آن تنعمه با هم شریکند و اگر مرتهن طلب دیگری هم از راهن داشته باشد غیر از آن دینی که اعمال را رهن آن گذارده حال او حال سائر غرماء است در آن

باب چهارم

در حجر است و آن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است اول بالغ نبودن که مانع از تصرف اوست در مال خود و شناخته می شود بلوغ به بیرون آمدن منی یا روئیدن موئے خشن بر عانه او یا گذشتن یازده سال هلالی تمام از عمر او پس و نه سال تمام از عمر دختر دوم دیوانه بودن تا کامل شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی ممنوع از تصرف است بخلاف حال افاقه و ملحق میشود باو در حکم سفیه و او کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلانیه سیم بنده بودن اگر قائل شویم بمالکشدن او صحیح نیست تصرف او در مالش مگر باذن مولی چهارم مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط اول ثبوت دین او نزد حاکم شرع دوم رسیدن وقت آن اگر دین او مؤجل باشد سیم آنکه مالش کمتر از دین باشد چهارم مطالبه طلبکاران از حاکم که از مخبر نماید و اما مریض پس اقوی صحت تصرفات اوست در مال خود اگر چه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هرگاه

وصیت نمود زائد از ثلث مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مگر بامضاء ورثه و هم چنین است وصیت غیر مریض پس اگر بعضی امضا کردند و بعضی رد نمودند بمقدار سهم آن بض که امضا نموده اند از آن زیاده نافذ است نه غیر آن

باب پنجم

در ضمان و كفالة است و ضمان عبارت است از تمهید نمودن و بذمه گرفتن طلب کسی را از دیگری و تمهید را ضامن و طلبکار را مضمون له و مدیون را مضمون عنه گویند و معتبر است در ضمان رضای ضامن و مضمون له اگر چه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له بآن و الا جایز است از برائے او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان بذمه مضمون عنه بری میشود از آن دائن و ذمه ضامن مشغول می شود و ضامن باید اداء دین نماید پس اگر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده از او میگیرد و الا مستحق نخواهد بود و صحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمه خود بگیرد که بکمال دیگر مثلاً ادا نماید اگر چه دین مدت نداشته باشد و آنچه ذکر شد در صورتی است ضامن مال شود اما اگر ضامن نفس مدیون شود

پس آن را كفالة گویند که هر وقت طلبکار مدیون را بخواهد قبیل باید او را تسلیم نماید چنانچه اگر کسی مدیونی را از دست طلبکارش قهراً رها کند در حکم كفیل میباشد و ذمه كفیل بر عهده می شود یکی از چند چیز اول بتسلیم نمودن مدیون دوم بری شدن ذمه مدیون از دین باده آن یا باده كفیل یا ببراءه دائن سیم بمردن مدیون چهارم ببراءه مكفول له كفیل را از كفالة چنانچه در ضمان نیز ذمه ضامن بر عهده میشود باده او یا مضمون عنه یا ببراءه دائن ذمه او را با ضمان او را

باب ششم

در حواله و آن عبارت است از منتقل شدن مالی از ذمه کسی بذمه دیگری مثل آنکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حواله بکر کند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل و عمرو را محتال و بکر را محال علیه میگویند و ذمه زید که مشغول بود برائے عمرو فارغ می شود از آن مال و نقل میشود بذمه بکر بشرط آنکه ذمه بکر مشغول باشد برای زید بمثل آن مال پس باید بکر که محال علیه است آن مال را بعمر و که محتال است بدهد و اگر ذمه بکر بری باشد و قبول کند وجه

حواله بر ذمه او باشد باز هم ذمه زید که مجیل است فارغ میشود از عمرو که محتال است و شرط است رضای مجیل و محتال اما رضای مجال عایه پس آن نیز شرطست در صورتیکه مدیون مجیل نباشد بر آنچه بر او حواله شده است و اگر مدیون بان باشد پس در اعتبار رضای او اشکال است و احوط اعتبار آن است و اگر مدیون مجیل باشد لکن بغير جنس آنچه حواله کرده است در اینصورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است و باید ذمه مجیل مشغول باشد برای محتال و اما اگر ذمه مجیل مشغول نباشد برای محتال و حواله کند بمجال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله مصطلحه نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

در اجاره است و در آن معتبر است چند چیز اول عقد که موجر بگوید اجرتك هذه الدار الى سنة بخمسين قرأ و مستأجر بگوید قبلت هكذا و امثال آن از چیزهایی که دلالت کنند بر تمليك منفعت عین در زمان معینی بعوض معلوم و جایز است بلفظ غیر عربی و مباشرت یکنفر از جانب هر دو و همچنین جایز است معاطات در آن چنانچه در بیع گفته شد و عقد اجاره از عقود لازمه است و در معاملات جایز است مگر بود از تصرف احدی

دوم تعیین عینی را که باجاره میدهد اگر چه یکسر مشاع باشد مثل نصف و ثلث و امثال آن سیم تعیین مدت بطوریکه مضبوط باشد پس اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بگوید خانه را اجاره دادم هر ماهی بیستومان مثلاً چهارم تعیین مال الاجاره از جنس و قدر و زمان اداء و اگر زمان اداء را معین نکرده باید تقد بدهد و باطل نمیشود اجاره بمردن موجر یا مستأجر و بفروش آن عین و جایز است کسی اجیر غیر شود و تمام منافع او ملك مستأجر می شود با تعیین منفعت عرفاً چنانچه جایز است اجیر غیر شود برائے عمل معینی

باب هشتم

در مضاربه بدانکه مضارب آن است که کسی قدر معین از پول طلا یا نقره خود را بکسی دهد که بان تجارت کند و شرط کنند بر او که ربع آن ما بین هر دو باشد بنسبت معینه بر وجه اشاعه مثل تصف و تثلیث پس مالکرا مضارب و آن دیگری را عامل میگویند و اما اگر شرط کنند که تمام رج مال از مالك باشد پس آنرا بضاعت گویند و هم چنین اگر شرطی نکند پس در این دو صورت تمام رج از مالك است و عامل

مستحق اجرة المثل است و اما اگر شرط کنند که تمام ربح از برای عامل باشد پس اگر بدادن آن پول قصد قرض دادن کرده صحیح است والا باطل است چنانچه اگر جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد یا آنکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل آنکه بگوید ده تومان ربح از برای عامل و بقیه از مالک بالعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار داد آنها باطل و تمام ربح در این صور از برای مالک است و عامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد و اگر مالک بر عامل خود شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل معین است که وفاء شرط او کند و اگر تخلف نمود فضولی است با اجازه مالک صحیح و بدون آن باطل و بر هر دو تقدیر نه مستحق ربح است و نه اجرة المثل الا بر ضاع مالک و عامل مضارب امین است پس اگر مال مالک بدون تعدی و تفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب نهم

در شرکت است

بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلاً چند نفر دلال و

حوان با هم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت کنند و هم چنین شرکت وجوه باطل است باینکه دو نفر بیچیز که آبرو داشته باشند با هم قرار دهند که هر يك هر چه بخرند بنسبه و بفروشید در آن شریك باشند و بیعت را با هم قسمت کنند و هم چنین باطل است شرکت مفاوضه باینکه با هم قرار دهند که هر يك بهر وجه مالی را مالك شوند شريك باشند اما ما عداى اینها از شرکت در اموال صحیح است و سبب شرکت چهار چیز است اول آنکه بمعامله حاصل شود مثل عامل مضارب که در ربح با مالک شریکند با آنکه دو نفر هر کدام بیکتومان میدهند و یکخروار گندم مثلاً میخرند یا خانه اجاره میکنند دوم آنکه بارث مالی بآنها منتقل شود سیم بمزوج شدن مال احدهما بمال دیگرى که ممکن نباشد از هم جدا کنند چهارم شرکت عقدی است باینکه دو نفر هر يك مقداری از مال بیاورند و بر روی هم ریخته قرار دهند که بانعامله کنند و در ربح شريك باشند و این محتاج است بایجاب و قبول قولی یا فعلی و قرار شرکت در ربح بنحوی است که با هم قرار دهند و با اطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت مالین است و در تمام صور جایز نیست از برای یسکی از آن دو تصرف کند در اموال مگر باذن دیگری و اگر مرد و راضی

بقا و شرکتند فبها و اگر يك کدام از آنها باز راضی نباشد دیگری را جبر میکند بقسمت و طریق قسمت نمودن آنمال بیکی از دو طریق است اول آنکه همان مال را تصیف کنند یا تالیث و نحوان بر حسب شرکت آنها در آنمقدار و قرعه میزنند هر قسمتی باسم هر کدام در آمد مختص باو میشود و این طریق در صورتی است که قسمت کردن آنمال باعث نقص قیمت آن نشود بطوریکه ضرر وارد آید و الا نمیتواند احدهما جبر کنند دیگری را باین قسمت بلی تراضی مانعی ندارد طریق دوم آن است که مال را با هم بفروشد و قیمت آنها باهم قسمت کنند بطریق سابق و شريك امین است که ضامن نیست هر گاه آنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدی

باب دهم

در وکالت است

و آن عبارت است از نائب گردانیدن غیرنرا در تصرفی از مال یا حق یا اجراء عقد و امثال آن و جایز نیست برای وکیل تصرف کنند بغير آنچه موکل معین کرده و الا فضولی است و اگر او را وکیل مطلق کند باید وکیل اقتصار کند بر آنچه

صاحت موکل را میداند و وکیل امین است پس اگر بدون تعدی و تفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست و وکالت عقدی است جایز از طرفین که هر کدام میتوانند آنرا فسخ کنند و شرط نیست که دیگر را اعلام کند بر فسخ خود پس هر گاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در آنمال تصرف نماید مگر با علم برضای موکل و اگر موکل فسخ نماید و وکیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در آنمال صحیح و ممضی است و محتاج با اجازه موکل نیست

باب یازدهم

در ودیعه و عاریه است

و در آن دو فصل است

فصل اول

در ودیعه است و آن عبارتست از آنکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن آن و آن عقدیست جایز و مادامیکه نزد اوست واجب است بر او حفظ آن بر حسب عادت و او امین است و با تلف شدن بدون تعدی ضامن نیست و اگر مالك معین دهند بر او که او را حفظ کنند در جای معینی متعین

است و اگر تخلف کنند و تلف شود ضامن است مگر آنکه خوف تلف آن را در آنجا داشته باشد و بر حسب عادت مناسحت حفظ آن تدبیر مکان آن باشد و اگر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً آن امانت را بورثه او برساند

فصل دوم

در عاریه است و آن عبارت است از دادن مال را کسی که از آن منتفع شود به پوشیدن یا سکنی و امثال آن و اگر بهمان تصرف معین قیمت آن کم شود یا در دست او تلف شود ضامن نیست مگر آنکه شرط ضمان کرده باشد یا عاریه ذهب و فضا باشد و باید عاریه دهنده جایز التصرف باشد پس اگر غاصب عین مفصوبه را به عاریه بدهد و در دست او ناقص القیمه یا تلف شود هر دو ضامن میباشند اگر چه جاهل باشد بخصیت آن و باید غرامت آن را بکشند و اگر یکی از آن دو غرامت کشید و بمالكش رسانید از دیگری ساقط می شود و بر فرض غرامت کشیدن مسعیر اگر وقت تصرف جاهل بخصیت آن برده رجوع میکنند آن بر غاصب معیر و از او میگرد

باب دوازدهم

در غضب

و آن استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بدون رضای او و آن حرام است و بر او واجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه اگر آنمال بتصرف هر کس رسیده باشد همه ضامن میباشند و اگر تلف شد بر همه واجب است که از عهده آن بیرون آیند و گذشت که اگر بعضی از آنها جاهل بخصیت بودند و غرامت کشیدند رخوع میکنند بر غاصب اول و قرار ضمان بر اوست در صورتیکه آن غاصب اول مغرور شده باشد و الا قرار ضمان بر اخیر است که اگر آن مثلی است از قبیل گندم و جو و امثال آن مثل آنرا و اگر قیمتی است قیمت یوم الاداء آنرا باید بدهد و اگر در زمین غصبی زراعت نمود حاصل آن از زارع و اجرة المثل زمین از برای مالك بر ذمه زارع است

باب سیزدهم

در صلح است

بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر چه برای رفع نزاع و چه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء و آن عقدیست لازم و مستقل که فائده مذکورات را دارد و یکی از آن دو نفر را مصالح و دیگری را مصالح له گویند و آن چیزیکه

نقل می شود مصالح عنه میگویند اگر چه دعوی یا حقی باشد و آن مالیکه بان صالح میکند مصالح به مال المصالحه میگویند و بعد از تعیین همه مذکورات مصالح بمصالح له میگویند صالحتک عما ذکر بما ذکر و مصالح له قبول میکند و صیغه آن بغیر عربی نیز صحیح است و اگر خیاری برای احدی یا هر دو باثالثی قرار دهند جایز است والا لازم است و اگر کسی ادعائی بر کسی داشته باشد و او منکر باشد جایز است که مدعی به خود را صالح کند بمنکر بمباغی و او هم قبول کند و این قبول کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود و این مصالحه رفع نزاع دنیا را میکنند اما اگر حقی از یکی در ذمه دیگری باشد میان خود و خدا مسئول ذمه او خواهد بود و در آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل آنکه ده تومان زید ادعاء میسکرد به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیگر بر ذمه او میماند چنانچه اگر زید هیچ طلب نداشت و ادعای دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطناً از یکدیگر راضی شوند مؤاخذه اخروی هم نخواهند داشت و هم چنین اگر قدر طلب زید معلوم نباشد و اما مدعی علیه میدانند اگر مصالحه کنند و در باطن زید آنچه استحقاق دارد بگذرد

ضرر ندارد و الا بقیه را در آخرت مؤاخذه است و خیار عیب و غبن در صلح جاریست چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت و عین بعین یا بمنفعت و حکم بیع صرف در صلح تقدین جاری نیست و حکم رباع در آن جاری است پس اگر صلح کنند صد تومان را بنود تومان جایز نیست مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم

در هبه است

و آن عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری بعوض معینی یا بدون عوض و معتبر است در آن ایجاب و قبول بهر لفظی که بر آن دلالت کند و کافی است در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن و او بگیرد و معتبر است در آن قبض دادن که تانده مال باو منتقل نشده بلی اگر طلبکار طالب خود را بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است و ابراء است و هبه عقد جایز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است اول آنکه موهوب له از ارحام واجب باشد دوم آنکه موهوب له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد باتلافی

یا بنقل و امثال آن یا تلف شده باشد نزد او سیم آنکه هبه معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعضی مهمات احکام است و در آن چند مطلب است

مطلب اول

در وقف است و آن عبارت است از جنس نمودن عین و تسبیل منفعت آن و در آن دو فصل است

فصل اول

در شرایط وقف و واقف و موقوف علیه و عین موقوفه بد آنکه شرایط صحت وقف چند چیز است اول عقد بگفتن وقت و سبب هذا المال و نحو آن با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولی او در اوقات خاصه و در وقف بر جهات و مصالح عامه و نحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل مامل است هر چند احوط است دوم قصد قربت نمودن در آن بنا بر احوط لیکن اعتبار آن محل اشکال است و وقف کافر صحیح است بنا بر اقوی سیم دوام پس وقف منقطع الاول مثل آنکه از سال دیگر وقف کنند یا منقطع الوسط مثل آنکه سال آینده را بیرون کنند از

وقف یا منقطع الاخر که از حال الی یکسال وقف کنند صحیح نیست چهارم قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی اگر وقف کنند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست یعنی کفایت میکند بودنش در تصرف خودش از بابت ولایه و حاصل میشود قبض مسجد بیکنماز در آن و اما شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرف در آنمال است و اما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است اول موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست بلی بقیع موجود صحیح است مثل آنکه وقف کنند بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد آنها نسلا بعد نسل که طبقه لاحقه بالفعل موجود نباشد دوم معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین عامه مثل فقراء و مؤمنین و طلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه و مدارس و مساجد و قناطر و مقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است و متولی آن تابع قرار داد واقف است و با عدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع شرایط متولی است و جایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف در آن بلی اتفاق موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست سیم

آنکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سایر فقراء است و از شرایط عین موقوفه آنکه بتوان از آن منتفع شد بابقاء عین آن پس وقف مأكولات و مشروبات که انتفاع از آنها متوقف بر افناء آن است صحیح نیست و هم چنین وقف تقدین و نحو آن که انتفاع بآن متوقف بر نقل و اخراج از ملک است صحیح نیست بلی اگر تقدین را وقف کند برای زینت و نحو آن صحیح است

فصل دوم

در احکام وقف است بدانکه بعد از تحقق شرایط عین موقوفه بوقف کردن از ملک واقف خارج و منتقل میشود بموقوف علیه حتی در وقف بر عناوین عامه بلکه حتی وقف بر جهات علی الاقوی ولی اختیار آن دروقف بر عناوین یا جهات یا متولی خاص میباشد اگر معین نموده و الا باولی عام که حاکم شرع است می باشد و جائز نیست عین موقوفه را بفروشد مگر در بعض مقامات که دو سه مورد آن در باب بیع گذشت چنانچه جایز نیست هبه کنند آنرا وارث برده نمیشود و اما اجاره آن صحیح است و اگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه را تا زمان معینی و در بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل میشود اگر اجاره

نکنند طبقه بعد و اگر مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان گذشته از ترکه او بگیرد بلی بموت متولی که مالک معین نموده یا متولی شرعی که اجاره داده باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و امثال آن بخراب شدن از وقف بودن بیرون نمیروند

مطلب دوم

در وصیت اول

و آن عبارت است از تمليك عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود و در آن دو فصل است

فصل اول

در شرایط وصیت و موصی و موصی له و موصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصی بقر لفظیکه دلالت کند بر آن و قبول موصی له اگرچه بعد از زمانی باشد بلکه اگر چه بعد از موت موصی باشد و منتقل نمیشود مال باو مگر بعد از قبول و موت موصی و وصیت عقدی است جایز و فسخ باطل می شود و کافی است در فسخ آن عدول موصی از آن پس اگر دو مرابه وصیت کند دویمی معتبر است هر چند ملانفت وصیت اولی

نباشد و هم چنین بفروختن عین موصی بها باطل میشود و معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیت موجود باشد اگر چه حمل باشد پس اگر سقط شد وصیت باطل میشود و اگر زنده بدنيا آمد و مرد بورئه او منتقل می شود و معتبر است در موصی به آنکه مالیت داشته باشد و زائد از ثلث مال موصی نباشد و اگر زائد باشد موقوف بامضاء ورئه موصی خواهد بود و جایز است که عین معینی را که از ثلث مال بیشتر نیست وصیت کنند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقراء و امثال آن پس اگر وصی مخصوصی معین نموده که آن مال را بفقراء و نحوان بدهد فبها و الاحاکم شرع ولی ایشان است

فصل دوم

بدانکه اگر کسی دینی یا حقی یا واجبی بر عهده او است واجب است اداء نماید و اگر نکرد واجب است وصیت کند بآداء آن چه واجبات مالیه مثل خمس و زکوة و مطالب عباد و چه بدنیه مثل صوم و صلوة و چه مرکب از هر دو مثل حج و امثال آن و مستحب است وصیت کردن بمسکینات از قبیل صله ارحام و صدقات و بناء مدارس و زیارات ائمه انام عابهم الصلوة و السلام و امثال آن

مطلب سیم

در احکام میراث

و در آن دو مبحث است

مبحث اول

در اسباب ارث و در آن دو چیز است اول نسبت دوم سبب و در آن دو مقصد است

مقصد اول

در طبقات ارث نسبی و آن سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقه سابقه موجود است مانع از ارث بردن طبقه لاحق است پس در آن سه فصل است

فصل اول

در طبقه اولی و آنها دو طایفه اند طایفه اولی پدر و مادر است و در آن چند مسئله است اول با انحصار وارث پیدر تمام مال را ارثا میرد و با انحصار بمادر ثلث مال را ارثا و بقیه را ارثا میرد و اگر یکی از زوجین با پدر یا مادر باشد نصیب اعلی را

میرد و بقیه را پدر یا مادر دوم با اجتماع پدر یا مادر ثلث از مادر است با عدم حاجب و تتمه از پدر است اگر یکی از زوجین نباشد و الا زوج با زوجة نصیب اعلاى خود را می برد و مادر ثلث را با عدم حاجب و تتمه را پدر میرد سیم با اجتماع پدر و مادر چه یکی از زوجین باشند یا نه اگر میت دو برادر یا يك برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر مادرے یا پدری داشته باشند و آنها حر و مسلمان باشند و قائل هم نباشند بنا بر قولی لکن محل اشکال است که آنها اگر چه ارث نمیرند لکن حاجب مادر میباشد از ارث بردن او زیاده از سدس مال را و هم چنین است هر گاه ابوین یا بنت واحده باشند پس در صورت وجود اخوات زائد بر سدس افزوده می شود بر نصیب پدر و در صورت وجود اخوه یا بنت واحده سدس ترک تقسیم می شود بر پدر و بنت ارباعاً طائفه دوم اولاد است و در آن چند مسئله است اول با انحصار وارث يك پسر تمام مال را میرد و با تعدد آنها با هم بالسویه قسمت کنند و با انحصار يك دختر نصف را ارثا و تتمه را ردا میرد و با تعدد آنها دو ثلث مال را ارثا و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع پسر و دختر با تعدد و انفراد تمام مال را للذکر مثل خط الاثنین قست کنند سیم با اجتماع پسر و دختر یا پسر تنها با پدر و مادر هر يك از

از والدین سدس مال و تتمه را با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت نمایند و با انفراد پسر مختص باو است چهارم با اجتماع يك دختر با پدر تنها یا مادر تنها ربع مال را پدر یا مادر میرد ارثا و ردا و تتمه از دختر است ارثا و ردا و در این فرض اگر دو دختر یا زیاده از آن باشد خمس از پدر یا مادر و تتمه از بنات است بالسویه پنجم با اجتماع والدین با يك دختر دو خمس از والدین است ارثا و ردا بالسویه و تتمه از دختر است اگر از برای مادر حاجب نباشد و الا مادر سدس میرد و پدر ربع بقیه و دختر سه ربع بقیه و اگر دو دختر یا زیاده باشند هر کدام از والدین سدس و تتمه از بنات است بالسویه و در این صورت اگر یکی از زوجین نیز با آنها باشد نصیب خود را میرد و هر يك از پدر و مادر سدس را و تتمه از اولاد است و اگر نقص باشد بر اولاد است و اگر زیاده باشد ابوین هم میرند ششم هر گاه میت اولاد نداشته باشد ولی اولاد اولاد دارد سهم هر يك از آنها را با اولاد آنها میدهند ارثا و ردا هفتم بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد و سایر ورثه با او شریك نیستند اول رختهای میت دوم انگشتر او سیم شمشیر او چهارم قرآن او بلکه احوط در مطلق سلاح و کتب و رجل و راحله نراضی با سایر ورثه است و هم چنین با تعدد چهار چیز

اول و رخصتیکه برای پوشیدن مهیا کرده و هنوز پوشیده

فصل دوم

در طبقه دوم و آن نیز دو طائفه اند اول برادر و خواهر در آن سه مسئله است اول برادر پدر مادرے یا پدرے تنها با نبودن پدر مادرے با انقاد نصف را ارثاً و تتمه را ردأ میبرد با تعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادرے یا پدری تنها با انفراد نصف را ارثاً و تتمه را ردأ میبرد و با تعدد آن دو ثلث را ارثاً و تتمه را ردأ بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با انفراد سدس را ارثاً و تتمه را ردأ میبرد و با تعدد ثلث را ارثاً و تتمه را ردأ ما بین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند دوم هرگاه اخوه پدری یا پدر مادری جمع شود اخوه پدرے ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر مادری است هر چند یکخواهر باشد چه اخوه مادرے تنها با ایشان باشد چه نباشد سیم خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذکر مثل خط الاثین قسمت کنند و هم چنین خواهر و برادر پدرے تنها بافقده ابوینی و هرگاه جمع شود برادر و خواهر پدر مادری یا پدری تنها بافقده پدر مادر یا برادر و خواهر مادری اخوه مادرے با وحدت سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند و تتمه از پدر مادرے یا پدری تنها است و در تمام صور اگر

یکی از زوجین نیز باشند نصیب اعلاى خود را میبرد و نقص بر اخوه پدر مادرے یا پدری وارد میآید طائفه دوم جد و جدّه است و در آن پنج مسئله است اول جد با جدّه چه پدری چه مادری چه پدرے تنها چه مادری با انفراد تمام مال را میبرد و با اجتماع جد با جدّه پدرے للذکر مثل خط الاثین قسمت کنند و اگر مادرے تنها باشند بالسویه میبرند دوم با اجتماع جد با جدّه پدری یا جد یا جدّه مادرے ثلث مال از مادریت با انفراد و با تعدد بالسویه و تتمه از پدرے است با انفراد و با تعدد للذکر مثل خط الاثین قسمت کنند سیم با اجتماع یکی از زوجین با اجداد و جدات با تعدد و انفراد آنها هر يك از زوجین باشند نصیب اعلاى خود را میبرند و نقص بر آن جد آن جدّه پدری است چهارم جد و جدّه ابی هرگاه مجتمع شود با برادر و خواهر ابی یا ابوینی جد بمنزله برادر و جدّه بمنزله خواهر است و هم چنین در جد و جدّه امی با برادر و خواهر امی و اما در صورت اختلاف باینکه جد و جدّه ابی مجتمع شود با اخوه امی یا بکس پس چنین نیست و در صورت اولی برادر و خواهر امی با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند و بقیه از جد یا جدّه یا هر دو است و در صورت ثانیه جد با جدّه یا هر دو ثلث میبرند و ثلث آن از اخوه ابی یا ابوینی است و در صورت تعدد پنجم مادامیکه یکی

از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر و خواهر مطلقا ارث نمیرد و با نبودن آنها اولاد آنها بجای پدر یا مادرند و سهم او را میبرند چه با انحصار وارث آنها چه با اجتماع با جد و جد پس اولاد برادر و خواهر مادری بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی للذكر مثل حظ الانثیین

فصل سیم

در طبقه سوم و آنها نیز دو طائفه اند طائفه اولی عمو و عمه و در آن يك مسئله است و آن اینکه عمو با عمه با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم میکنند و با اجتماع عمو با عمه با تعدد و انفراد مال را للذكر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند طائفه دوم خالو و خاله و در آن چهار مسئله است اول خالو یا خاله با انفراد تمام مال را میبرند و با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله نیز بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از اخوال و تتمه از اعمام است و با اجتماع یکی از زوجین با اعمام یا اخوال یا هر دو زوج یا زوجة نصیب اعلاى خود را میبرند سیم با نبودن اعمام و عمات یا اخوال و حالات اولاد هر يك از آنها باشند بجای پدر یا مادر میباشند و سهم آنها را میبرند و مادامیکه یکنفر از اعمام و عمات موجود است اولاد آنها ارث نمیبرند مگر در یکصورت که جمع

شود این عم ابوینی با عموى پدری که تمام مال از این عم است چهارم با نبودن اعمام و اخوال و اولاد آنها اعمام و اخوال پدر یا مادر بجای اعمام و اخوال میت میباشند

مقصد دوم

در میراث بسبب و آن دو چیز است اول زوجیت و در آن چند مسئله است اول بدانکه زوج از مال زوجة دائمه خود نصف مال را میبرد اگر زوجة اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ربع میبرد چنانچه زوجة از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را در هر دو ضررت بالسویه قسمت کند دوم بدانکه فرق نیست در ارث بردن زوجین ما بین آنکه هر دو یا یکی از آنها صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین آنکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه سیم بدانکه زوج از تمام مال زوجة ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و امثال آن نمیبرد و از قیمت اعیان عمارت و اشجار میبرد و از ثمنه اموال در عین آنها باورته شریکست و مجرای آب چه قنات باشد چه غیر آن در حکم اراضی است مگر چیزهاییکه در آن کار کرده باشند از آجر و غیره که مثل انبیه است لکن آبیکه حین الموت در مجرای موجود است از منقولات

است و آبهای بعد از آن تابع مجرای آن است چهارم اگر کسی در حال مرض زنی را برای خود عقد کرده و هنوز باو دخول نکرده و بهمان مرض مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد و نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مرضه که شوهر کرده و بهمان مرض مرد که زوج او وارث میبرد اگر چه باو دخول نکرده باشد پنجم گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در عده رجعیه باشد در حکم زن است ارث میبرد و هم چنین بعکس و در عده باینه و بعد از انقضاء عده و لو رجعیه هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در يك صورت و آن این است که مریض زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض میبرد پس تا یکسال هلالی آن زن ارث میبرد از شوهر بشرط آنکه شوهر نکرده باشد دوم ولاء استم و آن در سه مقام است اول ولاء عنق دوم ولاء ضامن جریره سیم ولاء امانت و در آن تفصیلی است که از وضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بسبب موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله فی السموات و الارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان غیبت آنحضرت سلام الله علیه اختیارات بدست حاکم شرع جامع الشرایط است

مبحث دوم

در موانع ارث است و آن سه چیز است اول کفر باسلام مورث بدانکه کافر از مسلم ارث نمیبرد و حاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگر چه از طبقه سوم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند و کافر از کافر ارث میبرد اگر هیچ وارث مسلم نداشته باشد و هم چنین مسلم از مسلم اگر چه با هم مختلف باشند در مذهب و در اینجا دو مسئله است اول اگر کافر مسلم شد بعد از مردن مورث و پیش از قسمت کردن مال ارث خود را میبرد دوم اگر مسلم مرتد شد باقظرة اسلام بمنجرد اینک مرتد شد مالش منتقل می شود بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او بیرون میروند بدون طلاق و باید عده وفات بگیرد از وقت ارتداد و بحکم حاکم شرع او را میکشند و لکن اگر نوبه کرد و مسامان شد اقول قبول توبه اوست مابین خود و خدا و طاهر میشود لکن معذک واجب القتل است و مال و عیال او باو بر نمیگردد بلی مالی را که تازه کسب کند مالک می شود و دور نیست مالک شدنش مالیرا که در زمان ارتداد کسب کرده است بلکه عیالشرا هم بعد از عده وفات بلکه در عده اگر بخواهد میتواند ترویج کند چنانچه مرتد ملی را نکایف بتوبه میکنند اگر نوبه کرد مال و عیال او از اوست و الا او را میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث مسلم او می شود و اگر وارث مسلم

نداود مال امام علیه السلام است و اما زن اگر مرتد شود اگر چه فطری باشد او را حبس میکنند و اوقات نماز میزنند او را تا مسلمان شود یا بمیرد دوم از موانع ارث قتل لموت است بدانکه اگر وارث مورث خود را بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیرد بلکه اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اگر خطاء نمود و مورث را کشت باید دیه کامله بدهد و از آن دیه ارث نمیرد بلکه خویشان ابوی یا پدري و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات و از غیر دیه ارث میرد سیم از موانع رقیه است پس مملوک نه وارث می شود نه مورث و میراث او از مولای اوست

